

اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

# آیین دادرسی کیفری:

## بنیان ها، چالش ها و راهکارها

مجموعه مقالات همایش قانون آیین دادرسی کیفری:  
بنیان ها، چالش ها و راهکارها - آذرماه ۱۳۹۴

مولفان (به ترتیب حروف الفبا):

محمدعلی اردبیلی، لمیاء رستمی تبریزی، محمدمهدی ساقیان، باقر شاملو،  
علی صفاری، جواد طهماسبی، رجب گلدوست جویباری، حسین مهرپور،  
علیرضا میرکمالی، حسین میرمحمدصادقی، علی حسین نجفی ابرندآبادی،

رحیم نوبهار، امیرحسن نیازپور

گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی  
با همکاری

انجمن علمی دانشجویی حقوق دانشگاه شهید بهشتی  
کرسی حقوق بشر، صلح و دموکراسی دانشگاه شهید بهشتی

ناشر: مولف

تابستان ۱۳۹۵

سرشناسه: همایش قانون آیین دادرسی کیفری: بنیان‌ها، چالش‌ها و راهکارها (نخستین: ۱۳۹۴: تهران)  
عنوان و نام پدیدآور: آیین دادرسی کیفری: بنیان‌ها، چالش‌ها و راهکارها: مجموعه مقالات همایش قانون آیین دادرسی کیفری بنیان‌ها، چالش‌ها و راهکارها آذرماه - ۱۳۹۴/ مولفان (به ترتیب حروف الفبا) (محمدعلی اردبیلی... [و دیگران]؛ [برگزار کننده گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی]

مشخصات نشر: تهران: حسین میرمحمد صادقی، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۸، ۱۵۳ص.

شابک: ۸۰۰۰۰ ریال 5-5880-04-600-978: وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: ناشر/ تالگان

یادداشت: مولفان محمدعلی اردبیلی، لمیاء رستمی تبریزی، محمد مهدی ساقیان، باقر شاملو، علی صفاری، جواد طهماسبی، رجب گلدوست جویباری، حسین مهرپور، علیرضا میرکمالی، حسین میرمحمدصادقی، علی حسین نجفی ابرندآبادی، رحیم نوبهار، امیر حسن نیازپور .  
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس .

عنوان دیگر: مجموعه مقالات همایش قانون آیین دادرسی کیفری: بنیان‌ها، چالش‌ها و راهکارها آذرماه - ۱۳۹۴ .

موضوع: آیین دادرسی جزایی -- ایران -- کنگره‌ها

موضوع: Criminal procedure -- Iran -- Congresses

شناسه افزوده: اردبیلی، محمدعلی، ۱۳۲۶ -

شناسه افزوده: دانشگاه شهید بهشتی. دانشکده حقوق. گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی

رده بندی کنگره: KMH/۴۶۱۰/۸۸/۱۳۹۴ رده بندی دیویی: ۵۵۰۸/۳۴۵ شماره کتابشناسی ملی: ۴۳۷۸۸۱۲

آیین دادرسی کیفری: بنیان‌ها، چالش‌ها و راهکارها

مولف: جمعی از مولفان

ناشر: مولف

چاپ: معاونت فرهنگی، اجتماعی و دانشجویی دانشگاه شهید بهشتی

آماده سازی: نجوای قلم

حروف نگاری و صفحه آرایی: نجوای قلم

طراح جلد: مهدی کارچانی

چاپ نخست: تابستان ۱۳۹۵

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۸۰۰۰۰ ریال

نشانی: تهران، ولنجک، میدان شهید شهریار، بلوار دانشجویی، دانشگاه شهید بهشتی.

## فهرست مطالب

(به ترتیب حروف الفبا)

- ۱..... حقوق متهمان در مرحله تجدیدنظر .....  
محمد علی اردبیلی
- ۷..... جلوه‌های حقوق شهروندی در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ .....  
لمیاء رستمی تبریزی
- ۱۳..... تحولات حقوق بزه‌دیده (شاکی) در مرحله تحقیقات مقدماتی .....  
محمد مهدی ساقیان
- ۳۳..... جایگاه استقلال قاضی و اعتبار امر مختوم در قانون آیین دادرسی کیفری .....  
باقر شاملو
- ۴۱..... اجرای احکام کیفری در قانون آیین دادرسی کیفری جدید .....  
علی صفاری
- ۴۷..... آیین دادرسی جرائم اشخاص حقوقی .....  
جواد طهماسبی
- ۵۵..... قرارهای تأمین کیفری .....  
رجب گلدوست جویباری
- ۶۱..... دیدگاه‌های حقوق بشری در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ .....  
حسین مهرپور
- ۷۳..... حدود استقلال بازپرس در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ .....  
علیرضا میرکمالی
- ۸۱..... نگاهی کوتاه به برخی از نوآوری‌های قانون آیین دادرسی کیفری .....  
حسین میرمحمدصادقی
- ۸۹..... آیین دادرسی کیفری: جدال قدرت-امنیت و حقوق-آزادی‌های فردی .....  
علی حسین نجفی ابرندآبادی

تحلیل گفتمان شورای نگهبان قانون اساسی در فرآیند تصویب قانون آیین

دادرسی کیفری ۱۳۹۲..... ۱۰۵.....

رحیم نوبهار

هنجارمند شدن آموزه‌های جرم‌شناسانه در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۱.....

امیرحسین نیازپور

## به نام دادار دادآفرین

«گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی» دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی برگزاری همایش‌ها و نشست‌های علمی و پژوهشی را همواره از زمره وظایف ذاتی خود و آن را مکمل برگزاری کلاس‌های درس معمول می‌دانسته است. بدین ترتیب، این گروه طی سال‌های گذشته همایش‌ها و گردهمایی‌هایی را درباره موضوعات کیفری روز و مبتلابه و نیز قوانین کیفری اخیرالتصویب برگزار کرده و ضمن دعوت از اساتید محترم گروه و سایر فرهیختگان خارج از دانشگاه شهید بهشتی، برای ارائه سخنرانی و مقاله در آن‌ها سعی کرده است، علاوه بر تلاش در راستای ارتقای دانش حقوق کیفری دانشجویان، به وظیفه اجتماعی خود در نقد قوانین موجود و ارائه پیشنهادهایی برای اصلاح و بهبود آن‌ها عمل کند.

با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۹۲ و اجرایی شدن آن از تیرماه ۱۳۹۴، که پس از طی یک فرآیند طولانی رخ داد، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی درصدد بر آمد که از تصویب آزمایشی قانون بهره برده و با برگزاری همایشی، ضمن آشناکردن اجمالی دانشجویان با مفاد قانون مذکور، آن را مورد بررسی و نقد قرار دهد؛ به این امید که پس از پایان مدت اجرای آزمایشی اشکالات و ابهامات آن از سوی نهاد قانونگذاری مرتفع شود.

اینک خوشوقتم که متن مکتوب مقالات ارائه شده در همایش، که در تاریخ ۱۳۹۴/۹/۹ در محل تالار عدالت دانشکده حقوق با حضور جمعی از برجسته‌ترین اساتید حقوق کیفری، به ویژه در قلمرو آیین دادرسی کیفری برگزار شد، به زیور طبع آراسته می‌شود تا مورد استفاده جمع بیشتری از اعضای جامعه حقوقی کشور قرار گیرد.

اینجانب بر خود فرض و لازم می‌داند که ضمن تشکر از اعضای محترم گروه و سایر ارائه‌کنندگان مقالات و سخنرانی‌ها، از تلاش‌های جناب آقای دکتر امیرحسن نیازپور (دبیر همایش) برای برنامه‌ریزی و اقدام برای برگزاری همایش و از دانشجویان عزیز که در برگزاری همایش مساعدت کرده و در تهیه و تدوین مجموعه مقالات حاضر و آماده‌سازی آن برای چاپ تلاش کردند (خانم‌ها و آقایان، انسیه حسینی، سارا جلیل‌وند، عرفانه ترکاشوند، کیمیا کبریتی، فاطمه امیری، محسن محمدی، مژده سادات موسوی، مهدی کارچانی) تشکر و قدردانی کرده و ادامه توفیقات آنان را در انجام خدمات علمی و پژوهشی از درگاه ایزد منان طلب کند.  
و توفیق از خداست

حسین میرمحمدصادقی

مدیر گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

مرداد ۱۳۹۵





## حقوق متهمان در مرحله تجدیدنظر

محمدعلی اردبیلی<sup>۱</sup>

با نام و یاد خدا. موضوعی که من در این نشست انتخاب کرده‌ام، همچنان که در برنامه پیش‌بینی شده است، «حقوق متهمان در مرحله تحت نظر» است. نهاد «تحت نظر» برای حقوقدانان ما ناشناخته نیست؛ اما تحولی که در سال ۹۲ در این خصوص پدید آمده، شاید هیچ‌گاه پیش از این سابقه نداشته است و از این نظر این تغییرات در زمره نوآوری‌های قانون جدید محسوب می‌شود. چه کسانی تحت نظر قرار می‌گیرند و ضرورت تحت نظر قرار گرفتن چیست؟ عموماً در موقعیت‌های متفاوتی که در قانون آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی شده است، ضابطان دادگستری ناگزیرند متهم یا مظنون را تحت نظر بگیرند. موقعیت‌های سه‌گانه‌ای وجود دارد که دو موقعیت را خود قانون بررسی کرده است. اولین موقعیت در بحث جرائم مشهود و دیگری هنگام جلب متهم است؛ یعنی زمانی که قرار جلب صادر شده است و مأمور اجرا - که ضابط دادگستری است - متهم را جلب کرده و تحت نظر قرار می‌دهد. سومین موقعیت که در قانون به آن اشاره ضمنی شده است، بحث نیابت‌های قضایی است. در مواردی ممکن است برای انتقال متهم از یک مکان، مثلاً از شهری به شهر دیگر نیابت قضایی داده شود. در اینجا نیز اصطلاحاً متهم تحت نظر قرار دارد؛ ولی آن حقوقی که به صراحت در قانون آیین دادرسی فعلی بیان شده است، ناظر به تحت نظرهای موارد جرم مشهود است. هرچند قانونگذار در مورد جلب نیز

---

۱. استاد دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

مطالبی را به درستی در قانون ذکر کرده و نظر قاضی و همچنین مجریان دستور قاضی را به این نکته جلب کرده است که در این موارد هم وقتی متهم جلب شده و تحت نظر قرار می‌گیرد، باید همان حقوقی را که در مواد متعدد این قانون (ماده ۴۵، ۴۳، ...) پیش‌بینی شده است، برای ایشان در نظر گرفت. نوآوری‌های بسیاری در این قانون آمده است که من بسیار خلاصه می‌گذرم و تنها به آن‌ها اشاره‌ای می‌کنم. به نظر من مهم‌ترین نوآوری قانون همین مسئله حق آگاهی متهمان یا مظنونان از حقوق قانونی خودشان است. این مطلب سابقاً در قوانین ما وجود نداشته است؛ بنابراین متهمان و مظنونان دستگیر می‌شدند و تحت نظر قرار می‌گرفتند. حالا در کجا؟ بماند! ولی ضابطان دادگستری هیچ تکلیفی به تفهیم حقوق متهمان در این مرحله نداشتند؛ بنابراین برای نخستین‌بار در ماده ۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری حق آگاهی از حقوق قانونی در ایام تحت نظر مورد توجه قانونگذار کیفری قرار گرفته که این به نوبه خود گامی رو به جلو است. نخستین حقی که به تصریح در این مرحله برای متهم پیش‌بینی شده است، حق اطلاع از موضوع و ادله اتهام است. هرکس باید بداند به چه اتهامی دستگیر شده است و مستند به چه ادله‌ای؟ بنابراین، این ادله باید به صورت کتبی و بلافاصله به فرد تفهیم شود.

در مقررات قانون آیین دادرسی کیفری کلماتی مانند بی‌درنگ، بلافاصله، در اسرع وقت و غیره، به کار رفته و به کرات تکرار شده است که اهمیت آن‌ها کمتر از سایر قواعد آیین دادرسی کیفری نیست. این کلمات نشان می‌دهد که قانونگذار به این مسائل و موضوعات نظر خاصی داشته است و باید به این قیود توجه ویژه‌ای شود.

این نکته را هم اضافه می‌کنم که اصطلاح تحت نظر در قانون تعریف نشده است؛ اما در تعریف آن می‌توان گفت، نگهداری تحت نظر یا بازداشت پلیسی، مأموریتی است که به موجب قانون به ضابط دادگستری (پلیس قضایی) داده شده تا کسانی را که در جرائم مشهود یا در ضمن تحقیقات مقدماتی شواهدی علیه آنان به‌دست آمده است، به‌منظور تحقیقات و با اطلاع مقام قضایی برای مدت محدود نگهداری کند.

البته لفظی که خود قانونگذار به‌کار برده است، لفظ تحقیقات مقدماتی است؛ اما من ترجیح می‌دهم تحقیقات پلیسی را از تحقیقات مقدماتی متمایز کنم. قانونگذار لفظ تحقیقات مقدماتی را در خصوص مأموریت‌های ضابط نیز -که در واقع همان بازجویی‌ها یا تحقیقات اولیه است- به‌کار برده است.

نکته دیگری که در این خصوص قابل توجه است، محدودیت زمانی این دوره است. در واقع مدت‌زمان مرحله تحت نظر نباید بیش از ۲۴ ساعت باشد. اصل ۳۲ قانون اساسی بیان می‌کند که موضوع اتهام باید با تمام دلایل بلافاصله کتباً به متهم تفهیم شده و حداکثر ظرف ۲۴ ساعت پرونده مقدماتی برای دستور بعدی و تصمیم‌گیری به مراجع صالح قضایی ارسال شود. برداشتی که عموماً از تعبیر قانونگذار صورت می‌گیرد -و امیدوارم درست نباشد- این است که می‌توان متهم را تا حداکثر مدت مصرح در قانون، تحت نظر نگه داشت؛ اما باید توجه کرد که اگر ضرورت‌های تحقیق ایجاب کرد می‌توان مظنون را تا ۲۴ ساعت تحت نظر نگه داشت؛ بنابراین اگر ضابط اطلاعاتی را باید به‌دست بیاورد، در کمتر از این مدت کسب کرد و دلایل مورد نیاز در پرونده را گردآوری نمود، هیچ دلیلی ندارد که مظنون تا ۲۴ ساعت تحت نظر قرار گیرد. حق دیگری که در قانون به آن تصریح شده است، حق دسترسی به وکیل و ملاقات با او در مرحله تحت نظر است. منتهای مراتب قانونگذار محدودیتی

قائل شده است و آن عبارت است از پیش‌بینی محدودیت زمانی یک‌ساعته برای ملاقات با وکیل. حکمت این ماده واقعاً مشخص نیست که اگر قرار است متهم بتواند با وکیل ملاقات کند یک ساعت چرا؟ این ملاقات چه اقتضائاتی دارد و برای چیست؟ چه گفت‌وگوهایی ممکن است بین وکیل و مظنون در جریان باشد که باید محدود باشد؟ یا خود اتهام ممکن است چه اهمیت و حساسیتی داشته باشد که قانونگذار زمان یک‌ساعته را به این ترتیب پیش‌بینی کرده است؟ البته روشن است که این ملاقات به منظور وکالت‌دادن نیست. این مسئله‌ای است که بعداً روشن می‌شود و حتماً باید یک نوع مشاوره بوده باشد؛ در هر حال چون اسم وکیل آمده است به نظر می‌آید که مقدمات و زمینه این امر باید به این ترتیب فراهم باشد که وکیل بتواند از طرف موکل خودش وکالت رسمی داشته باشد.

مورد دیگر، حق اطلاع خانواده متهم از وضعیت وی است. قوانین پیشین مطالبی در این باب نگفته بودند؛ ولی به نظر می‌آید که بتوان -البته به دشواری- از قانون مشهور سال ۸۳ «قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی» استنباط کرد که مظنون یا متهم اجازه دارد با خانواده‌اش تماس گرفته و به این ترتیب آن‌ها را از سرگردانی بیرون بیاورد. علی‌ای حال حق اطلاع خانواده در ماده ۴۹ ذکر شده است. علاوه بر آن حق داشتن تماس با افراد خانواده که در واقع لازمه مطلع کردن خانواده است نیز پیش‌بینی شده است. به هر حال ممکن است ضرورت‌ها اقتضا کند که فرد برای پیگیری کار خودش با یکی از آشنایان تماس بگیرد و این حق نباید محدود به خانواده باشد.

مسئله دیگر حق برخورداری از خدمات (به‌زعم من معاینات) پزشکی است. البته این مسئله، ارائه خدمات پزشکی را نفی نمی‌کند که اگر مظنونان یا

متهمان در ایام تحت نظر نیاز به پزشک و درمان داشته باشند، مأمور یا ضابطان وظیفه دارند پزشک معالج را حاضر کنند.

یکی دیگر از موضوعاتی که به نظر بنده مهم است، خارج کردن اطفال و نوجوانان از شمول مواد مربوط به تحت نظر است. اگر به ماده ۲۸۵ و تبصره‌های ۱ و ۲ آن توجه کنیم، مشخص می‌شود که قانونگذار اساساً تحقیقات مقدماتی را در مورد اطفال و نوجوانان کمتر از پانزده سال در قسمتی که به مأموریت‌های ضابطان مربوط می‌شود، از آن‌ها گرفته و بیان کرده است که این تحقیقات باید در خود دادگاه به عمل بیاید. همان‌طور که رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان کمتر از پانزده سال در دادگاه به عمل می‌آید و دادسرا در آن نقشی ندارد. به عبارت دیگر نقش دادسرا تنها در مورد نوجوانان پانزده تا هجده سال است.

در تبصره ۲ ذکر شده است که ضابط موظف است در جرائم مشهود، طفل یا نوجوان را -اگر کمتر از پانزده سال سن داشته باشد- بلافاصله به دادسرا یا دادگاه تحویل دهد و حتی گفته است که ایام تعطیل و روزهای تعطیل استثناً نبوده و این موضوع اصلاً تعطیل‌بردار نیست؛ یعنی به هیچ بهانه‌ای نمی‌توان طفل یا نوجوان را تحت نظر قرار داد. این مسئله در قانون سال ۷۸ و قوانین پیشین، مبهم بود، به طوری که اطفال و نوجوانان حتی کمتر از پانزده سال را تحت نظر قرار می‌دادند. به این ترتیب یکی دیگر از نوآوری‌های این قانون خروج اطفال و نوجوانان از شمول مقررات تحت نظر است.

این وقت اندک فرصت توضیحات بیشتری را نمی‌دهد. از این‌رو، عرایض خود را در همین جا به پایان می‌برم.



# جلوه‌های حقوق شهروندی در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲

لمیاء رستمی تبریزی<sup>۱</sup>

بحث بنده در رابطه با حقوق شهروندی و آیین دادرسی کیفری است. در حال حاضر، وقتی که به مواد قانون آیین دادرسی کیفری نگاه می‌کنیم در همهٔ قسمت‌ها، در کل فرآیند دادرسی، از زمان کشف جرم، آغاز تحقیقات، تعقیب مجرم، مرحلهٔ دادرسی، دادگاه و در نهایت صدور حکم و اجرای آن، با موادی مواجه می‌شویم که در آن حقوق شهروندی نمودار است. منتها علت اینکه من خواستم موضوعی به نام حقوق شهروندی را مطرح کنم این است که این مفهوم موضوعی بین‌المللی است و در تمامی کشورها مطرح است.

حقوق شهروندی مجموعهٔ حقوق و امتیازاتی است که به کلیهٔ افرادی که در یک جامعه تحت حاکمیت یک حکومت قرار می‌گیرند اعطا می‌شود. این حقوق در حوزه‌های فردی، اجتماعی و سیاسی متبلور شده و به افراد آن جامعه تعلق می‌گیرد.

همان‌طور که از تعریف مستفاد می‌شود، حقوق شهروندی ممکن است ابعاد بسیار گسترده‌ای داشته باشد و حقوق بسیار زیادی را در بر بگیرد. اعم از آن‌هایی که در حوزهٔ حقوق فردی قرار می‌گیرند مثل حق مالکیت، حق آزادی بیان و مذهب، حق داراشدن دادرسی یکسان، حق مسکن، حق تحصیل، حق کار، حق ازدواج و تشکیل خانواده و یا در حوزهٔ اجتماعی مسائلی که مربوط به

---

۱. استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

رفاه اجتماعی، مسائل امنیتی، تأمین اجتماعی، حقوق بهداشتی و سلامت می‌شود و چه در حوزه سیاسی در مسائلی که مربوط به رابطه بین مردم و دولت است. پرسش مهم در مورد حقوق شهروندی این است که منشأ این حقوق چیست؟ آیا این حکومت‌ها هستند که این حقوق را برای مردم قائل می‌شوند و آن را اعطا می‌کنند؟ یا اینکه تک‌تک افراد مردم از این حقوق برخوردارند و تنها وظیفه‌ای که دولت به عهده دارد رعایت و حمایت از این حقوق است؟ مسلماً در رابطه با حقوق شهروندی، همان‌طور که در تمام جوامع شاهدیم، حالت دوم وجود دارد؛ یعنی منشأ حقوق شهروندی دولت‌ها نیستند. به عبارت دیگر، این دولت‌ها نیستند که این حقوق را به مردم اعطا می‌کنند، بلکه این حقوق برای مردم وجود دارد و تک‌تک مردم از حقوق فردی-اجتماعی-سیاسی برخوردارند و دولت‌ها مکلفند این حقوق را رعایت کرده و ترتیبی برای حمایت از این امتیازات اتخاذ کنند. به علاوه باید این نکته را اضافه کنیم که اگر دولت‌ها، نهادها و سازمان‌های دولتی حقوق شهروندی را نقض کرده یا در انجام و اعمال آن‌ها اهمال کنند؛ برابر قوانین و مقررات باید با آن‌ها برخورد قانونی صورت بگیرد و احیاناً اگر مجازاتی در این رابطه وجود دارد، نسبت به آن‌ها اعمال شود. با توجه به این مقدمه در مورد حقوق شهروندی، تعدادی از مواد قانون آیین دادرسی کیفری را در این رابطه بیان می‌کنم. شاید مهم‌ترین ماده‌ای که در خصوص حقوق شهروندی در قانون آیین دادرسی کیفری بسیار صریح و کاملاً با توجه به این حقوق پیش‌بینی شده است، ماده ۷ اصلاحی قانون باشد که بیان می‌کند: «در تمام مراحل دادرسی کیفری رعایت حقوق شهروندی مقرر در «قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳/۲/۱۵» از سوی مقامات قضایی، ضابطان دادگستری و سایر اشخاصی که در فرآیند دادرسی مداخله دارند الزامی است.



متخلفان علاوه بر جبران خسارت وارده به مجازات مقرر در ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی، بخش تعزیرات محکوم می‌شوند. مگر آنکه در سایر قوانین مجازات شدیدتری مقرر شده باشد». پس ملاحظه می‌کنیم که لازم نیست حقوق و آزادی‌های شهروندی، تک‌تک و به تفصیل در متن قانون آیین دادرسی کیفری ذکر شود. اگرچه از جمله وظایف قانونگذار این است که در تمامی مراحل فرآیند کیفری به این حقوق توجه داشته باشد و احیاناً ماده‌ای را وضع نکند که ناقض حقوق شهروندی باشد؛ ولی حتی اگر این کار هم صورت نگیرد، با توجه به قانون مذکور که مصوب مجلس بوده و به تائید شورای نگهبان هم رسیده است؛ در هر جایی که در این مورد قانونی وجود نداشته باشد یا قانون موجود مبهم و ساکت باشد، ما باید در رابطه با حقوق شهروندی به قانون مذکور مصوب سال ۱۳۸۳ مراجعه کرده و آن را مبنای حکم و عملکرد خود قرار دهیم. مسائل و نوآوری‌های بسیاری در قانون آیین دادرسی کیفری جدید به خصوص در ارتباط با حقوق متهمان ایجاد شده است؛ اما مسئله‌ای که به نظر می‌رسد با حقوق شهروندی ارتباط مستقیم پیدا می‌کند، ماده ۶۶ است که امکان اعلام جرم، طرح شکایت و اعتراض به آرای مراجع قضایی را از طرف سازمان‌های مردم‌نهاد پیش‌بینی کرده است.

به عبارت دیگر، سازمان‌های غیردولتی و مردم‌نهاد - که اصلاً منشأ دولتی ندارند - می‌توانند در مواردی که اساسنامه آنها مرتبط با حمایت از اطفال و نوجوانان، زنان، اشخاص بیمار، ناتوانان جسمی یا ذهنی، محیط‌زیست، منابع طبیعی، میراث فرهنگی، بهداشت عمومی و حمایت از حقوق شهروندی باشد و - در این زمینه‌ها جرمی رخ داده باشد - طرح شکایت کنند. یکی دیگر از موارد قابل ذکر ماده ۲۰۳ قانون آیین دادرسی کیفری است که لزوم تشکیل پرونده شخصیت را توسط مددکار اجتماعی در جرائم سنگین که مجازات آنها سلب

حیات، قطع عضو، حبس ابد و مجازات تعزیری تا درجه ۴ باشد را ضروری اعلام کرده است. این مسئله از آنجایی اهمیت دارد که در جرائم سنگین و به تبع آن در مجازات‌های شدید و سنگین قاضی حتماً باید نسبت به شخصیت بزهکار، پیشینه‌ها و زمینه‌های خانوادگی، مشخصات و ویژگی‌های فردی و یا سایر ویژگی‌هایی که می‌تواند در مجازات او تأثیرگذار باشد، توجه ویژه داشته باشد.

مورد دیگر، ماده ۹۶ است که انتشار تصاویر و سایر مشخصات مربوط به متهم را در کلیه مراحل تحقیق به‌استثنای مواردی خاص، توسط رسانه‌ها ممنوع اعلام می‌کند. برای مثال، در مواردی که متهم متواری باشد یا شناسایی توسط بزه‌دیده الزامی باشد، با درخواست بازپرس و موافقت دادستان چنین امری میسر است. دو ماده حائز اهمیت دیگر، ماده ۳۱ و ماده ۴۲ است که مربوط به حفظ حقوق اطفال، متهمان زن و افراد نابالغ است. در این موارد قانونگذار با توجه به حساسیت‌های خاصی که این دو قشر آسیب‌پذیر دارند مقتضی دانسته است که تحقیقات و بازجویی از این افراد با رعایت امور خاصی صورت بگیرد. لزوم تشکیل پلیس اطفال و نوجوانان و اینکه درمورد زنان، بازجویی حتماً باید توسط ضابط آموزش‌دیده زن صورت بگیرد، نشانگر این مطلب است. به علت ضیق وقت خیلی وارد سایر مباحث نمی‌شوم و فقط به ذکر یک نکته دیگر اکتفا می‌کنم و آن مربوط می‌شود به مواردی که در دادگاه‌های خارجی با عنوان معامله اتهامی صورت می‌گیرد.

در ابتدا زمانی که فرد وارد دادگاه می‌شود، از شخص سؤال می‌شود که Plea شما چیست؟ guilty or not guilty؟ و اگر شخص به جرم خود اقرار کند، دادگاه دیگر وارد رسیدگی به ادله و مستندات و مدارک برای اثبات جرم نمی‌شود؛ چراکه فرد اتهام انتسابی نسبت به خود را پذیرفته است. در اینجا قاضی موظف

است که صرفاً مورد جرم را با مواد قانونی تطبیق داده و حکم مقتضی را در مورد فرد صادر کند. در خصوص اقرار، بندهای ۱۰، ۱۱ و ۱۲ ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی به مسائل مربوط به این موضوع و تحقیقات و بازجویی‌ها می‌پردازد و بر این نکته تأکید می‌کند که بازجویی و تحقیقات باید به نحوی صورت گیرد که منجر به اقرارهای نادرست نشود. در رابطه با حقوق شهروندی بند ۱۰ قانون مذکور عنوان می‌کند که بازجویی حتماً باید بر اصول و شیوه‌های علمی - قانونی و آموزش‌های قبلی و با نظارت انجام شود. مسئله بسیار جالبی که در این رابطه وجود دارد، ماده ۱۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری و تبصره آن است که به این بند قانون حقوق شهروندی ارتباط پیدا می‌کند. براساس این ماده، در جرائم منافی عفت، بازپرس نباید هرگز وارد موضوعات و مسائل شخصی‌ای شود که برای اثبات جرم و تشکیل پرونده ضرورت خاصی ندارد. ماده ۱۰۲ اعلام می‌کند که انجام هرگونه تحقیق و تعقیب در جرائم منافی عفت ممنوع است و پرسش از هیچ فردی در این خصوص مجاز نیست مگر در مواردی که جرم در مرعی و منظر عام واقع شده یا مورد شکایت با عنوان «به عنف» یا «سازمان‌یافته» باشد؛ که در این صورت تحقیق و تعقیب فقط در محدوده شکایت یا اوضاع مشهود توسط مقام قضایی انجام می‌گیرد. تبصره اصلاحی نیز بیان می‌کند در جرائم منافی عفت هرگاه شاکی وجود نداشته باشد و متهم بدو قصد اقرار داشته باشد، قاضی وی را توصیه به پوشاندن جرم و عدم اقرار می‌کند؛ یعنی نه تنها نباید اشخاص را - به خصوص در چنین مواردی - مجبور به اقرار کرد و یا اقداماتی را اتخاذ نمود که منجر به اقرار شود؛ بلکه وظیفه قاضی تشویق فرد به پوشاندن جرم و عدم اقرار است. مسئله مهم این است که حقوق شهروندی مختص به بخش‌ها و مواد خاصی از قانون آیین دادرسی کیفری

نیست، بلکه تمام مراجع و مراحل فرآیند دادرسی را در بر می‌گیرد و کلیه افراد دخیل در آن مکلف و موظف به رعایت این حقوق هستند که در غیر این صورت باید با آنها برخورد قانونی صورت گیرد.

# تحولات حقوق بزه‌دیده (شاکی) در مرحله تحقیقات مقدماتی<sup>۱</sup>

محمد مهدی ساقیان<sup>۲</sup>

## درآمد

بزه‌دیدگان مدت‌ها چهره فراموش‌شده فرآیند کیفری شناخته می‌شدند و دعوی کیفری غالباً صحنه پیکار و دوئل دادستان و بزه‌کار تلقی می‌شد. در عرصه حقوق کیفری کلاسیک، معمولاً نهادها و ساز و کارها با توجه به بزه‌کار و عمل ارتكابی او، ایجاد شده بود و یافته‌های جرم‌شناسانه و دیگر شاخه‌های پیرا حقوقی علوم جنایی نیز نخستین مطالعات خود را بر روی شخصیت بزه‌کار و محیط اطراف او متمرکز کرده و از توجه به بزه‌دیده غافل مانده بود. از چند دهه پیش به این‌سو، به موازات جرم‌شناسی واکنش اجتماعی، جرم‌شناسی بزه‌دیده شناختی که پیامدهای سیاست جنایی آن با پیامدهای جرم‌شناسی واکنش اجتماعی هم‌سو بود، توسعه پیدا کرد و به تدریج بزه‌دیده را در قلب آیین دادرسی کیفری جای داد.<sup>۳</sup> بدین ترتیب، حقوق بزه‌دیدگان در فرآیند

---

۱. در این نوشتار مرحله تحقیقات مقدماتی در معنای موسع، مورد نظر نبوده و تنها تحقیقات مقدماتی توسط بازپرس را شامل می‌شود.

۲. استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

۳. گسن، رمون؛ «ملاحظه‌هایی درباره هدف آیین دادرسی کیفری»؛ ترجمه شهرام ابراهیمی؛ مجله حقوقی دادگستری، سال ۱۳۸۵، شماره ۵۶ و ۵۷.

کیفری مورد شناسایی قرار گرفت و به منظور رعایت «تساوی سلاح‌ها» در کنار طرف‌های دیگر دعوای کیفری (دادستان-متهم)، بزه‌دیده هم در مقام یکی از کنشگران اصلی فرآیند کیفری، به رسمیت شناخته شد. به‌طور کلی، در پهنه آیین دادرسی کیفری تحولات مربوط به تقویت حق‌های بزه‌دیده گونه‌های متعددی دارد که حق بهره‌مندی از جبران خسارت مناسب و حق مشارکت فعال در فرآیند کیفری از جمله مهم‌ترین آن‌ها است. حق بنیادین جبران خسارت بزه‌دیدگان نه‌تنها شامل جبران زیان‌های مالی یا اقتصادی است، بلکه آسیب‌دیدگی بدنی یا روانی و حتی درد و رنج‌های عاطفی-حیثیتی را در بر می‌گیرد.<sup>۱</sup> حق مشارکت فعال در فرآیند کیفری که از گذر تقویت حق‌های حقوقی و قضایی محقق می‌شود، باعث تعادل در حقوق دفاعی طرف‌های دعوی شده و در فرآیند کیفری اسباب منصفانه‌سازی تدابیر و اقدام‌های سامانه عدالت کیفری را فراهم می‌آورد.<sup>۲</sup>

در این چارچوب، تصمیم‌گیران سیاست جنایی ایران در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، با تأثیرپذیری از «الگوی دادرسی عادلانه» که جزء جدایی‌ناپذیر اسناد بین‌المللی حقوق بشر به ویژه میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ است و همچنین استفاده از مطالعات تطبیقی، تحولات فراوانی را در مورد حمایت از بزه‌دیدگان پیش‌بینی کرده‌اند. در این میان، تحولات ناظر به مرحله تحقیقات مقدماتی از این نظر که مرحله جمع‌آوری ادله به نفع یا ضرر متهم و کشف حقیقت بوده، نوآوری‌های مهمی را به همراه داشته است. این نوآوری‌های در پی ترافی کردن هرچه بیشتر تحقیقات مقدماتی و دادن امکان برابر به همه طرف‌های دعوی (دادستان، شاکی و

۱. رایجیان اصلی، مهرداد؛ بزه‌دیده‌شناسی؛ تهران: انتشارات شهر دانش، جلد ۱، چاپ اول.

۲. نیازپور، امیرحسین؛ حقوق کیفری کودکان و نوجوانان؛ تهران: میزان، چاپ اول، ۱۳۹۳.

متهم) بوده و در نتیجه هدف آن تحقق‌بخشیدن به یک دادرسی منصفانه است.

تلاش برای نهادینه‌شدن اصل و الزام‌های دادرسی منصفانه و در نتیجه تحقق‌بخشیدن به هدف آیین دادرسی کیفری، یعنی ایجاد توازن میان حقوق و آزادی‌های فردی و الزام‌های نظم و امنیت عمومی، از ویژگی‌های مهم این نوآوری‌ها است. بدین‌سان، مواد ۱ تا ۷ قانون آیین دادرسی کیفری از یک‌سو در مقام تفسیر هدف آیین دادرسی کیفری به رعایت حقوق متهم، بزه‌دیده و جامعه (ماده ۱) و از سوی دیگر به دنبال پیش‌بینی برخی اصول راهبردی مهم در فرآیند کیفری (مواد ۲ تا ۷) در پهنه آیین دادرسی کیفری ایران است. برخی از این اصول بنیادین به‌طور مستقیم حقوق بزه‌دیده را مورد حمایت قرار داده است و به تضمین حقوق او در تمام مراحل فرآیند کیفری (ماده ۲) به ویژه حق آگاهی بزه‌دیده از این حقوق همراه با پیش‌بینی ساز و کارهای رعایت و تضمین آن‌ها (ماده ۶) تأکید کرده است.

در مرحله تحقیقات مقدماتی نیز که با ارجاع پرونده از سوی دادستان به بازپرس و یا قاضی تحقیق (دادیاران) شروع و با صدور قرار نهایی منع تعقیب و یا جلب به دادرسی و صدور کیفرخواست خاتمه می‌یابد، حق‌های مهمی برای بزه‌دیدگان شناسایی و تضمین شده‌اند. حق برخورداری از وکیل مدافع، حق مطالعه پرونده کیفری، حق بر امنیت بزه‌دیدگان در برابر تهدیدات و حق تأمین ضرر و زیان از جمله شاخص‌ترین این حق‌هاست که در این مرحله مورد توجه قرار گرفته‌اند. با وجود این، برخی تحولات مثبت که باعث مشارکت فعال بزه‌دیده در این مرحله می‌شود، مورد توجه تصمیم‌گیرندگان سیاست جنایی ایران قرار نگرفته است. بدین‌سان، ضمانت اجرای «بطلان و بی‌اعتباری» به‌منزله قاعده‌ای عمومی در مواردی که لطمه اساسی به یکی از حقوق بزه‌دیده

در مرحله تحقیقات مقدماتی وارد می‌شود، شناسایی نشده است. همچنین در برخی موارد دو اصل بنیادین دادرسی، یعنی «اصل برابری سلاح‌ها» و «اصل ترافیعی» در مورد بزه‌دیدگان رعایت نشده است. برای نمونه، درحالی‌که حق آگاه‌شدن از بهره‌مندی وکیل برای متهم به رسمیت شناخته شده است، معادل چنین حقی برای بزه‌دیده مشاهده نمی‌شود. همچنین در مواردی که بازپرس درخواست بزه‌دیده را مبنی بر انجام اقدامات یا تحقیقات کمک‌کننده به کشف حقیقت رد می‌کند، مکلف به صدور قرار مستدل نشده است؛ که این موضوع نیز برخلاف اصل ترافیعی بودن است.

در این نوشتار، ابتدا حقوق بزه‌دیده قبل از صدور تصمیم‌های قضایی (الف) و سپس حقوق وی پس از صدور چنین تصمیم‌هایی (ب) توسط بازپرس بررسی می‌شود.

### الف) حقوق بزه‌دیده قبل از صدور قرارهای بازپرس

#### ۱. حق بر آگاهی بزه‌دیدگان

هیچ حقی را نمی‌توان دارای قابلیت اجرایی دانست مگر آنکه ذینفع آن از وجود آن آگاه شود. بزه‌دیده در کنار متهم باید از تمامی حقوق مربوط به خود در فرآیند کیفری آگاه شود. قبل از تصویب مقررات قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ حق آگاهی بزه‌دیده از حقوق خود بسیار محدود بود؛ اما قانونگذار در قانون جدید تحولات مهمی را در این مورد پیش‌بینی کرده است. از جمله حق بر آگاهی بزه‌دیدگان به منزله یکی از اصول راهبردی در ماده ۶ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ به رسمیت شناخته شده است. با وجود این، در بسیاری از موارد قانونگذار این حق را شناسایی نکرده است. به‌طور کلی حق آگاهی بزه‌دیده در این خصوص را می‌توان به سه دسته آگاهی نسبت به



حقوق پیش‌بینی شده، آگاهی نسبت به مدت زمان تحقیقات مقدماتی و آگاهی در خصوص محتوای پرونده کیفری تقسیم کرد.

### ۱-۱) حق بر آگاهی بزه‌دیده نسبت به حقوق خود در جریان تحقیقات مقدماتی

قانونگذاران برخی کشورها -از جمله فرانسه- قاضی تحقیق را در ابتدای تحقیقات مقدماتی مکلف کرده‌اند که بزه‌دیده را از حقوق خود در طول جریان تحقیقات آگاه سازد. حق آگاهی بر داشتن وکیل از جمله شاخص‌ترین این حق‌ها در ابتدای تحقیقات مقدماتی است. در پهنه آیین دادرسی کیفری ایران، این حق در دوره‌های مختلف قانونگذاری به رسمیت شناخته نشده است. در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ حق آگاهی متهم از داشتن وکیل مدافع در ابتدای تحقیقات مقدماتی پیش‌بینی شده درحالی‌که چنین امتیازی برای بزه‌دیده -شاکی- شناسایی نشده است.

بدین ترتیب، اکنون متهم درمورد داشتن وکیل دارای حقی است که معادل آن برای بزه‌دیده وجود ندارد. به‌موجب رویه قضایی کشور فرانسه و در چارچوب رعایت اصل تساوی سلاح‌ها، دو فایده مهم و اساسی مربوط به حق آگاهی بزه‌دیده قابل اشاره است. نخست اینکه شاکی به هنگام حضور در اولین جلسه تحقیق مقدماتی از معاضدت وکیل خود بهره‌مند شود. دوم اینکه استماع اظهارات بزه‌دیده یا مواجهه او با متهم در مواردی که انصراف صریح او از این حق اعلام نشده، بدون حضور وکیل او امکان‌پذیر نیست.

### ۱-۲) حق بر آگاهی بزه‌دیده از مدت زمان تحقیقات مقدماتی

در برخی از کشورها مانند فرانسه بازپرس مکلف است بزه‌دیده را از مدت زمان جریان مرحله تحقیقات مقدماتی آگاه سازد. در این موارد بازپرس ابتدا مکلف است در اولین حضور شاکی مدت زمان تقریبی تحقیقات مقدماتی را به وی

اعلام کند. در این خصوص اگر بازپرس عقیده داشته باشد که مدت تحقیقات مقدماتی در امور جنایی از ۱۸ (هجده) ماه و در امور جنحه‌ای از یک سال تجاوز کند، باید بزه‌دیده را از موضوع آگاه ساخته و به او اعلام کند که در پایان این مدت حق خواهد داشت که پایان تحقیقات مقدماتی را درخواست کند (ماده ۱-۸۹ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه). همچنین به‌موجب مقررات ماده ۱۷۵ این قانون، در برخی از جرائم از نوع جنایت و جنحه علیه اشخاص، بازپرس مکلف شده است که هر شش ماه یک بار بزه‌دیده را در جریان پیشرفت تحقیقات مقدماتی قرار دهد.

پیش‌بینی این حق برای بزه‌دیدگان در فرآیند تحقیقات مقدماتی از این حیث دارای اهمیت است که نبود چنین حقی معمولاً به منزله عدم پیگیری پرونده از سوی مقام تحقیق و یا نشانه‌ای از حالت انفعال در خصوص پاسخ‌دهی به بزهکاری از سوی بزه‌دیدگان تلقی می‌شود.<sup>۱</sup> متأسفانه، حق آگاه‌کردن بزه‌دیدگان از روند پیشرفت فرآیند تحقیقات مقدماتی مورد توجه تدوین‌کنندگان قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ قرار نگرفته است.

### ۳-۱) حق بر آگاهی بزه‌دیده از مفاد پرونده کیفری

حق حضور در مرحله تحقیقات مقدماتی و گرفتن کپی از اوراق پرونده توسط بزه‌دیده برای نخستین بار در ماده ۶۷ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۹۰ شناسایی شد. اگرچه این ماده درباره حق دسترسی بزه‌دیده به پرونده ساکت بود، رویه قضایی با تفسیر گسترده این مقررات به نفع وی، چنین حقی را برای بزه‌دیده قائل شده بود. این حق در پهنه قانون آیین دادرسی دادگاه‌های

1. A.d`Auteville, les droits des victims, R.S, 2000.

عمومی و انقلاب (در امور کیفری) ۱۳۷۸ تا اندازه‌ای تغییر یافته بود؛ زیرا ماده ۷۳ این قانون از یک‌سو با آوردن قید «منافی با محرمانه‌بودن تحقیقات» و از سوی دیگر، حذف قید حق «حضور در تحقیقات»، حدود و اختیارات شاکی در مورد دسترسی وی به اوراق پرونده را محدود کرد. حق دسترسی بزه‌دیده به پرونده کیفری در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ در چارچوب رعایت اصل ترافعی با تفسیرهای مهمی همراه شده است. یکم اینکه حق مطالعه پرونده کیفری برای بزه‌دیده که در مقررات سابق پیش‌بینی نشده بود، از رهگذر قسمت اخیر ماده ۱۰۰ قانون جدید مورد توجه قرار گرفته است.

مطابق این ماده «شاکی می‌تواند در هنگام تحقیقات، شهود خود را معرفی و ادله‌اش را اظهار کند و در تحقیقات حضور یابد، صورت‌مجلس تحقیقات مقدماتی یا سایر اوراق پرونده را که با ضرورت کشف حقیقت منافات ندارد، مطالعه کند و یا به هزینه خود از آن‌ها تصویر یا رونوشت بگیرد».

دوم اینکه براساس تبصره ۱ ماده مذکور، بازپرس مکلف شده است در صورتی که درخواست شاکی برای مطالعه یا دسترسی به تمام یا برخی از اوراق پرونده را منافی با ضرورت کشف حقیقت بداند، با ذکر دلیل قرار رد درخواست را صادر کند. این قرار، حضوری به شاکی ابلاغ می‌شود و ظرف سه روز قابل اعتراض در دادگاه صالح است. بدین ترتیب، در قانون جدید از جنبه غیرترافعی و در نتیجه سرّی‌بودن تحقیقات کاسته شده و با کاهش اختیارات بازپرس از گذر تکلیف او به صدور قرار مستدل در موارد رد درخواست شاکی، بر ضرورت رعایت اصل «تساوی سلاح‌ها» و اجرای عدالت افزوده شده است.

در حقوق فرانسه، فقط وکیل شاکی -نه خود او- حق مطالعه پرونده را دارد. مطابق بند ۳ ماده ۱۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه، پس از نخستین حضور متهم نزد بازپرس یا نخستین استماع مدعی خصوصی از سوی وی،

پرونده در همه‌وقت به‌جز روزهای تعطیل در اختیار وکیلان طرف‌ها قرار می‌گیرد. افزون بر این، بند ۴ این قانون، حق تهیه رونوشت از برخی اوراق پرونده را از سوی وکیلان برای ارائه آن‌ها به موکل خود پیش‌بینی کرده است. وکیلان باید فهرستی از اوراق پرونده را که موکلان آنان مایل به تهیه رونوشت از آن‌اند، تهیه کرده و به اطلاع بازپرس برسانند. بازپرس موظف است که طی مدت ۵ روز به این درخواست پاسخ دهد. عدم پاسخ در این مهلت به معنای اجازه ضمنی بازپرس درمورد ارائه کپی اوراق به موکلان است. در عوض، چنانچه بازپرس با این درخواست مخالفت کرد، باید قراری مستدل و موجه صادر کند. این قرار، در مهلت ۲ روز در شعبه تحقیق اعتراض‌پذیر بوده و رئیس شعبه، طی مهلت ۵ روز به این اعتراض رسیدگی می‌کند (بند ۸). این اوراق فقط برای استفاده موکلان بوده و ارائه آن‌ها به اشخاص دیگر ممنوع است. همچنین انتقال اوراق به اشخاص دیگر، وکیل را در معرض مجازات نقدی ۳۷۵۰ یورو قرار می‌دهد. بی‌تردید، این مقررات به منظور تحقق‌بخشیدن به هدف آیین دادرسی کیفری، یعنی ایجاد توازن در ضرورت کشف حقیقت (مصلحت کیفری) و حق داشتن وکیل (مصلحت اجتماعی) پیش‌بینی شده است. همچنین، به موجب این مقررات، وکیلان طرف‌ها دیگر دسترسی محدود به پرونده ندارند، بلکه دارای امکان دسترسی همه‌وقت و همیشگی به پرونده‌اند. وانگهی، دسترسی وکیلان به کل پرونده و همه اوراق و تحقیقات آن مربوط است؛ بنابراین نمی‌توان وکیلان طرف‌ها را از مطالعه برخی از اوراق پرونده منع کرد. بر پایه نظر دیوان عالی کشور فرانسه، اگر از تاریخ مطالعه پرونده تا تاریخ بازجویی، اوراق جدیدی به پرونده افزوده شود، بازپرس بدون آگاه‌کردن ذینفع یا وکیل وی از این اوراق یا بدون رضایت آنان نمی‌تواند به

آن‌ها استناد کند.<sup>۱</sup> از منظر رویه قضایی، انجام‌دادن این تکلیف، بطلان تحقیقات مقدماتی را به همراه خواهد داشت.<sup>۲</sup>

## ۲) حق برخورداری از وکیل مدافع

در پرتو حق برخورداری از وکیل، بزه‌دیده می‌تواند از امتیازهای قضایی مهمی در سراسر فرآیند تحقیقات مقدماتی بهره‌برد. در واقع از رهگذر این حق بزه‌دیده می‌تواند مشارکت فعال در تحقیقات مقدماتی داشته باشد و در نتیجه تعادل در حقوق دفاعی همه طرف‌های دعوی تقویت شود.

قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ گام‌های مهم و مؤثری را برای ایجاد تعادل حقوق دفاعی طرفین برداشته است؛ اما در خصوص حق برخورداری کامل بزه‌دیده از معاضدت وکیل مدافع با ابهاماتی روبه‌رو است:

اول اینکه همان‌طور که اشاره شد تصمیم‌گیرندگان سیاست جنایی ایران، در ماده ۱۹۰ این قانون، حق آگاه‌شدن از معاضدت وکیل مدافع را با عبارت «... این حق باید پیش از شروع تحقیق توسط بازپرس به متهم ابلاغ و تفهیم شود...» تنها برای متهم به رسمیت شناخته‌اند؛

دوم اینکه در مواردی که بزه‌دیده وکیل معاضدتی درخواست کند، بازپرس مکلف به تعیین وکیل از طریق کانون وکلا نشده است. این در حالی است که حق بهره‌مندی از وکیل تسخیری برای متهم در جرائمی که مجازات آن سلب حیات یا حبس ابد است، برای متهم به رسمیت شناخته شده است (تبصره ۲ ماده ۱۹۰). بدین ترتیب، تصویب چنین مقرراتی، متضمن نقض اصل برابری سلاح‌ها میان متهم و بزه‌دیده است؛

---

1. Crim.5juin 1975.

2. Crim.26Juillet,1958,Bull,Crim.14.

سوم اینکه قانون جدید نحوه دخالت وکیل در امر تحقیق را آشکارا یادآوری نکرده است. البته، تبصره ماده ۱۹۵ این قانون حق دخالت وکیل متهم در تحقیقات مقدماتی را مشخص کرده است: «وکیل متهم می‌تواند در صورت طرح سؤالات تلقینی یا سایر موارد خلاف قانون به بازپرس تذکر دهد». بدین ترتیب، درحالی‌که قانون جدید حق دخالت کامل وکیل متهم در این مرحله را به شکل شفاف پیش‌بینی کرده است، از چگونگی دخالت وکیل بزه‌دیده سخنی به میان نیاورده است.

با این حال، وجود چنین ابهاماتی نباید زمینه‌ای برای تضییع حقوق بزه‌دیده به‌شمار آید؛ بنابراین باید با شناسایی معادل چنین حقوقی برای وی موجبات اجرای مناسب‌تر اصل برابری سلاح‌ها و در نتیجه دادرسی منصفانه را فراهم کرد. در این میان، پیش‌بینی اصول بنیادین در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ می‌تواند ابزار تفسیری مناسب برای تسری این حقوق به بزه‌دیدگان باشد. بدین ترتیب، مواد ۲ و ۶ این قانون به منزله اصول راهبردی از یک‌سو بازپرس را مکلف به تفهیم حق دسترسی به وکیل و فراهم کردن ساز و کارهای رعایت و تضمین این حق (وکیل معاضدتی) کرده و از سوی دیگر به وکیل بزه‌دیده اجازه می‌دهد در چارچوب اصل تساوی سلاح‌ها همانند وکیل متهم مشارکت فعال در تحقیقات مقدماتی از گذر مقررات تبصره ماده ۱۹۵ داشته باشد.

### ۳) حق مشارکت فعال بزه‌دیده در تحقیقات مقدماتی

مشارکت فعال بزه‌دیده در فرآیند تحقیقات مقدماتی از گذر حق درخواست انجام‌دادن تحقیقات و اقداماتی که به کشف حقیقت منجر می‌شود، از دادرسان تحقیق، تحقق می‌یابد. در پهنه آیین دادرسی کیفری ایران تاکنون مقرراتی که دادرسان تحقیق را مکلف به پذیرش این درخواست‌ها کند، پیش‌بینی نشده

است. در واقع، هرچند منعی درمورد درخواست انجام برخی تحقیقات ازجمله استماع شهادت شهود، مواجهه حضوری، کارشناسی یا معاینه محلی از سوی بزه‌دیده و یا متهم وجود ندارد، الزامی نیز برای دادرسان تحقیق در پذیرش این درخواست‌ها مشاهده نمی‌شود. برای نمونه، درمورد معاینه‌های محلی، بر پایه ماده ۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور کیفری) ۱۳۷۸، دادرس تحقیق تکلیفی به اعلام جریان امر به طرف‌های دعوی نداشته و عدم حضور آنان، مانع انجام‌دادن معاینه محلی یا تعویق آن نبود. این رویکرد در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ تا حدودی تغییر یافته و مطابق ماده ۱۲۳، اقدام به تحقیقات محلی توسط بازپرس به درخواست متهم یا شاکی امکان‌پذیر شده است. با وجود این، به نظر نمی‌رسد که بازپرس، مکلف به پذیرش این‌گونه درخواست‌ها باشد؛ زیرا وی در صورت رد درخواست متهم، مکلف به صدور قرار موجه و مستدل که بتوان در دادگاه صلاحیت‌دار به آن اعتراض کرد، نشده است.

از دیدگاه حقوق مقایسه‌ای، قانونگذار فرانسوی برای ایجاد تعادل در حقوق دفاعی همه طرف‌های دعوی، به شاکی و متهم این حق را می‌دهد که انجام درخواست هرگونه اقدام تحقیقی که از نظر آنان برای کشف حقیقت لازم به نظر می‌رسد را از بازپرس بخواهند (ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه). در این مورد بازپرس مکلف است که در صورت نپذیرفتن درخواست وی، طی مدت یک ماه قرار مستدل صادر کند. عدم صدور قرار از سوی بازپرس در این مهلت این حق را به ذینفع می‌دهد که به رئیس شعبه تحقیق مراجعه کرده و درخواست رسیدگی کند. رئیس شعبه تحقیق طی ۸ روز با صدور قرار مستدل و قطعی نسبت به این امر که آیا رسیدگی استینافی مورد درخواست ضرورت دارد یا خیر، تصمیم می‌گیرد.

متأسفانه حق درخواست انجام تحقیقات لازم برای کشف حقیقت در مورد طرف‌های دعوی در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، به‌گونه‌ای یکسان رعایت نمی‌شود. در مورد دادستان ماده ۴۶۶ این قانون مقرر می‌دارد که: «چنانچه دادستان، تحقیقات بازپرس را کامل نداند، صرفاً مواردی را که برای کشف حقیقت لازم است، به تفصیل و بدون هرگونه ابهام در پرونده درج می‌کند و تکمیل آن را می‌خواهد. در این صورت، بازپرس مکلف به انجام تحقیقات است؛» بدین ترتیب، با نادیده گرفتن ضرورت «تساوی سلاح‌ها» حق‌هایی را در این باره برای دادستان پیش‌بینی کرده است که معادل آن‌ها برای شاکی و متهم وجود ندارد.

### ب) حقوق بزه‌دیده پس از صدور قرارهای بازپرس

حق نظارت و کنترل بزه‌دیده بر تصمیم‌ها و اقدام‌های بازپرس در مرحله تحقیقات مقدماتی به دو صورت امکان‌پذیر است: اعتراض به این تصمیم‌ها و اقدام‌ها و درخواست بی‌اعتباری تحقیقات مقدماتی.

#### ۱) حق اعتراض بزه‌دیده نسبت به قرارهای بازپرس

حق اعتراض بزه‌دیده به برخی از قرارهای صادره از سوی بازپرس ابتدا در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۹۰ به رسمیت شناخته شد. مطابق ماده ۱۷۰ این قانون شاکی می‌توانست نسبت به قرارهای منع و موقوفی تعقیب و قرار اناطه صادره از سوی بازپرس شکایت کند. پس از این و با حذف دادسرا در سال ۱۳۷۳ حق شاکی در مورد اعتراض بعضی از قرارهای صادره از سوی دادگاه از سوی قانونگذار در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور کیفری) سال ۱۳۷۸ شناسایی شد. به‌موجب ماده ۲۳۲ این قانون به اعتراض‌پذیر بودن قرارهای موقوفی و منع تعقیب توسط شاکی تکیه شده است.



با احیای دادسرا در سال ۱۳۸۱، بند «ن» معادل ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، قرارهای صادره از سوی بازپرس و دادیاران تحقیق را که شاکی می‌تواند نسبت به آن‌ها اعتراض کند برشمرده است. این قرارها عبارت‌اند از: منع تعقیب، موقوفی تعقیب و اناطه. این رویکرد در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ با تغییرهایی همراه شده است. چنان‌که در پرتو ترافیعی شدن هرچه بیشتر تحقیقات مقدماتی، بازپرس در برخی موارد مکلف به صدور قرارهای موجه و قابل اعتراض توسط شاکی، شده است. برای نمونه، بر پایه ماده ۱۰۰ این قانون، چنانچه بازپرس، مطالعه یا دسترسی به تمام یا برخی از اوراق، اسناد یا مدارک پرونده را با ضرورت کشف حقیقت منافی بداند، مکلف است با ذکر دلیل، قرار رد درخواست صادر کند. این قرار حضوری به شاکی ابلاغ می‌شود و ظرف سه روز قابل اعتراض در دادگاه صالح است. به این ترتیب، این ماده، بازپرس را مکلف به صادر کردن قرار موجه و مستدل مبنی بر عدم دسترسی شاکی به پرونده کرده است تا شاید بتوان با اعتراض به چنین قرار و با اعمال کنترل دادگاه صلاحیت‌دار به رعایت اصل ترافیعی امیدوار شد.

## ۲) حق بزه‌دیده مبنی بر درخواست اعلام بی‌اعتباری تحقیقات مقدماتی

ویژگی مهم حقوق دفاعی، پیش‌بینی ضمانت اجرا برای این حقوق است. در واقع نظام عدالت کیفری با پیش‌بینی ضمانت اجرای خاص از حقوق اشخاص مورد تعرض حمایت می‌کند. در تمامی مراحل فرآیند کیفری به‌ویژه مرحله تحقیقات مقدماتی که مرحله کشف حقیقت محسوب می‌شود، همواره باید اصول و قواعد حقوقی حاکم بر جریان رسیدگی رعایت شود و نقض این اصول و قواعد از سوی کنشگران کیفری بی‌اعتباری و بطلان ادله

جمع‌آوری شده یا تحقیقات صورت گرفته را به دنبال داشته باشد.<sup>۱</sup> برخی از این ضمانت اجراها در قالب ضمانت اجرای مسئولیت کیفری، حقوقی و انضباطی از سوی سیاست‌گذاران جنایی برای پاسخ‌دهی به نقض اصول و قواعد دادرسی و عدم رعایت آن‌ها، شناسایی شده است. با وجود این، ضمانت اجرای ویژه مربوط به آیین دادرسی کیفری، یعنی بی‌اعتباری و بطلان اقدامات و تحقیقات صورت گرفته توسط مقامات تحقیق از سوی قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ به صراحت پیش‌بینی نشده است. از دیدگاه حقوق تطبیقی، در کشور فرانسه، ضمانت اجرای بطلان به منزله یک قاعده عمومی در موارد عدم رعایت حقوق طرف‌های دعوی مورد توجه قرار گرفته است. بر پایه ماده ۱۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری این کشور، عدم رعایت تشریفات اساسی پیش‌بینی شده در مقررات این قانون و سایر مقررات مربوط به آیین دادرسی کیفری که به منافع طرف‌های دعوی لطمه وارد سازد، باطل و بی‌اعتبار تلقی می‌شود. همچنین رویه قضایی، در مواردی که اقدامات و تحقیقات صورت گرفته بدون رعایت تشریفات خاص و برخلاف اصول و قواعد حقوقی حاکم بر آن انجام شود و از این رهگذر به منافع طرف‌های دعوی لطمه وارد شود، می‌تواند آن را بی‌اعتبار اعلام کند. بدین‌سان، پاسخ‌دهی به نقض تضمینات حقوق دفاعی طرف‌های دعوی در فرآیند تحقیقات مقدماتی را به‌طور کلی می‌توان به دو دسته بطلان‌های تصریح‌شده توسط قانونگذار و بطلان‌های ذاتی و بالقوه از سوی رویه قضایی تقسیم کرد.

راهبرد اول یعنی پیش‌بینی بطلان منصوص از سوی قانونگذار در پرتو تحولات تقنینی مورد توجه نویسندگان قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲

---

۱. گلدوست جویباری، رجب و زینب باقری نژاد؛ «مسئولیت کیفری، مدنی و انتظامی ناقضین اصول بنیادین دادرسی کیفری»؛ فصلنامه حقوق کیفری، شماره ۵۰، سال ۱۳۹۲.

قرار گرفته است. با وجود این، این ضمانت اجرای مهم تنها برای متهم و صرفاً در موارد بسیار جزئی، پیش‌بینی شده است. برای نمونه، در ماده ۶۰ این قانون یک مورد ضمانت اجرای بطلان منصوص پیش‌بینی شده است که ناظر به منع اجبار یا اکراه متهم و استفاده از کلمات موهن، طرح پرسش‌های تلقینی یا اغفال‌کننده و پرسش‌های خارج از موضوع اتهام در طول مدت بازجوئی توسط ضابطان دادگستری است. همچنین تبصره ماده ۱۹۰ نیز امکان استناد به بطلان و بی‌اعتباری تحقیقات مقدماتی را در موارد سلب حق همراه داشتن وکیل یا عدم تفهیم این حق به متهم از سوی بازپرس را مورد شناسایی قرار داده بود. این ضمانت اجرای مهم و اساسی پس از انجام اصلاحات مورخ ۱۳۹۴/۳/۲۴ این قانون تغییر یافت و به ضمانت اجرای انضباطی تبدیل شد. همچنین استناد بزه‌دیدگان به بطلان و بی‌اعتباری تحقیقات مقدماتی در مواردی که یکی از حقوق اساسی آن‌ها مورد تعرض قرار گیرد، در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ شناسایی نشده است؛ بنابراین این رویکرد که تدوین‌کنندگان این قانون توجهی به پیش‌بینی ضمانت اجرای بطلان و بی‌اعتباری نداشته‌اند، تقویت می‌شود. با وجود این، بنا به دلایلی به نظر می‌رسد که امکان استناد به بطلان و بی‌اعتباری تحقیقات در مواردی که اصول و تشریفات رسیدگی و همچنین حقوق بنیادین طرف‌های دعوی نقض می‌شود، وجود دارد و باید در راستای تقویت این حق مهم و اساسی گام برداشت. دلیل یکم اینکه سیاست‌گذاران جنایی ایران برخی از اصول راهبردی مهم را در مواد ابتدائی قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ پیش‌بینی کرده‌اند. این اصول از یک سو ناظر به حمایت از حقوق جامعه بوده و از سوی دیگر حقوق افراد (متهم و بزه‌دیده) را مورد توجه قرار داده است. این اصول به منزله روح و تار و پود اصلی آیین دادرسی کیفری محسوب می‌شوند و رعایت آن‌ها

از طریق پیش‌بینی ضمانت اجراهای مربوط به جریان دادرسی و همچنین ضمانت اجراهای مربوط به نقض‌کنندگان این اصول، ضروری است. برخی از این اصول ناظر به حمایت از بزه‌دیده بوده و به‌طور مستقیم حقوق او را مورد شناسایی قرار داده است. برای نمونه، قانونگذار در ماده ۲، اصل بنیادین «برابری سلاح‌ها» را مورد توجه قرار داده و تضمین حقوق طرفین دعوی را هدف مهم آیین دادرسی کیفری دانسته است. همچنین نویسندگان این قانون حق آگاه‌شدن بزه‌دیده از حقوق خود در فرآیند کیفری را یکی از بنیادی‌ترین حق‌ها مورد شناسایی قرار داده و بر پیش‌بینی ساز و کارهای رعایت و تضمین این حقوق تأکید کرده‌اند. بی‌گمان، قانونگذار با پیش‌بینی ضمانت اجراهای کیفری، مدنی (ماده ۷) و انضباطی (ماده ۶۳ و تبصره ماده ۱۹۰) گام مهمی را در چارچوب احترام به اصول و قواعد دادرسی و همچنین حقوق دفاعی افراد برداشته است، لیکن بدون شناسایی ضمانت اجرای بطلان و بی‌اعتباری نمی‌توان به حمایت مؤثر از حقوق دفاعی افراد امید داشت. بدین ترتیب، نقش رویه قضایی برای پاسخ‌دهی به نقض حقوق بنیادین بزه‌دیده از گذر اعلام بی‌اعتباری و بطلان تحقیقات مقدماتی، بسیار قابل توجه است. این نگرش، با موازین دادرسی منصفانه و اصول ناظر بر آیین دادرسی کیفری کرامت‌مدار همخوانی داشته و حمایت بزه‌دیدگان در فرآیند تحقیقات مقدماتی را در برابر نقض‌کنندگان حقوق بنیادی آن‌ها به دنبال خواهد داشت.

دوم اینکه، مواد مربوط به اصل برابری (مواد ۲ تا ۷) علاوه بر جنبه نمادین و آموزشی، در مقام یک ساز و کار تفسیر برای تمام مقام‌های قضایی محسوب می‌شود؛ بنابراین مقام‌های قضایی می‌توانند با توجه به اصول پیش‌بینی‌شده در این مواد، هرگونه ابهام مقررات و یا تعارض آن‌ها با این اصول را در چارچوب رعایت این اصول تفسیر کنند.

## نتیجه‌گیری

تحولات مربوط به جایگاه بزه‌دیده در آیین دادرسی کیفری در دو محور اساسی در حال شکل‌گیری است: برابری با سایر طرف‌های دعوای کیفری و تضمین جبران خسارت فوری و مناسب. این دو محور براساس متفاوت بودن هدف بزه‌دیده از ورود به فرآیند کیفری قابل بررسی است. بدین‌سان، در مواردی که هدف از دادخواهی بزه‌دیدگان جبران خسارت مالی است، جهت‌گیری این تحولات فراهم‌کردن ساز و کارهای لازم درخصوص جبران خسارت مادی مناسب است؛ اما در مواردی که هدف بزه‌دیده از شرکت در فرآیند کیفری کشف حقیقت، جبران خسارت روحی و روانی و تنبیه بزهکار است، جهت‌گیری آیین دادرسی کیفری برقراری توازن بین حقوق بزه‌دیدگان و سایر طرف‌های دعوی و آسان‌کردن شرکت آنان در فرآیند کیفری است. این تحولات، هدف آیین دادرسی کیفری را تغییر داده است. اگر مدت‌ها هدف آیین دادرسی کیفری از گذر افزایش اختیارات دادرسان تحقیق، کشف بهتر حقیقت بود، در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ این هدف به سوی ایجاد توازن میان حقوق و آزادی‌های فردی و الزام‌های نظم و امنیت عمومی گام برداشته است.

با این حال، این پرسش مطرح می‌شود که آیا تقویت حقوق دفاعی شاکی در پاره‌ای از موارد به برهم‌خوردن این تعادل به ضرر متهم نمی‌انجامد؟ به ویژه آنکه تضمین‌های مربوط به حقوق بزه‌دیده، تنها یکی از هدف‌های آیین دادرسی کیفری است و تنها هدف آن نیست. در این رویکرد، حضور بزه‌دیده در فرآیند کیفری از چند منظر اصول آیین دادرسی کیفری و موقعیت کنشگران عدالت کیفری را متزلزل می‌کند. یکم اینکه پذیرفتن بزه‌دیده در مقام یکی از طرف‌های دعوی منجر به نقض اصل برائت و حقوق دفاعی متهم

می‌شود. چه‌بسا افراد نا بزهکاری که به لحاظ شکایت بی‌مورد و غرض‌ورزی شاکی وارد فرآیند کیفری می‌شوند و توسط نهادهای آیین دادرسی کیفری تعقیب محاکمه شده و به اصطلاح «برچسب (انگ) مجرمانه» می‌خورند. دوم اینکه حضور شاکی در فرآیند کیفری، نقش دادستان را در مقام تعقیب مختل می‌کند؛ زیرا در این زمانه که کارکرد نهادهای تعقیب متحول شده و دادستان علاوه بر انجام تکلیف سنتی خود (تعقیب)، می‌تواند به مناسبت و با توجه به شرایط متهمان و ماهیت رفتارهای مجرمانه به ارائه یک پاسخ بازپروانه (جانشین تعقیب)، مبادرت ورزد، در صورت مخالفت شاکی، نمی‌تواند از اختیار کنارگذاری تعقیب کیفری بهره‌جوید.

سوم اینکه تکلیف نهادهای تحقیق به آگاه‌کردن بزه‌دیده از حقوق خود و فراهم‌کردن ساز و کارهای لازم در این خصوص، باعث می‌شود تا مقام تعقیب از وظیفه ذاتی خود یعنی کشف حقیقت بازمانده و در نتیجه تحقیقات مقدماتی با کندی همراه شود.

در این میان، به نظر می‌رسد باید از تقویت تضمین‌های حقوقی، قضایی و انسانی بزه‌دیده (شاکی) و متهم در فرآیند کیفری در قالب دو مفهوم «دادرسی عادلانه» و «رفتار منصفانه» دفاع کرد؛ زیرا شناسایی این حق‌ها برای طرف‌های دعوی در فرآیند کیفری، اسباب منصفانه‌سازی تدابیر اقدام‌های سامانه عدالت کیفری را فراهم می‌آورد. در پرتو این حق‌ها بزه‌دیدگان می‌توانند از تضمین‌های مربوط به یک دادرسی عادلانه در سراسر فرآیند کیفری بهره‌گیرند و بتوانند ادعاهای خود را همانند سایر طرف‌های دعوی مطرح سازند. باین‌حال، اصل هم‌طرزی حقوق دادستان، شاکی و متهم در فرآیند کیفری که نهاد یک سیاست جنایی مشارکتی محسوب می‌شود درمورد بزه‌دیدگان رعایت نشده است. بدین‌سان، درحالی‌که حق آگاه‌شدن از

بهره‌مندی وکیل برای متهم به رسمیت شناخته شده است، معادل چنین حقی برای بزه‌دیده شناخته نشده است. همچنین، در موارد رد دادخواست شاکی برای انجام اقدام یا تحقیقی به صدور قرار مستدل که بتوان در مرجع بالاتر به آن اعتراض کرد، ملزم نشده است.

بی‌تردید، موفقیت در اجرای مقررات جدید، نیازمند رفع پاره‌ای از موانع و مشکلات است که هنوز نسبت به آن‌ها توجه کافی نشده است. از جمله می‌توان به مواردی نظیر تصویب بودجه مناسب در راستای تعیین وکیل رایگان برای بزه‌دیدگانی که توان مالی مناسب برای انتخاب وکیل ندارند، پیش‌بینی صندوق‌های جبران خسارت بزه‌دیدگان، ایجاد فرهنگ‌سازی برای ضابطان و مقام‌های تعقیب و تحقیق در راستای پایبندی به قانون و رعایت دادرسی منصفانه در رویه و عمل، اشاره نمود.

از این رو، با توجه به آزمایشی بودن قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، می‌توان در فرآیند بازنگری و اصلاح این قانون سیاست‌های مناسب را به منظور رعایت کرامت انسانی شهروندان در مراحل مختلف فرآیند رسیدگی کیفری به ویژه، در مرحله تحقیقات مقدماتی اتخاذ کرد.





## جایگاه استقلال قاضی و اعتبار امر مختوم در قانون

### آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲

باقر شاملو<sup>۱</sup>

موضوع بحث امروز اینجانب، «استقلال قضات و اعتبار امر مختوم در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲» است. در ابتدا مایلیم این نکته را تصریح کنم که قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ را می‌توان، بعد از قانون اساسی، بی‌تردید شاهکار نظام تقنینی ایران به حساب آورد. به همین جهت، باید به تهیه‌کنندگان و تصویب‌کنندگان نهایی آن در دو قوه قضاییه و مقننه تبریک و دست‌مریزاد گفت؛ اما علی‌رغم این تعریف و تحسین، طبیعی است که نقد این قانون به‌منظور ارائه تفاسیر صحیح و پالایش بهتر آن، ضروری و لازم به نظر می‌رسد. رویکرد بحث اینجانب نقد این قانون برای نقض دو اصل مهم حقوق جزا یعنی، «اصل استقلال قضایی» و «اصل اعتبار امر مختوم» است. برای تبیین این موضوع لازم است که ابتدا نگاهی گذرا به چگونگی تولد و زایش علم حقوق و به تبع آن ظهور قانون به منزله ثمره عینی عقل بشری در مفهوم مدرن آن داشته باشیم.

در گذشته‌های دور، کلیه امور سیاسی، قضایی و اجرایی در یک شخص واحد به نام حاکم متمرکز بود؛ به عبارت دیگر، تمرکز قدرت در ابعاد مختلف آن وجود داشت و همین امر موجب مظالم بسیاری بر مردم می‌شد. نهایتاً

---

۱. دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

مصلحان و متفکران جامعه به‌خصوص در عصر روشنفکری اصل مهم و بنیادین تفکیک قوا را عرضه کردند. در این اصل بیان می‌شود که هر قوه باید کاملاً منفک از سایر قوا و دارای قدرت مشروط باشد. مشروط کردن قدرت در قوای سیاسی، قضایی و... امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌کرد؛ بنابراین وضع قانون در اصل، به معنای قاعده‌مندساختن و مشروط کردن حدود قدرت است. قواعدی که ایجاد شده است، مثل اصل قانونی‌بودن، اصل تفکیک قوا، اصل استقلال قضایی، مرور زمان، اعتبار امر مختوم و... همگی از لوازم اصل بنیادینی به نام اصل حاکمیت قانون است. بنابراین، نظام‌های حقوقی با یک تحول اساسی و بنیادین مواجه شدند، بدین توضیح که نظام‌های حقوقی، اجتماعی و سیاسی از یک نظام ذهنی‌گرا و شخصی<sup>۱</sup> که براساس برداشتها و تفاسیر اشخاص تأثیرگذار بنا شده بود، به یک نظام عینی با معیارهای عینی و قابل ارزیابی توسط اشخاص ثالث تغییر جهت دادند.

از این مقطع به بعد، حاکم بر اساس معیارهای شخصی خود، حق صدور قانون یا قضاوت مستقیم و شخصی ندارد و باید امور قضایی را به دستگاه قضایی واگذار کند. دستگاه قضا نیز به نوبه خود قانونی را اجرا می‌کند که مصوب مجلس، یعنی قوه مقننه باشد؛ بنابراین استقلال قضایی یکی از تضمین‌های مهم به‌منظور رعایت عدالت و انصاف در حقوق مدرن یا جامعه مدرن است. در این جوامع برای اینکه استقلال قضایی منجر به قدرت محوری قضایی و خودسری قضا نشود، اصول و ضوابطی توسط نظام‌های حقوقی پیش‌بینی شده است که از جمله این اصول و ضوابط می‌توان به ضمانت‌های اجرایی موجود از جمله پیش‌بینی تخلف قضا و الزام به جبران خسارت و موارد رد دادرسی اشاره کرد.

---

1. subjective.

اگر سیر قانونگذاری در ایران را مورد توجه قرار دهیم، در عصر مشروطیت اولین ثمره این نهضت تشکیل عدالت‌خانه و پس از آن تشکیل هیئت وزرای شش‌گانه‌ای بود که مهم‌ترین وزیر آن وزیر دادگستری بود. در زمان ناصرالدین‌شاه و عصر مشروطیت هنگامی که عدالت‌خانه و دیوان مظالم ایجاد شد، مردم شروع به شکایت از رفتارهای حاکمان یا دیگر شهروندان کردند. با تجمع پرونده‌ها، هیئت وزرای وقت در حدود سال ۱۳۳۵ هجری قمری، یعنی حدود ۱۱۵ سال پیش مصوبه‌ای گذراند که در آن محدودیت زمانی و شرایطی شکلی برای پذیرش شکایت پیش‌بینی شده بود؛ بنابراین از نخستین مصوبات تشکیل هیئت وزرا این بود که به پرونده‌ها و شکایاتی که بیش از ۲۰ سال قدمت دارد، رسیدگی نمی‌شود؛ به عبارت دیگر، مرور زمان در مقام یک قاعده عقلی پذیرفته شد تا این امکان وجود نداشته باشد که هر روز پرونده‌های گذشته را مجدداً باز کرده و درخواست رسیدگی به آن‌ها را داشته باشیم.

اگر به تاریخچه و فرآیند شکل‌گیری اصل حاکمیت قانون و استقرار عدالت رسمی نگاه کنیم، شاهد اصولی چون اصل تفکیک قوا، اصل استقلال قاضی و اصل مرور زمان خواهیم بود. یکی دیگر از اصول مهم حاکم بر نظام‌های قضایی، پذیرش اصل اعتبار امر مختوم است. به این معنا که اگر موضوعی مورد رسیدگی قرار گرفت و حکم قطعی صادر شد دیگر حق نداریم دوباره آن را بازگشایی و در آن تجدیدنظر کنیم؛ مگر در موارد استثنایی که قانون سابق هم پیش‌بینی کرده بود. یکی از این موارد استثنایی، بحث اعاده دادرسی است که در شرایط خاص و با یک سری معیارهای عینی قابل اعمال است. برای مثال، در مورد کسی که متهم به قتل است و بعد کاشف به عمل آمده است که اصلاً قتلی رخ نداده یا قاتل شخص دیگری بوده است و یا اینکه مستند حکم محکومیت سندی بوده است که بعد از صدور حکم جعلیت آن ثابت شده

است، در همه این موارد اگر به‌دقت توجه شود درحقیقت یک سری معیارهای عینی و وضعی وجود دارد که هر فرد منصف و آشنا به حقوق و فقه و با هر گرایش و مشرب فکری می‌تواند آن را کشف، بررسی و احراز کند. فقط در این شرایط استثنائی، می‌توان یک حکم قطعی را نقض کرد. بدون تردید یکی از معیارهای امنیت اجتماعی، امنیت قضایی و آرامش عمومی وجود ثبات و نظم در امور اجتماعی است که حکم قطعی مراجع قضایی نیز یکی از ابزارهای مهم آن است که بر وجود ثبات و امنیت و آرامش در جامعه دلالت دارد.

یکی از نقاط ضعف و قابل نقد قانون فعلی آیین دادرسی کیفری ما در همین بحث (اعاده دادرسی) است. در اینجا سؤالات بسیاری مطرح می‌شود از قبیل اینکه لفظ خلاف شرع بین که در ماده ۴۷۷ ذکر شده است به چه معناست؟ آیا منظور مسلمات فقهی است؟ آیا نظر مشهور مدنظر است؟ قطعاً پاسخ پرسش‌ها منفی است. آیا مسلمات و خلاف بین شرع یکی است؟ این موارد خود محل بحث و اختلاف نظر است؛ به‌علاوه طبیعی است که با این حجم پرونده مورد اعتراض، رئیس قوه قضاییه شخصاً نمی‌تواند چنین سیاست کنترلی را اعمال کند. پس ناچار است که به اشخاص شرع شناس دیگری رجوع کرده و از آن‌ها کمک بگیرد، دادستان، معاونان خود، ائمه جمعه و سایر علما از جمله افرادی هستند که احیاناً به ناچار باید به نظر آن‌ها اعتماد کند. پس معیارهای حاکم، شخصی و بی‌اندازه متنوع و متعدد خواهد بود. نتیجه اینکه از معیارهای نوعی و قاعده‌مند حقوق که در ابتدای بحث به آن‌ها اشاره شد عدول می‌شود و صرفاً تشخیص فرد یا مقام رسیدگی‌کننده جایگزین آن خواهد شد.

نکته مهم دیگر اینکه اختیار رئیس قوه قضاییه تشخیص خلاف شرع بین بودن حکم یا قرار و صرفاً تجویز اعاده دادرسی است و نه نقض حکم؛ چراکه

مرجع نقض دیوان عالی کشور است. شعب خاصی برای رسیدگی به این امر در قانون پیش‌بینی شده است. ظاهراً این شعب الزامی به تبعیت از نظر رئیس قوه ندارند؛ اما چون اولاً شعب خاص هستند، ثانیاً منصوب رئیس قوه هستند و ثالثاً مبنای رجوع پرونده به آن‌ها، خلاف شرع بین بودن است که به تشخیص یک مقام عالی انجام گرفته است، آیا قاضی این شعب توان مخالفت خواهد داشت؟ در شرایطی که شعب خاص، با ابلاغ‌های ویژه و منصوب از جانب رئیس قوه قضاییه به این تشخیص سابق رئیس قوه رسیدگی کنند تا چه حد می‌توان به قاعده بنیادین شرعی و عقلی لزوم حفظ استقلال قاضی پایبند بود؟ از بعد روان‌شناختی و ملاحظات اجتماعی، اخلاقی و سازمانی آیا استقلال نظری و قضایی تضمین می‌شود؟

البته اگر تجویز اعاده طبق ماده ۲۹۳ توسط رئیس دیوان عالی کشور باشد تنها مبنای درخواست اعاده می‌تواند خلاف قانون بودن باشد.

از ایرادهای ماده ۴۷۷، یکی تفاوت مهم میان دو عبارت «خلاف بین شرع» و «خلاف شرع بین» بودن است که یک سری مباحث نظری و شبهه سفسطه‌ای را به دنبال داشته است. این ساحت نظری خود می‌تواند دایره تفسیرها و برداشت‌های شخصی را توسعه دهد و حقوق را از ماهیت قاعده‌سالاری دور سازد.

ایراد و انتقاد دیگری که بر حکم ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری ۹۲ وارد است، این است که تعامل آن با قاعده مهم اعتبار امر مختوم به چه ترتیب خواهد بود. با وجود این، اعاده دادرسی توسط رئیس قوه قضاییه حتی به احکام و قرارهای شورای حل اختلاف هم تسری می‌یابد.

سومین ایراد و نقد وارد بر این قانون، آن است که چنانچه شعب خاص دیوان عالی کشور حکمی را خلاف شرع بین تشخیص دادند و آن را نقض

کردند، وضعیت دادرسی و صدور حکم چگونه خواهد بود؟ آیا باید طرفین را دعوت کنند؟ این حکم اگر با رسیدگی و استماع دلایل طرفین ملازمه داشته باشد، در آن صورت دیوان عالی کشور جانشین شورای حل اختلاف یک روستا خواهد شد؛ یا در فرضی که رسیدگی با صدور قرار کیفری ملازمه دارد تکلیف چیست؟ صدور قرار تأمین خواسته، وثیقه، کفالت و غیره همچنین صدور قرار استماع شهادت شهود یا سایر تشریفات ضروری رسیدگی چگونه انجام می‌پذیرد؟

حکم و مفاد ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری را می‌توان از منظر جرم‌شناختی نیز مورد تحلیل و ارزیابی قرار داد. پذیرش اعاده دادرسی فوق‌العاده، از نظر جرم‌شناختی و به ویژه روانشناسی قضایی دلالت ضمنی بر بی‌اعتقادی مقنن و قوه قضاییه به عدم صحت جریان دادرسی عادی دارد به عبارت دیگر با توجه به حکم کلی و عام اعاده دادرسی فرض بر این است که هر حکمی را می‌توان مورد بازنگری قرار داد و اصل بر عدم صحت و عدم اعتبار احکام قضایی است. البته در حال حاضر این واقعیت وجود دارد که بیش از ۵۰ تا ۷۰ درصد آرا در مراحل بعدی به ویژه تجدیدنظر نقض می‌شود و این موضوع دلالت بر این دارد که جریان دادرسی عادی قوه قضاییه جریان صحیحی نیست. در حالی که باید برای اعتماد به قوه قضاییه، ضمن اهتمام کافی در انتصاب قضات عالم و دانشمند، شریف و وارسته، مستقل و حرفه‌ای اعمال قضایی آن‌ها را نیز صحیح و معتبر تلقی کنیم.

یکی دیگر از آثار مهم پذیرش وسیع و گسترده اعاده دادرسی در نظام قضایی ایران، متزلزل کردن اصل حاکمیت قانون است، با وجود آنکه رسالت قوه قضاییه و مجلس مستقر کردن اصل حاکمیت قانون به منزله مهم‌ترین محور و معیار حفظ نظم و دوام جامعه و امنیت اجتماعی است. پر واضح است که یکی

از مهم‌ترین رسالت‌های قوه قضاییه، ایجاد امنیت قضایی است که به عنوان مهم‌ترین وظیفه رئیس قوه قضاییه نیز مطرح و به آن در قانون اساسی تصریح شده است؛ درحالی‌که با اعاده دادرسی توسط ایشان، به نوعی نقص غرض می‌شود که نتیجه‌ای جز بی‌ثباتی احکام موجود ندارد. علاوه بر این موارد توجه به لزوم احراز خلاف بین شرع توسط مراجع عادی مطرح می‌شود. در این مورد کارشناسان و مدیران باید مداخله کنند که نتیجه عملی و واقعی این رویداد، باب‌شدن مجدد توسط به ارتباطات و خرید وقت و خرید ملاقات و حتی خرید نظر تفسیری است که به نوبه خود می‌تواند مبنای بروز مصادیقی از فساد اداری، مالی و رانت‌خواری را فراهم سازد.

از دیگر نتایج می‌توان به حاکم‌شدن فرهنگ تفسیر به‌جای اصل حاکمیت قانون، توسعه صلاحیت قضایی برای دیوان عالی کشور (که برخلاف وظیفه اصلی و مصرح این مرجع در قانون اساسی است) اشاره کرد. وظیفه اصلی دیوان عالی کشور، نظارت بر حسن اجرای قانون است، در صورتی‌که طی فرآیند اعاده دادرسی مقام و شأن این مرجع تا حد یک مرجع قضایی بدوی یا صادرکننده قرار تأمین یا رسیدگی به حکم دادسرا یا شورای حل اختلاف تنزل پیدا می‌کند. گفته می‌شود این هیئت موظف به تبعیت از نظر رئیس قوه قضاییه است که این موضوع مخدوش کردن اصل مقدس استقلال قضایی و استقلال قاضی است.

از موضع نگاه سازمانی و تشکیلاتی نیز می‌توان به چنین طرحی انتقاداتی وارد کرد. با این توضیح که کارکرد یک تشکیلات منسجم و هوشمند باید از پشتیبانی کلیه اجزا و نهادهای سازمانی برخوردار باشد. بدیهی است که مدیران و سیاست‌گذاران کلان یک سازمان باید پشتیبان، ناظر و هدایت‌گر کارکرد سازمان و افراد مجری سیاست‌های سازمان باشند. قوه قضاییه یک نهاد

بسیار تخصصی است که تفاوتی اساسی بین عملکرد مدیریت کلان و ستادی آن با کارکرد شعب و قضات وجود دارد. عملکرد این دو بخش ماهیتاً متفاوت است. برای همین، اصل بر عدم دخالت مدیر ستادی و قضایی در امور ماهوی قضایی است، در غیر این صورت هر نوع دخالتی با اصل استقلال قضایی در تقابل خواهد بود. در این خصوص معیارهای عینی و ذهنی وجود دارد که در اینجا به منزله یک حکم استثنایی شاهد آن‌ها نیستیم. دلیل دیگری که می‌توان به آن اشاره داشت، این است که پذیرش وضعیت و نظم موجود، نه تنها یکی از اصول عقلی تمام جوامع عقلی است، بلکه مبتنی بر اصول شرعی نیز است. برای مثال، در حقوق مدنی درمورد انواع اختیارات، اعمال همه آن‌ها فوریت دارند؛ چرا فوریت دارند؟ ممکن است بعداً بگویند حق شخص ضایع شده است، در پاسخ گفته می‌شود باید فوراً اعمال می‌شد. مسائلی از این دست دال بر این است که باید نظم و امنیت را بپذیریم و آن را تقویت کنیم نه اینکه موجبات نقض آن را فراهم کنیم. نپذیرفتن مرور زمان در امور کیفری یا مدنی و همچنین پذیرش اعاده دادرسی در هر زمان و بدون یک ضابطه مشخص و مسلم، عوارض و آثار بسیار ناخوشایند اجتماعی به همراه خواهد داشت از جمله اینکه هیچ اعتمادی به آینده وجود نداشته باشد. در آخر باید گفت شاهر کار قانونگذاری جمهوری اسلامی، یعنی قانون آیین دادرسی کیفری از فقدان یک تئوری حاکم هدایتگر و دارای انسجام درونی رنج می‌برد؛ ولی امیدواریم که رویه قضایی و خوانش قضات با رفع ایرادها و ابهام‌های منفی آن و اصلاحاتی که برای قانون پیش‌بینی می‌شود بر جلوه‌های مثبت آن بیفزاید و اصل حاکمیت قانون در نظام قضایی اجتماعی و رفتار سیاسی و روزمره مردم نهادینه و تثبیت شود تا موجبات امنیت اجتماعی و روانی مردم نیز تضمین شود.



# اجرای احکام کیفری در قانون آیین دادرسی کیفری جدید

علی صفاری<sup>۱</sup>

موضوع صحبت من، اجرای احکام کیفری است. بیشتر اوقات در سخنرانی‌ها به دنبال بیان نقص‌ها و ایرادها هستیم و از کسی تعریف یا تمجید نمی‌کنیم. خوشبختانه در قانون جدید آیین دادرسی کیفری برخی محدودیت‌ها که ما قبلاً در بعضی از زمینه‌ها شاهد بودیم رفع شده است؛ بنابراین برخی از همکاران از تحولات مثبت قانون جدید گفتند و بنده هم از قبل در نظر داشتم که در مورد مطالبی که به نظر من در این قانون نسبت به قوانین قبلی بیشتر به آن پرداخته شده است، پردازم. من از آن موارد به منزله یک تحول یا نوآوری یاد نمی‌کنم؛ زیرا همان‌طور که بیان شد، بسیاری از مسائل در قوانین کشورهای دیگر سابقه و قدمت طولانی دارد؛ بنابراین نوآوری نیست و شاید بتوان در کشور ما با مسامحه از آن به نوآوری تعبیر کرد؛ اما یقیناً می‌توان آن را تحول نامید. من سال‌ها است که در مقدمه کتاب کیفرشناسی<sup>۲</sup> خود این بحث را مطرح کرده‌ام که به استناد اصل ۳۶ قانون اساسی که می‌گوید حکم به مجازات و اجرای آن باید به موجب قانون و براساس رأی دادگاه صالح باشد، لازم است اجرای احکام کیفری مانند صدور آن براساس قانون باشد و آیین‌نامه

---

۱. استادیار دانشکده حقوق شهید بهشتی.

۲. صفاری، علی؛ کیفرشناسی: تحولات، مبانی و اجرای کیفر سالب آزادی؛ مقدمه، چاپ بیست و هشتم، انتشارات جنگل، ۱۳۹۴.

برای آن کافی نیست؛ اما در کشور ما -چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن- سال‌های سال است که صرفاً یک سری کلیات در بخش پایانی قانون آیین دادرسی به اجرای احکام یا احکام قابل اجرا اختصاص یافته است. این بخش کلیات را بیان می‌کند و بقیه موارد و اصول اجرای احکام را به عهده آیین‌نامه می‌گذاشت. آیین‌نامه‌های مذکور قبل از انقلاب توسط هیئت دولت تصویب می‌شد که تعداد قابل توجهی از وزرا درمورد آن نظر می‌دادند و مکانیسم‌های قانونی برای نظارت بر این آیین‌نامه‌ها وجود داشت. بعد از انقلاب هم برای نظارت بر آیین‌نامه‌هایی که دولت تصویب می‌کند مکانیسم‌هایی پیش‌بینی شده تا خلاف قانون نباشد، چون در عمل ممکن است آیین‌نامه یا بخش‌نامه‌ای برخلاف قانون تدوین شود؛ اما بعد از انقلاب تهیه و تصویب آیین‌نامه‌های جزایی و آیین‌نامه‌های مربوط به اجرای قوانین کیفری بر عهده رئیس قوه قضاییه گذاشته شد؛ که برخلاف گذشته هم یک نفر تصمیم‌گیری می‌کند و هم تقریباً نظارت‌ناپذیر است. اگر این وظیفه به عهده هیئت دولت بود، هم دیوان عدالت اداری می‌توانست نظارت کند و هم رئیس مجلس می‌توانست درمورد آن‌ها تذکر دهد به‌علاوه خود دادگاه‌ها در مقام سومین نهاد می‌توانستند در صورت احراز مخالفت آیین‌نامه با قانون از اجرای آن خودداری کنند؛ ولی آیین‌نامه‌ای که رئیس قوه قضاییه صادر می‌کند، از هیچ‌یک از این سه راه قابل نظارت نیست. باید توجه نمود که اجرای احکام کیفری نتیجه نهایی، نمود و بروز کل نظام عدالت کیفری است؛ یعنی اگر حکم کیفری به‌خوبی اجرا نشود، عملکرد پلیس و دستگاه قضایی و هزینه‌هایی که برای آن‌ها شده، توجیه‌پذیر نبوده و هیچ بازتاب مفیدی نیز در جامعه نخواهد داشت؛ چراکه تبلور عدالت و تبلور قانون جزایی همه در اجرای مجازات است. اگر قرار باشد مجازات وجود نداشته باشد یا اجرا نشود و یا خوب اجرا نشود

تمامی تلاش‌ها از بین رفته است؛ بنابراین من این امر مهم را در کتاب خود تذکر داده بودم که مطابق قانون اساسی و براساس اصول مسلم حقوقی، همچنین براساس اصل منفعت و فایده و مصلحت جامعه، بایستی مقررات مربوط به اجرای احکام کیفری در قانون ذکر شود. خصوصاً اینکه بسیاری از موادی که در آیین‌نامه‌های پیشین آمده بود در مقام ماده قانونی بودند؛ بنابراین این نکته واضح است که رئیس قوه قضاییه نیز با همه مقام و جایگاه بلند و بزرگی که دارد، نمی‌تواند قانونگذار باشد. سال‌های سال دیوان عدالت اداری نمی‌پذیرفت که به بررسی آیین‌نامه مصوب رئیس قوه قضاییه در صورت مخالفت با قانون پردازد.

در چند سال اخیر در رویکرد جدیدی، یکی از رؤسای دیوان عدالت اداری ورود پیدا کرد و برخی از مواد آیین‌نامه زندان‌ها و دیگر آیین‌نامه‌های مصوب رئیس محترم قوه قضاییه را خلاف قانون اعلام کرد. منتها در آیین‌نامه‌های بعدی بعضی از آن مواد مجدداً تکرار شدند. در کتاب کیفرشناسی<sup>۱</sup> تذکر داده شده که این روند مناسب و قابل دفاعی نیست؛ چون اولاً اگر اهمیت اجرای احکام کیفری از اجرای احکام مدنی بیشتر نباشد، قطعاً کمتر نیست. درحالی‌که از سال ۵۴ قانون اجرای احکام مدنی تدوین شده است؛ اما اجرای احکام کیفری قانون مدونی نداشته بلکه به موجب آیین‌نامه اعمال می‌شود. این موارد برخلاف قانون اساسی، اصول حقوق بشری و اصول قانونگذاری است. همچنین، نقض مواد آیین‌نامه‌های مصوب ریاست قوه قضاییه توسط دیوان عدالت اداری که زیرمجموعه او حساب می‌شود پیامدهای خوبی نداشته و به نظر باعث وهن و بی‌اعتباری علمی رئیس قوه می‌شود.<sup>۲</sup>

۱. همان.

۲. همان.

در آیین‌نامه‌های گذشته زندان‌ها هم موارد متعددی وجود دارد. برای مثال، پوشیدن لباس زندانی که قطعاً نیاز به قانون دارد و آیین‌نامه در این خصوص نمی‌تواند کارساز باشد. مثلاً بنده زندانی هستم، در بازداشت هستم، می‌روم زندان، اما چه تکلیفی وجود دارد که یک لباس خاص بر تن کنم؟ هیچ‌گونه مصلحتی هم در آن قابل تصور نیست. بالاتر از این‌ها، موارد تنبیهات انضباطی زندانیان است. مثلاً مدت‌زمان بازداشت در سلول انفرادی تا دو ماه است که تا چند ماه قابل تمدید است. این موضوع احتیاج به حکم قضایی و ماده قانونی دارد و اعمال آن‌ها به این نحو خلاف قانون و حقوق اساسی افراد است. اتفاقاً یک بار دیوان عدالت اداری همین ماده را خلاف قانون اعلام و ابطال کرد. مورد قابل ذکر دیگر مرخصی زندانیان است که یکی از همکاران (جناب آقای دکتر نوبهار) هم اشاره کردند؛ که مثلاً زندانی حبس حدی حق مرخصی ندارد؟ آیا دست‌کم چنین ممنوعیت شدیدی که مغایر حقوق اساسی است نیاز به قانون ندارد؟ قطعاً دارد. مگر زندانیان چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟ اصلاً فلسفه مرخصی چیست؟ در مرخصی یک سری مصلحت‌ها از جمله نیاز زندانی به تماس با خانواده، بریده‌نشدن او از جامعه و بسیاری از موارد دیگر وجود دارد که حتماً باید انجام شود. زندانی حدی با زندانی غیر حدی چه تفاوتی دارد که حق رفتن به مرخصی را نداشته باشد؟ پس همان‌طور که مشاهده شد از این دست نقص‌ها حتی در بخش اجرای احکام هم وجود دارد؛ بنابراین ما نیازمند به یک قانون جامع در خصوص اجرای احکام کیفری هستیم که شاید خودش ۳۰۰، ۴۰۰ ماده لازم داشته باشد. در آینده ممکن است ما حرکت جدید قانونگذار را در سال ۱۳۹۲ شروع قانون اجرای احکام کیفری تلقی کنیم و آن را به فال نیک بگیریم و از آن با همه اشکالاتی که دارد تعریف کنیم. تا ان‌شاءالله در مقاطع بعدی اصلاحاتی انجام شود که ما را به یک قانون جامع

اجرای احکام کیفری برساند. قانونی که در آن تکلیف دستگاه قضایی و محکومین از لحاظ اجرای احکام کیفری کاملاً روشن باشد و حقوق آنها دست‌خوش تعدی و تجاوز یا دست‌خوش تغییرات آیین‌نامه‌ای که تحت نظارت هیچ نهادی نیست - مگر اینکه خود رئیس قوه قضاییه آن را تغییر دهد - نشود و به موجب آن حقوق افراد رعایت شود.

خوشبختانه در قانون آیین دادرسی جدید قانونگذار تا حدی به این مسئله توجه کرده است و موادی را ولو ناقص در بخش پنجم این قانون و در پنج فصل و ۷۵ ماده پیش‌بینی کرده است. این حجم توجه در قانون ما بی‌سابقه است. در قوانین کیفری ما حداکثر ۲۰ ماده در کلیات اجرای احکام کیفری داشتیم؛ ولی اکنون بخش مستقلی را مشتمل بر ۷۵ ماده در پنج فصل برای این موضوع در نظر گرفته‌اند. همچنین قانون آیین دادرسی جدید بخش پنج را به «اجرای احکام کیفری و اقدامات تأمینی و تربیتی» اختصاص می‌دهد که به نظر من در جای خود قابل توجه است و بایستی از آن استقبال کنیم. هرچند همان‌طور که در کتاب هم پیشنهاد شده، لازم است یک قانون جامع اجرای احکام کیفری تدوین شده و به تصویب برسد.



## آیین دادرسی جرائم اشخاص حقوقی

جواد طهماسبی<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم. با عرض سلام خدمت اساتید محترم و دانشجویان عزیز حاضر در جلسه؛ ابتدا خوشحالی خودم را ابراز می‌کنم از اینکه بار دیگر فرصتی به دست آمد تا در جمع اساتید محترم دانشگاه شهید بهشتی و دانشجویان عزیز این دانشگاه حضور پیدا کرده و از صحبت‌هایی که مطرح شد کمال استفاده را ببرم.

موضوعی که قرار است بنده خدمتتان ارائه دهم، در رابطه با «آیین دادرسی جرائم اشخاص حقوقی» است. قبل از اینکه وارد بحث دادرسی افتراقی شویم، باید به این نکته اشاره کنم که به موجب قانون مجازات اسلامی - بعد از قانون جرائم رایانه‌ای - برای نخستین بار یک نظام منسجم در رابطه با مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی پیش‌بینی شد. از نظر ماهوی، شرایط مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی به موجب ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی تعیین شده که در صورت تحقق آن شرایط، مجازات‌های مقرر در ماده ۲۰ با شرایط پیش‌بینی شده در ماده ۲۱ و ۲۲ در مورد این اشخاص اعمال می‌شود. وقتی از نظر ماهوی یک سیستم و نظام خاصی برای مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی پیش‌بینی می‌شود، باید توجه کرد که این موضوع نیازمند دادرسی ویژه‌ای است؛ زیرا ماهیت جرائم اشخاص حقوقی با جرائم عمومی متفاوت است و تمام مقررات دادرسی جرائم اشخاص حقیقی در مورد اشخاص حقوقی

---

۱. دادیار دیوان عالی کشور و استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال.

قابل اجرا نیست. از طرفی تعقیب و محاکمه اشخاص حقوقی نیازمند مقررات خاصی است که در مورد اشخاص حقوقی موضوعیت ندارد. این وضعیت بستر و زمینه‌ساز دادرسی افتراقی اشخاص حقوقی است.

در قانون آیین دادرسی کیفری جدید، دو سیاست در این مورد مدنظر بوده که در ظاهر با هم تعارض داشته باشند؛ اما درحقیقت قابل جمع هستند، که آن دو سیاست عبارت‌اند از سیاست یکسان‌سازی آیین‌های دادرسی و افتراقی‌سازی آیین دادرسی. یکسان‌سازی آیین دادرسی یکی از سیاست‌هایی است که جلوه‌های آن در این قانون فراوان است، چراکه در این قانون تمام مقررات آیین دادرسی کیفری در مورد «دادگاه کیفری» پیش‌بینی شده است و نه دادگاهی خاص؛ یعنی در جای‌جای قانون آیین دادرسی از این واژه -دادگاه کیفری- استفاده شده است. در ماده ۲۹۴ بیان شده که دادگاه‌های کیفری عبارت‌اند از دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲، نظامی ۱، نظامی ۲، اطفال و انقلاب.

به عبارت دیگر می‌توان گفت در مورد نظام دادرسی‌ای که در این قانون پیش‌بینی شده است، اصل بر این است که به‌صورت یکسان در تمام دادگاه‌ها اعمال شود مگر موارد خاص که دادرسی افتراقی مورد نظر و قابل توجیه باشد. این مسئله به‌خاطر تشدیدی است که در نظام دادرسی ما وجود داشت؛ به این نحو که در قوانین پراکنده شاهد وضع مقررات گوناگون و گاهی نامتناسب بودیم. استحضار دارید که پیش از این، آیین دادرسی در دادگاه‌های نظامی شکل خاصی داشت و آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب هر یک به نحو دیگری بود. برای مثال، اگر کسی به اتهام جرمی تحت تعقیب قرار می‌گرفت که مجازات آن سالب حیات بود، در دادگاه نظامی با یک قاضی و شیوه خاصی به این اتهام رسیدگی می‌شد که برگرفته از آیین دادرسی دادگاه‌های نظامی - ۱۲۹۰- بود. درحالی‌که اتهام مشابه در دادگاه‌های انقلاب با یک قاضی و با



شیوه دیگری و در دادگاه‌های عمومی با پنج قاضی - که حضور هر پنج قاضی هم الزامی بود - رسیدگی می‌شد. لذا یکسان‌سازی آیین دادرسی یکی از مبانی سیاست‌های حاکم بر تدوین این قانون است؛ اما این موضوع باعث نشد که قانونگذار از افتراقی‌سازی دادرسی که امروزه در تمام دنیا مطرح و از ابعاد مختلف مورد نظر است غفلت کند؛ بنابراین قانونگذار مسئله افتراقی‌سازی را در جاهای مختلف یعنی در دادگاه‌های نظامی، در دادگاه کیفری ۱، در دادگاه اطفال و نوجوانان و در مورد جرائم خاص مثل جرائم رایانه‌ای و جرائم اشخاص حقوقی مورد توجه قرار داده است. این موارد، از جمله مواردی است که قانونگذار سعی کرده تا در ارتباط با آن‌ها دادرسی‌های ویژه‌ای را با اهداف متفاوتی مقرر کند. برای مثال، در مورد جرائم منافی عفت با هدف بزه‌پوشی، در مورد جرائم درجه ۷ و ۸ با هدف تسریع در رسیدگی، در مورد جرائم نظامی با هدف حمایت از اسرار ملی و توجه به ویژگی‌های خاص جرائم نظامی و در مورد جرائم رایانه‌ای باهدف توجه به ماهیت ویژه این جرائم و همچنین در مورد جرائم اشخاص حقوقی باهدف ارتقای دادرسی و ضرورت وجود مقررات دادرسی خاص در مورد این جرائم، مسئله دادرسی افتراقی مورد توجه قرار گرفته است.

در قانون جدید یک فصل به آیین دادرسی جرائم اشخاص حقوقی اختصاص دارد که شامل مواد ۶۸۸ تا ۶۹۶ است؛ یعنی در ضمن این مواد سعی شده است که افتراقی‌سازی آیین دادرسی جرائم اشخاص حقوقی نمود پیدا کند. قبل از اینکه به بررسی این مواد بپردازیم باید نکته‌ای را متذکر شوم و آن این است که در زمان تدوین قانون آیین دادرسی کیفری چون هنوز قانون مجازات اسلامی نوشته نشده بود این فصل مقرر پیش‌بینی نشده بود. زمانی که این قانون مراحل آخر تصویب خود را می‌گذراند، قانون مجازات اسلامی ابلاغ و

نظام مشخصی در مورد مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی ارائه شد. پس از آن بود که ما در صدد تدوین مقررت خاص برای رسیدگی به جرائم اشخاص حقوقی برآمدیم. پس از مطالعات لازم توسط کارگروه مربوط این ده ماده در قوه قضاییه تدوین و به طور مستقیم در گروه قضایی مجلس ارائه شد که به شکل فعلی و تقریباً با تغییرات بسیار کمی به تصویب رسید.

می‌توان مقررات آیین دادرسی را در مورد اشخاص حقوقی به سه دسته کلی تقسیم کرد. دسته اول که طیف وسیعی از مقررات آیین دادرسی را در بر می‌گیرد مقررات عمومی آیین دادرسی است که در مورد اشخاص حقوقی نیز جاری است. در ماده ۶۹۶ قانون آیین دادرسی کیفری اشاره شده است که هر کجا مقررات ویژه‌ای در مورد جرائم اشخاص حقوقی پیش‌بینی نشده باشد، مطابق مقررات عمومی آیین دادرسی کیفری عمل می‌شود. دسته دوم شامل برخی از مقررات آیین دادرسی کیفری است که اصولاً در مورد اشخاص حقوقی قابلیت اجرا ندارند. مثلاً مقرراتی که مربوط به حقوق فرد متهم در مرحله تحت نظر است، در مورد اشخاص حقوقی موضوعیت ندارد چراکه این اشخاص تحت نظر قرار نمی‌گیرند؛ یا برای مثال، مقررات مربوط به نظارت قضایی حقوقی و بخش زیادی از مقررات آیین دادرسی که در مقام رعایت کرامت انسانی است، در مورد اشخاص حقوقی قابلیت اجرا ندارند؛ که البته این نکته در قانون مورد توجه واقع شده و در ماده مزبور به قید «آن دسته از مقررات آیین دادرسی کیفری که در مورد اشخاص حقوقی قابل اجراست»، تصریح شده است. دسته سوم مقررات افتراقی است که در ماده ۶۸۸ الی (۶۹۵) پیش‌بینی شده است. برای تدوین این بخش، یک فرآیند رسیدگی به جرم از ابتدای تعقیب تا انتها اجرای حکم مورد مطالعه قرار گرفت و بخش‌های افتراقی آن استخراج شد. این موارد شامل ۸ نکته اساسی بود؛ یعنی به عبارت دیگر در این

هشت زمینه مقررات دادرسی اشخاص حقوقی با اشخاص حقیقی متفاوت است. نکته اول این است که چه کسی را باید احضار کنیم؟ اگر مطابق ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی جرمی در راستای منافع شخص حقوقی یا به نام شخص حقوقی اتفاق افتاد و ما علاوه بر شخص حقیقی، درصدد تعقیب شخص حقوقی - بما هو شخص حقوقی - برآمده‌ایم، چه کسی را باید احضار کرد؟ ماده ۶۸۸ به این سؤال پاسخ می‌دهد که بیان می‌کند: «هرگاه دلیل کافی برای توجه اتهام به اشخاص حقوقی وجود داشته باشد علاوه بر شخص حقیقی که اتهام متوجه اوست. با رعایت مقررات مربوط به احضار به شخص حقوقی اخطار می‌شود تا مطابق مقررات نماینده قانونی یا وکیل خود را معرفی کند». پس وقتی اتهام متوجه شخص حقوقی است، کسی که برای دفاع حاضر می‌شود وکیل متهم یعنی نماینده شخص حقوقی است. در ادامه این ماده بیان شده است: «که عدم معرفی وکیل یا نماینده مانع رسیدگی نیست». اصولاً حضور در مراجع قضایی حق متهم است و احضار شخص متهم در ابتدا برای احیای حق اوست. از طرفی متهم باید در برابر نقض مقررات اجتماعی نیز پاسخگو باشد؛ بنابراین اگر حاضر نشود برای مسئولیتی که در قبال جامعه دارد جلب هم مقبول است. در این موارد نیز هنگامی که شخص حقوقی نماینده نمی‌فرستد، از حق حضور صرف‌نظر کرده و چون امکان جلب وی وجود ندارد، اثر مسئولیت وی در قبال نقض مقررات جامعه با تجویز رسیدگی غیابی تأمین شده است. لذا دیگر بحث جلب مطرح نیست و رسیدگی ادامه می‌یابد. نکته دوم این است که پس از اینکه این نماینده حضور پیدا کرد، آیا باید به او تفهیم اتهام کنیم و برای او قرار صادر کنیم یا خیر؟ که در ماده ۶۸۹ به این مسئله پاسخ داده شده است. بامطالعه این ماده روشن می‌شود که با این فرد در مقام یک وکیل و نماینده رفتار شده است. مرحله بعد تفهیم اتهام است. در

اینجا قانونگذار واژه‌ای را خلق کرده که متناظر آن در قانون فرانسه هم دیده نمی‌شود. بخش زیادی از این قانون، از قانون فرانسه گرفته شده است؛ ولی این واژه، از خلاقیت تدوین‌کنندگان بود و آن اینکه بجای واژه تفهیم اتهام، واژه تبیین اتهام در متن قانون آورده شد. در مقایسه با بحث عاقله اگر نظرات اداره حقوقی را در مورد عاقله ملاحظه بفرمایید سؤال‌های متعددی از قبیل اینکه آیا به عاقله باید تفهیم اتهام شود، برای وی قرار صادر شود، به زندان فرستاده شود یا اگر محکوم شد می‌توان آن را بازداشت کرد و سؤال‌هایی از این قبیل مطرح است. برای جلوگیری از این وضعیت در مورد اشخاص حقوقی از عبارت تفهیم اتهام استفاده نشد. خوشبختانه در اصلاحات به تبعیت از وضعیتی که در مورد اشخاص حقوقی پیش‌بینی شده بود، تبصره‌ای به ماده ۸۵ اضافه شد و همین وضعیت برای عاقله هم پیش‌بینی شد. اگر از ابتدا این وضعیت برای عاقله مقرر می‌شد ما شاهد این سؤال‌ها نبودیم؛ زیرا عاقله مسئولیت کیفری ندارد. در اینجا نیز شخصی که به نمایندگی حاضر می‌شود متهم نیست و قانونگذار مصمم بوده که از واژه متفاوتی استفاده کند که اتهام را برای او تبیین می‌کند یعنی «تبیین اتهام». در ادامه ماده می‌گوید: «محدودیت‌هایی که در مورد متهم اعمال می‌شود در مورد نماینده شخص حقوقی اعمال نمی‌شود».

پس از بحث تفهیم اتهام نوبت به قرار تأمین می‌رسد؛ سؤال این است که صدور قرار تأمین در مورد اشخاص حقوقی چگونه خواهد بود؟ در قانون جدید برای اشخاص حقوقی دو قرار تأمین خاص در نظر گرفته شده است. لذا قرارهای تأمینی ده‌گانه‌ای که در ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی شده در مورد اشخاص حقوقی صادر نمی‌شود. این دو قرار تأمین با توجه به ویژگی و اقتضانات شخص حقوقی پیش‌بینی شده است. در ماده ۶۹۰

قرار ممنوعیت انجام برخی از فعالیت‌های شغلی مطرح شده است؛ یعنی اگر شخص حقوقی، شرکت و یا سازمانی است که فعالیت آن مجرمانه است -مثلاً محیط‌زیست را آلوده می‌کند- در قالب قرار تأمینی که در این قانون پیش‌بینی شده است بتوان جلوی این فعالیت‌ها را گرفت. دوم قرار منع تغییر ارادی است. نگرانی درجایی است که شخص حقوقی مرتکب جرم شود و وقتی تحت تعقیب قرار می‌گیرد از نظر حقوقی، آن شخص حقوقی را منحل و به شخص حقوقی دیگری تبدیل کنند یا ماهیت آن را عوض کنند. لذا مشابه قرار تأمینی که برای شخص حقیقی صادر می‌شود تا از فرار وی جلوگیری شده و فرد در دسترس باشد، در اینجا پیش‌بینی شده است تا قرار صادر شود که از تغییر ارادی شخص حقوقی و تبدیل ماهیت آن تا زمانی که تکلیف اتهام مشخص نشده جلوگیری شود و وضعیت حقوقی آن ادامه داشته باشد؛ این وضعیت در بند ب ماده ۶۹۰ پیش‌بینی شده است. نکته دیگری که مطرح می‌شود این است که ما برای قرار تأمین دو مبنا داریم؛ مبنای اول در دسترس بودن متهم و جلوگیری از فرار او -که یا در مورد شخص حقوقی مطرح نیست و یا به شکلی که گفته شد پیش‌بینی شده است- و مبنای دوم تأمین خسارت وارده به بزه‌دیده است که در اینجا برای این موضوع قرار تأمین خواسته مطابق مقرراتی که در همین قانون مقرر شده است صادر می‌شود.

سؤال دیگری نیز در اینجا قابل طرح است که اگر شخص حقوقی به موجب قانون منحل شد، -برای مثال یک سازمان اداری که به موجب قانون برچیده می‌شود- مشابه مواردی که شخص حقیقی فوت می‌کند، قرار موقوفی تعقیب صادر می‌شود یا خیر؟

در این مورد هم پیش‌بینی شده که اگر شخص حقوقی به موجب قانون منحل شد، در مورد اتهام او قرار موقوفی تعقیب صادر می‌شود. نکته افتراقی

دیگر در ارتباط با اعتبار اقراری است که نماینده شخص حقوقی در باب اتهامی که متوجه شخص حقوقی است، انجام می‌دهد. آیا موضوع اعتبار اقرار بما هو اقرار که در قانون مجازات اسلامی تعیین شده است، اعتبار دارد یا خیر؟ همان‌طور که در ماده ۱۶۵ قانون مجازات اسلامی پیش‌بینی شده که اقرار وکیل درمورد موکل و ولی درمورد مولی‌علیه اقرار محسوب نمی‌شود، اقرار نماینده حقوقی هم در این موارد اقرار محسوب نمی‌شود، گرچه ممکن است دلیل و اماره‌ای محسوب شود که طبق تبصره ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی باعث علم قاضی شود، اقرار به مفهوم حقوقی خاص آن محسوب نمی‌شود. در رابطه با نکته آخر که بحث اجرای احکام است باید توجه کرد که مقررات خاصی در این قانون پیش‌بینی نشده است؛ بنابراین تفاوتی ازین حیث میان اشخاص حقیقی و حقوقی وجود ندارد و در ماده ۶۷۹ به مقررات عمومی ارجاع داده شده است. لذا باید چنین نتیجه‌گیری کنیم که اصل بر این است که مقررات عمومی آیین دادرسی کیفری درمورد اشخاص حقوقی هم جاری است مگر آنکه مقررات افتراقی - به شرح فوق - درمورد آن پیش‌بینی شده باشد و یا درمورد این اشخاص موضوعاً منتفی باشد.

## قرارهای تأمین کیفری

### رجب گلدوست جویباری<sup>۱</sup>

از حضار و گروه جزا و جرم‌شناسی تشکر می‌کنم. قانون جدید آیین دادرسی کیفری نوآوری‌های فراوانی دارد؛ یعنی در واقع احتیاط و پیشگیری‌های خاصی را پیش‌بینی کرده است که من برای مقدمه عرض می‌کنم تا به بحث خودم برسم. متأسفانه به علت ضیق وقت چاره‌ای جز اشاره‌ای گذرا نمی‌ماند؛ اما همان‌طور که مستحضرید بحث قرارهای تأمین بحث بسیار گسترده‌ای است. نوآوری‌های فراوانی در قانون آیین دادرسی کیفری جدید در بحث قرارهای تأمین پیش‌بینی شده است. اگرچه در کشور ما، در مقام نوآوری مطرح می‌شود، این نکته وجود دارد که این موارد در کشورهای دیگر نوآوری محسوب نمی‌شود. برای مثال، قانونگذار ما بحث قرارهای تأمین را با اقتباس از قانون فرانسه پیش‌بینی کرده است. اگر قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه با قانون جدید آیین دادرسی کیفری در موضوع قرارهای تأمین تطبیق داده شود مشابهت آشکار می‌شود؛ دست‌آخر اینکه نظام قانونگذاری ما خود را در بعضی قسمت‌ها به آن‌ها نزدیک کرده است اما در برخی موضوعات -از جمله همین ماده ۴۸ که موضوع بحث آقای دکتر اردبیلی بود و اینکه وکیل تنها حق دارد یک ساعت با متهم ملاقات کند- به سمت دادرسی تفتیشی پیش رفته است. از این قبیل مباحث هم متأسفانه در قانون

---

۱. استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

فراوان است که من در کتاب آیین دادرسی کیفری<sup>۱</sup> در حد مقدور به آن اشاره کرده و چالش‌ها و ایرادهای وارد بر هریک از مباحث را بیان کرده‌ام. درهرحال، با توجه به مقدمه‌ای که بیان شد، باید متذکر شویم قرارهای تأمین کیفری از مباحثی است که در قانون جدید در مقایسه با قوانین سابق - چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب- نوآوری‌های تازه‌ای دارد. به بیان بهتر قواعد جدیدی را پیش‌بینی کرده است که برای قضات و دستگاه قضایی ما واقعاً تازه است. من تنها به ذکر ویژگی‌های کلی و مهمی که قانونگذار در قانون جدید اتخاذ کرده است و رؤس کلی مطالب اکتفا کرده و از ذکر جزئیات به علت محدودیت وقت می‌پرهیزم.

همان‌طور که مستحضرید یکی از مهم‌ترین وظایف مقام قضایی چه در دادسرا و چه در دادگاه، صدور قرار تأمین است. یکی از نمودهای بارز قدرت‌نمایی و اقتدار بازپرس، دادیار، دادستان یا رئیس دادگاه کیفری یک و دو در صدور قرار تأمین است. در قانون ما هیچ معیار و ضابطه‌ای برای صدور قرار تأمین -به آن معنا که دقیق و با ذکر جزئیات باشد- وجود ندارد.

ماده ۲۵۰ قانون جدید که برگرفته از ماده ۱۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری سابق است، معیارهای کلی تناسب قرار را مشخص کرده است و در قانون جدید نیز قانونگذار تنها «جنسیت» را به این معیارها اضافه کرده است؛ یعنی در هنگام صدور قرار تأمین، جنسیت متهم باید مورد توجه بازپرس، دادیار یا قاضی قرار گیرد؛ اما سایر معیارها مانند گذشته است. خوشبختانه قانونگذار مقرر کرده است که صدور قرار بازداشت موقت به‌طور مطلق ممنوع است. در بعضی از جرائم نیز که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه کیفری است، بیان می‌کند صدور این قرار، در این جرائم یعنی بندهای ماده ۲۴۷ جایز است؛

۱. گلدوست جویباری، رجب، آیین دادرسی کیفری، چاپ ششم، انتشارات جنگل، ۱۳۹۵.



بنابراین با توجه به اینکه بازداشت موقت از جمله قرارهای تأمین کیفری است، می‌توان نتیجه گرفت که رویکرد قانونگذار در صدور قرار تأمین، به‌خصوص بازداشت موقت، رویکردی است که با قانون سابق متفاوت است. در قانون سابق در ماده ۳۵ مقرر شده بود که صدور قرار بازداشت موقت در موارد معین الزامی است؛ اما اکنون قانونگذار در ماده ۲۴۷، می‌گوید صدور بازداشت موقت جایز و به‌عبارت‌دیگر اختیاری است. پس در این مورد کاملاً رویکرد متفاوت است. نکته دیگری که در خصوص صدور قرارهای تأمین مورد توجه قانونگذار قرار گرفته است، محدود کردن اختیار قاضی است. این نکته بسیار مهمی است و شاید بتوان گفت دستاورد بزرگ قانون جدید آیین دادرسی کیفری در صدور قرارهای تأمین همین محدود کردن اختیار بازپرس و دادیار است. چون می‌دانید که متأسفانه بین قضات ما، رویکرد صدور قرارهای تأمین، بسیار خشن و سخت‌گیرانه است که در حال حاضر هم با وجود اجرای قانون جدید همچنان این رویه وجود دارد. برای مثال، سابقاً در یک جرم مطبوعاتی بازپرس ۵ میلیارد تومان قرار وثیقه تعیین کرده بود که آشکارا ویژگی تناسب را نادیده گرفته بود.

خوشبختانه قانون جدید این موارد را محدود کرده است. یکی از مصادیق محدودیت در صدور قرار وثیقه و کفالت است. در صدور وثیقه و کفالت همان‌طور که می‌دانید، از سال ۱۳۸۷ که قانون آیین دادرسی کیفری دادگاه عام تصویب شد، قرارهای منتهی به بازداشت متهم، اعم از وثیقه یا کفالت یا خود بازداشت موقت، در جرائم جنایی مدت اعتبارش ۴ ماه بوده است و در بقیه جرائم ۲ ماه و البته با شرایطی قابل تمدید بود. لیکن قانونگذار بیان کرده که تمدید این قرارها قابل اعتراض است؛ ولی نسبت به اعتراض در زمان صدور قرار اشاره‌ای نکرده است. خوشبختانه قانون آیین دادرسی کیفری جدید می-

گوید تمامی قرارهای منتهی به بازداشت -جهت حفظ حقوق دفاعی متهم و حفظ حقوق بشر- قابل اعتراض است. اعم از اینکه بازداشت موقت، وثیقه یا کفالت باشد.

کسانی که در کار اجرایی یا وکالت هستند بیشتر در جریان هستند که یکی از معضلاتی که ما در گذشته در قرارهای تأمین با آن روبه‌رو بودیم -مثلاً در قرار کفالت یا وثیقه- این بود که قرار صادر می‌شد؛ اما شخص قاضی کفیل و وثیقه را قبول نمی‌کرد و طبق قانون بازپرس و دادیار در این زمینه محدود نبودند. با مراجعه به قانون جدید این نکته روشن می‌شود که مقنن مقرر کرده که احراز کفالت کفیل یا احراز ملاتت وثیقه‌گذار با بازپرس است و رد کردن کفالت و وثیقه باید به صورت مکتوب اعلام شود. سابقاً اگر متهم وثیقه می‌آورد و بازپرس می‌گفت الان به نظر من به صلاح نیست، برو یک هفته دیگر وثیقه را بیاور؛ این سؤال مطرح می‌شد که شخص برای اعتراض به کجا مراجعه کند؟ در حال حاضر قانونگذار در قانون جدید گفته است که بازپرس باید برای رد کفیل دلیل بیاورد که چرا کفالت را قبول نمی‌کند. همچنین در مورد رد کردن وثیقه از سوی وثیقه‌گذار نیز چنین است. سپس پرونده‌ها به دادستان ارجاع داده می‌شود و این دادستان است که می‌گوید حرف بازپرس قابل قبول است یا خیر و تصمیم‌گیر دادستان از سوی متهم یا وکیل وی قابل اعتراض است. اگرچه بیان نشده که در کجا و ظرف چه مدتی این اعتراض باید صورت بگیرد، که این از جمله موارد نقص قانون جدید است، به هر حال این مقدار روشن است که رد کردن وثیقه و کفالت، قابل اعتراض است. البته به نظر من دادگاه صالح برای رسیدگی به اعتراض باید براساس نوع جرم تعیین شود. اگر جرم در صلاحیت دادگاه کیفری یک باشد، اعتراض باید در این دادگاه طرح و رسیدگی شود و اگر در صلاحیت دادگاه کیفری ۲ است، در آنجا رسیدگی

شود. ماده ۲۲۶ قانون آیین دادرسی کیفری جدید نیز به این نکته اشاره کرده است. نکته مثبت دیگر، تبصره ماده ۲۲۱ و قبول اشخاص حقوقی در مقام کفیل است. پذیرش کفالت اشخاص حقوقی با رعایت مفاد این ماده بلامانع است، منتها ایرادی که در اینجا مطرح می‌شود این است که منظور از این اشخاص حقوقی چه کسی است و بازپرس باید از چه شخصی کفالت را قبول کند؟ شخص مدیرعامل؟ رئیس هیئت مدیره؟

در این مورد قانون ساکت است و تکلیف روشن نیست. نکته دیگری که در ماده ۲۳۶ از جهتی نوآوری به حساب می‌آید، این است که اگر وثیقه‌گذار و کفیل مراجعه کرده و متهم را تحویل دادند، دیگر علی‌القاعده مسئولیتی متوجه آنها نیست. مستحضرید که اگر وثیقه‌گذار یا کفیل متهم را در فرصت قانونی حاضر نکرده باشند باید وثیقه را پرداخت کنند. حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر این شخص خودش متهم را پیدا کرده و تحویل دهد می‌توان رفع اثر از این دستور را بخواهد؟ ماده ۲۳۶ می‌گوید بله؛ به شرط دستور دادستان مبنی بر اخذ یا ضبط حداکثر تا یک‌چهارم از وجه قرار، می‌تواند این کار را انجام دهد. این مسئله در آیین دادرسی کیفری کاملاً جدید است که با پرداخت یک‌چهارم از وثیقه بتوان مابقی آن را آزاد کرد.

نکته بسیار حائز اهمیت ماده ۲۴۲ است. این ماده می‌گوید مدت بازداشت شخص متهم در قرارهای منتهی به بازداشت اعم از بازداشت موقت، وثیقه و کفالت نباید از حداقل مجازات مقرر در آن جرم تجاوز کند. این رویکرد اول است؛ بلافاصله در ادامه جمله آخر این ماده قید شده است که در هر صورت مدت بازداشت موقت متهم در جرائم مستوجب سلب حیات نباید از دو سال تجاوز کند و در بقیه جرائم هم نباید بیش از یک سال باشد؛ بنابراین در جرمی مثل آدم‌ربایی که حداقل مجازات آن سه سال است، حداکثر مدت بازداشت

موقت به این اتهام تا دو سال بیشتر نیست. نکته‌ای وجود دارد که مبتلابه دستگاه قضایی است و آن این است که آیا بعد از گذشت دو سال متهم باید بلاقید آزاد شود یا باید بازپرس قرار را به یک قرار سبک‌تر تبدیل کند که بعد منجر به آزادی شود؟ در این بحث عبارت قانون مطلق است. در هر صورت در مجازات مستوجب سلب حیات نیز مدت بازداشت موقت از دو سال و در سایر جرائم از یک سال نباید تجاوز کند.

نظر شخص من این است که قرار باید به یک قرار سبک‌تر تبدیل شود. مگر می‌شود در پرونده قتل متهم را بلاقید آزاد کرد؟ اینکه اصلاً نقض غرض است. فلسفه صدور قرار تأمین دسترسی به متهم است؛ بنابراین به نظر می‌رسد بلاقید اینجا معنی ندارد. بلکه باید با یک تأمین مناسب‌تری این اتفاق بیفتد. البته در آن صورت هم مثلاً باید به قرار وثیقه تبدیل شود. وثیقه‌ای که باز منتهی به بازداشت متهم می‌شود، باز نقض غرض می‌شود.

بنابراین، واقعاً در اجرای ماده ۲۴۲ مشکلات متعددی وجود دارد. بعضی از دادستان‌ها و دادگاه‌ها اعتقاد دارند متهم دیگر به هیچ وجه حتی یک روز هم قابل بازداشت نیست و باید به سرعت آزاد شود. البته برخی از بازپرس‌ها و دادستان‌ها نیز با این نظر مخالفاند

# دیدگاه‌های حقوق بشری در قانون آیین دادرسی

## کیفری ۱۳۹۲

حسین مهرپور<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين. خیرمقدم عرض می‌کنم به کسانی که در این جلسه حضور دارند و تشکر می‌کنم از گروه حقوق جزا و مدیر محترم گروه، جناب آقای دکتر میرمحمدصادقی و اساتید محترم که همت کردند و این همایش را برگزار کردند. از آقای دکتر نیازپور که دبیری این همایش را به عهده دارند نیز بسیار سپاسگزاری می‌شود.

حیطه تخصصی بنده در حوزه جزا و آیین دادرسی کیفری نیست و من تنها کلیاتی را با عنوان دیدگاه‌ها و جنبه‌های حقوق بشری در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۲ خدمتتان عرض می‌کنم.

به نظر من می‌توان گفت قانون آیین دادرسی کیفری جدید یکی از قوانین خوبی است که روی آن کار شده است و سعی بر این بوده تا نظرات خوبی که از اساتید جلب شده است، در آن منعکس شود تا قانونی متناسب با مسائل، مقتضیات و نیازهای روز و با در نظر گرفتن و رعایت هرچه بهتر حقوق افراد - اعم از متهم، شاکی و کسانی که با مسائل کیفری در دادگاه‌ها ارتباط پیدا می‌کنند- تدوین شود. تا حدودی هم می‌بینیم که نسبت به قوانین قبلی در این زمینه‌ها تحولاتی ایجاد کرده است.

---

۱. استاد و رئیس دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

اما طبعاً از سوی دیگر، مسائل و چالش‌هایی دارد که باید مورد بحث و بررسی قرار بگیرد. به نظر می‌رسد که تلاش شده است تا حد امکان موازین حقوق بشری در این قانون ذکر و رعایت آن‌ها از دست‌اندرکاران قضا و امور کیفری به‌طور جد خواسته شود. برای مثال، ملاحظه می‌کنیم که از ماده دو تا ماده هفت این قانون تقریباً بیان مسائل مربوط به حقوق بشر و موازینی است که به نوعی در اسناد بین‌المللی حقوق بشر و به ویژه در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی-سیاسی - در رابطه با حقوق متهمان، بازداشت‌شدگان، دستگیرشدگان و غیره - ذکر شده است. برای مثال، در ماده ۲ بیان شده است که خود دادرسی و نحوه انجام آن نیز باید مستند به قانون بوده و حقوق طرفین دعوا را تنظیم کند؛ یعنی قانون نسبت به افرادی که در شرایط مساوی قرار دارند به‌طور مساوی اعمال شود و به عبارت دیگر از تبعیض در رسیدگی و رفتار خودداری شود. ماده ۲ مقرر می‌دارد: «دادرسی کیفری باید مستند به قانون باشد، حقوق طرفین دعوی را تضمین کند و قواعد آن نسبت به اشخاصی که در شرایط مساوی به سبب ارتکاب جرائم مشابه تحت تعقیب قرار می‌گیرند، به‌صورت یکسان اعمال شود».

سایر مواردی که می‌توان به آن‌ها اشاره کرد عبارت‌اند از:

- اصل بی‌طرفی و استقلال کامل نسبت به اتهام انتسابی به افراد؛
- رسیدگی در کوتاه‌ترین مهلت ممکن و جلوگیری از اقداماتی که موجب اطاله دادرسی شده و در نتیجه موجب تضییع حقوق افراد می‌شود؛ که در ماده ۳ قانون آیین دادرسی به آن تأکید شده است. مطابق ماده ۳: «مراجع قضایی باید با بی‌طرفی و استقلال کامل به اتهام انتسابی افراد رسیدگی و تصمیم مقتضی اتخاذ کنند و از هر اقدامی که باعث ایجاد اختلال یا طولانی شدن فرآیند دادرسی کیفری می‌شود، جلوگیری کنند»؛

- اصل برائت که در قانون اساسی، حقوق کیفری و حتی در امور مدنی پذیرفته شده است و از اصول مسلمی است که در اینجا مورد تأکید واقع شده است؛

- پیش‌بینی محدودیت مهم برای هرگونه اقدام سالب آزادی و ورود به حریم خصوصی اشخاص که جز به حکم قانون و با رعایت مقررات ممنوع شده است؛  
- حفظ کرامت و حیثیت اشخاص که در این قانون مورد توجه مقنن قرار گرفته است. طبق ماده ۴: «اصل برائت است. هرگونه اقدام محدودکننده، سالب آزادی و ورود به حریم خصوصی اشخاص جز به حکم قانون و با رعایت مقررات و تحت نظارت مقام قضایی مجاز نیست و در هر صورت این اقدامات نباید به گونه‌ای اعمال شود که به کرامت و حیثیت اشخاص آسیب وارد کند»؛  
- آگاه کردن متهم از اتهام انتسابی در اسرع وقت و پیش‌بینی حق دسترسی به وکیل برای وی. براساس ماده ۵: «متهم باید در اسرع وقت، از موضوع و ادله اتهام انتسابی آگاه و از حق دسترسی به وکیل و سایر حقوق دفاعی مذکور در این ماده بهره‌مند شود»؛

- آگاه شدن متهم، شاهد و همهٔ افرادی که به نوعی با دادرسی ارتباط پیدا می‌کنند از حقوق خودشان و رعایت و تضمین این حقوق. به تعبیر ماده ۶: «متهم، بزه‌دیده، شاهد و سایر افراد ذی‌ربط باید از حقوق خود در فرآیند دادرسی آگاه شوند و ساز و کارهای رعایت و تضمین این حقوق فراهم شود»؛  
یعنی ضمن اینکه قانونگذار این حقوق را پیش‌بینی کرده، تأکید کرده است که این افراد باید لزوماً از آن‌ها مطلع هم باشند و این مسئله بسیار مهمی است. به خاطر دارم زمانی که برای مسائل حقوق بشری به سازمان ملل در نیویورک می‌رفتیم، برای بررسی شکل دادرسی آمریکا در امور حقوقی و کیفری به تناسب در برخی از دادگاه‌های نیویورک شرکت می‌کردم. در یکی از جلسات

دادرسی که به نظرم موضوع اتهام مورد رسیدگی در آن، اختلاس و سرقت بود، متهم اقرار کرده بود. در آنجا نهادی وجود دارد به نام Plea Bargain. براساس این روش اگر متهم به جرمی که مرتکب شده است، اقرار کند، اثری که بر آن مترتب است این است که دادگاه می‌تواند یک مرحله درجه جرم را پایین‌تر بیاورد. مثلاً اگر در مرحله جنایی است، آن را در مرحله جناح‌های قرار دهد. طبعاً دادستان هم پیگیری جدی نمی‌کند و البته هیئت منصفه هم دیگر تشکیل نمی‌شود.

پرونده مذکور گویا مربوط به مأمور پستی بود که مبالغ زیادی برداشته بود و بعد از کشف موضوع و دستگیری به جرم خود اقرار کرده بود. نکته‌ای که در آنجا توجه مرا به خود جلب کرد این بود که رئیس دادگاه چندین بار از آن شخص پرسید که شما اقرار کرده‌ای؟ گفت، بله. چند بار هم تأکید کرد که آیا در حالت عادی است و برای مثال در ظرف ۲۴ ساعت گذشته الکل مصرف نکرده است؟ و نهایتاً اینکه از پیامدهای اقرار اطلاع دارد یا خیر؟ این عملکرد برای من بسیار جالب بود. حقیقت این است که در دادگاه‌های ما -در حدی که من اطلاع دارم- به این شکل به نحو صحیح این مورد عمل نمی‌شود که فرد الزاماً از حقوقی که دارد آگاه باشد.

- مطلب دیگری که در ارتباط با بحث حقوق بشر در این قانون مشاهده می‌شود، مربوط به این است که وکیل می‌تواند در مرحله تحقیقات مقدماتی هم حضور پیدا کند؛ که هم در ماده صد و نود به بعد به آن اشاره شده است و هم مواد ۴۸ و ۴۹ در این ارتباط است.

بنابراین، بیان مطالب به این شکل پیشرفت بزرگی است. تبصره ماده ۱۹۰ برای مواردی که این حق از متهم سلب می‌شود -که در مرحله مقدماتی وکیل داشته باشد- و یا مواردی که این حق به فرد تفهیم نمی‌شود، ضمانت اجرا



قائل شده است. در مصوبه اولیه قانون آیین دادرسی کیفری ۹۲ تبصره‌ای به این مضمون وجود داشت که در این موارد، تحقیقات فاقد اعتبارند؛ اما در اصلاحیه‌ای که در خرداد ۹۴ صورت گرفت، این ضمانت اجرا لغو و تنها یک مجازات انتظامی برای بازپرس و... پیش‌بینی شد.

- همچنین با توجه به ماده ۴۸ در مدتی که متهم تحت نظر قرار می‌گیرد نیز حق دسترسی به وکیل را دارد که باید به وی ابلاغ شود. به هر حال این پیشرفتی خوب و بزرگ است، اما اینکه در عمل با وضعیت کنونی ما چگونه قابلیت اجرا می‌یابد، مسئله مهمی است. اگر ما واقعاً بتوانیم موازین حقوق بشر، حقوق انسان و حقوق متهم را اجرا کنیم و درعین حال بتوانیم از سوءاستفاده‌ها و مسائل امنیتی‌ای که دارد جلوگیری کنیم، موفقیت بزرگی حاصل شده است.

و اگر تنها به نوشتن این حقوق بر روی کاغذ اکتفا کنیم و برای اجرایی کردن آن گامی برنداریم، خود این مواد و اسناد علیه دستگاه قضا مورد استناد واقع خواهد شد. این مسئله‌ای است که از لحاظ تجربی و در عمل با آن مواجه شده‌ایم. به خاطر دارم زمانی که در یکی از جلسات کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل مربوط به بحث حقوق بشر در نیویورک برگزار شد، حضور داشتم. هنگامی که یکی از سخنرانان به برخی از مسائل ایران به منزله موارد نقض موازین حقوق بشر اشاره می‌کرد، به اعلامیه حقوق بشر و مواد میثاقین استناد نمی‌کرد، بلکه مستند او اصول قانون اساسی و مواد قانون آیین دادرسی کیفری خودمان بود.

- موضوع دیگری که در این قانون پیش‌بینی شده و همواره مورد مطالبه بوده است مسئله جبران خسارت است. من به خاطر دارم در هیئت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی قرار بود قانونی در این باب تنظیم و تصویب

بشود که متأسفانه نهایتاً به نتیجه نرسید. در بحث‌هایی که در آنجا شکل می‌گرفت و اعلان‌ها و اخطارهایی که از نقض حقوق مردم مطرح می‌شد، همواره توجه به این سمت بود که فردی که حقوقش نقض شده است، بتواند مطالبه خسارت کند. این موضوعی بود که همواره از لحاظ حقوق بشری هم از ما سؤال می‌شد که آیا در ایران قانونی وجود دارد که فرد بتواند بر طبق آن بابت نقض حقوقی که از وی شده است ادعای خسارت کند؟ و البته قانون روشن و مشخصی در این خصوص -جز اصل ۱۷۱ قانون اساسی در خصوص اشتباه قاضی در حکم صادره- وجود نداشت.

در هر حال، این مسئله در قانون جدید آیین دادرسی کیفری در ماده ۲۵۵ آمده است. این ماده بیان می‌کند: «اشخاصی که در جریان تحقیقات مقدماتی و دادرسی به هر علت بازداشت می‌شوند و از سوی مراجع قضایی، حکم براءت یا قرار منع تعقیب در مورد آنان صادر شود، می‌توانند با رعایت ماده (۱۴) این قانون، خسارت ایام بازداشت را از دولت مطالبه کنند».

در ماده ۲۵۹ هم ذکر شده<sup>۱</sup> که این وظیفه جبران خسارت بر عهده دولت است و صندوقی هم برای تأمین این منظور طبق ماده ۲۶۰ پیش‌بینی شده است.<sup>۲</sup> منتها اگر معلوم شود که نقض حقوق فرد ناشی از تقصیر قاضی، ضابطان یا مأمورین بوده است، دولت خسارت پرداخت‌شده را از آن‌ها مطالبه می‌کند. این یک امر طبیعی و مطابق با قانون اساسی -اصل ۱۷۱- است که

۱. جبران خسارت موضوع ماده (۲۵۵) این قانون بر عهده دولت است و در صورتی که بازداشت بر اثر اعلام مغرضانه جرم، شهادت کذب و یا تقصیر مقامات قضایی باشد، دولت پس از جبران خسارت می‌تواند به مسئول اصلی مراجعه کند.

۲. به منظور پرداخت خسارت موضوع ماده (۲۵۵) این قانون، صندوقی در وزارت دادگستری تأسیس می‌شود که بودجه آن هر سال از محل بودجه کل کشور تأمین می‌شود. این صندوق زیر نظر وزارت دادگستری اداره می‌شود و اجرای آرای صادره از کمیسیون بر عهده وی است.

هرگاه در اثر تقصیر کسی خسارتی به دیگری وارد شود، مقصر مسئول است؛ اما حسن قانون جدید آیین دادرسی کیفری، این است که وضعیت جبران خسارت متهم بی‌گناه روشن است و آن عبارت است از اینکه دولت باید آن را جبران کرده و خسارت را بپردازد و منبع تأمین آن هم مشخص و پیش‌بینی شده است. البته اگر معلوم شود بازداشت متهم بر اثر اعلام مغرضانه جرم، شهادت کذب و یا تقصیر مقامات قضایی بوده، طبق ماده ۲۵۹، دولت، پس از جبران خسارت، می‌تواند به مسئول اصلی مراجعه کند.

ولی این مسئله از جمله اموری است که بسیار ظریف و حساس است. خود این مسئله نباید باعث شود که اگر افرادی بی‌جهت بازداشت شدند، برای اینکه مثلاً قاضی مربوطه محکوم به پرداخت خسارت نشود، در صدور حکم برائت سخت‌گیری کند و در صدور این حکم تعلل ورزد.

- ماده ۱۴۵ هم در همین راستا و به این مضمون است که اگر از منزلی تفتیش شود و بعداً مشخص شود که این تفتیش بی‌جهت بوده است، فرد می‌تواند مطالبه خسارت کند.<sup>۱</sup>

- یکی دیگر از نقاط قوتی که در این قانون پیش‌بینی شده و مدت‌ها مورد بحث و مطالبه بوده است، بحث دادگاه اطفال است؛ که به‌هرحال در کنار

۱. در صورتی که متصرف منزل و مکان و یا اشیای مورد بازرسی، از بازکردن محل‌ها و اشیای بسته خودداری کند، بازپرس می‌تواند دستور بازگشایی آن‌ها را بدهد؛ اما تا حد امکان باید از اقداماتی که موجب ورود خسارت می‌شود، خودداری شود.

تبصره: در صورتی که در اجرای این ماده، خسارت مادی وارد شود و به‌موجب تصمیم قطعی، قرار منع یا موقوفی تعقیب و یا حکم برائت صادر شود، همچنین در مواردی که امتناع‌کننده شخص مجرم نباشد، حتی اگر موضوع به صدور قرار مجرمیت یا محکومیت متهم منجر شود، دولت مسئول جبران خسارت است، مگر آنکه تقصیر بازپرس یا سایر مأموران محرز شود که در این صورت، دولت جبران خسارت می‌کند و به بازپرس و یا مأموران مقصر مراجعه می‌کند.

دادگاه کیفری یک و دو و دادگاه نظامی، دادگاه اطفال و نوجوانان نیز تشکیل بشود تا به جرائم اشخاص زیر هجده سال، با ضوابط خاص رسیدگی کند.

- مسئله دیگری که در این قانون دچار تحول شد، بحث خسارت معنوی است. همان‌طور که مستحضرید، به‌موجب قانون مسئولیت مدنی ۱۳۳۹ خسارت معنوی قابل مطالبه بود. قابل مطالبه به این معنا که می‌توانست به نوعی با پول جبران شود. این موضوع همواره بعد از انقلاب مورد ایراد بود و مواردی در مصوبات مجلس وجود داشت که درخصوص لزوم پرداخت خسارت معنوی شورای نگهبان صریحاً این را خلاف شرع تشخیص می‌داد و اعلام می‌کرد، اگر منظور از جبران خسارت معنوی، پرداخت مابه‌ازاء مادی و وجه نقد است، با موازین شرع، مغایرت دارد. ازجمله در ارتباط با تبصره یک ماده ۳۰ قانون مطبوعات سال ۱۳۶۴ مصوب مجلس شورای اسلامی که اجازه مطالبه خسارت مادی و معنوی را به شاکی می‌داد، شورای نگهبان نظریه خود را به این شرح اعلام کرد: «در تبصره یک ماده که طرح دعوی خسارت معنوی، مجاز و دادگاه، مکلف به رسیدگی به آن شده، تقویم خسارت معنوی به مال و امر مادی، مغایر موازین شرعی است؛ البته، رفع هتک و توهین که به شخصی شده، به طریق متناسب با آن، در صورت مطالبه ذی‌حق لازم است»؛ اما سرانجام در ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی جدید شورای نگهبان این مسئله را پذیرفت. چنان‌که می‌دانیم خسارت معنوی در ماده ۹ قانون آیین دادرسی کیفری اصلاحی سال ۱۳۷۸ حذف شد. در این قانون جدید در ماده ۱۴ زیان‌هایی را که شاکی می‌تواند مطالبه کند عبارت‌اند از: زیان‌های مادی و معنوی و منافع ممکن‌الحصول و تبصره یک آن ماده می‌گوید: «زیان معنوی عبارت از صدمات روحی یا هتک حیثیت و اعتبار شخصی، خانوادگی یا اجتماعی است. دادگاه می‌تواند علاوه بر صدور حکم به جبران خسارت مالی،

به رفع زیان از طرق دیگر از قبیل الزام به عذرخواهی و درج حکم در جراید و امثال آن حکم کند». این موضوعی بود که همواره شورای نگهبان آن را خلاف شرع تلقی می‌کرد و اکنون پذیرفته شده است.

- نکته دیگری که در قانون آیین دادرسی کیفری قابل توجه و تأمل است، این است که در ماده ۲۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۷۸ صراحتاً بیان می‌کرد درجایی که قانون وجود نداشته باشد، حتی در امور کیفری- دادگاه می‌تواند با استناد به فتوای معتبر و کتب معتبر فقهی حکم دهد.<sup>۱</sup> این ماده مورد ایراد عده‌ای از حقوقدانان قرار داشت که معتقد بودند مطلبی که در اصل ۱۶۷ بیان شده، مربوط به امور حقوقی است و در امور کیفری باید نص قانونی وجود داشته باشد تا دادگاه بتواند کسی را مجرم بداند و حکم به مجازات بدهد. باین حال، شاهد بودیم که دادگاه‌ها حتی در امور کیفری نیز به این ماده عمل می‌کردند. مثال بارز آن ارتداد است که در قانون صراحتاً جرم شناخته نشده و مجازاتی برای آن تعیین نشده است؛ ولی چون در فقه و فتاوی معتبر این مطلب وارد شده، در مواردی دادگاه‌ها براساس آن حکم صادر کردند.

در هر حال این ماده در قانون آیین دادرسی کیفری جدید حذف شده است. آیا می‌توان این تحول را نشانگر تغییر نظر قانونگذار دانست؟ و آیا این اتفاق موجب می‌شود که دادگاه نتواند در امور کیفری به متونی غیر از قانون استناد کند؟ شاید دست‌اندرکاران تدوین قانون آیین دادرسی کیفری، چنین قصدی را داشتند؛ ولی با توجه به اینکه قانونگذار در قانون مجازات اسلامی سال

---

۱. رأی دادگاه باید مستدل و موجه بوده و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن صادر شده است. دادگاه مکلف است حکم هر قضیه را در قوانین مدون بیابد و اگر قانونی درخصوص مورد نباشد با استناد به منابع فقهی معتبر یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر کند و دادگاه‌ها نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض یا ابهام قوانین مدون از رسیدگی به شکایات و دعاوی و صدور حکم امتناع ورزند.

۱۳۹۲ در ماده ۲۲۰ به‌صراحت گفته است، در حدودی که در قانون از آن اسم برده نشده است، طبق اصل ۱۶۷ باید به فتاوی معتبر رجوع کرد؛ می‌توان چنین نتیجه گرفت که ذکر نکردن این موضوع در قانون آیین دادرسی کیفری، اثر چندانی ندارد.

- مطلب دیگری که می‌خواهم بیان کنم مربوط به مفاد ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های انقلاب است. طبق این ماده رئیس قوه قضاییه اختیار داشت که در مورد احکام قطعی -با عنوان خلاف شرع یا قانون بودن- درخواست تجدیدنظر یا اعاده دادرسی کند. این مطلب در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۸۷ وجود نداشت؛ ولی مجدداً خیلی محکم‌تر در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری جدید وارد شده است و ظاهرش هم این است که اگر ایشان تشخیص دادند که حکمی برخلاف شرع بین صادر شده است، باید در آن مورد اعاده دادرسی صورت بگیرد؛ بنابراین شعبی در دیوان عالی کشور به تعیین رئیس قوه مشخص می‌شود که در مورد احکام مذکور به‌صورت شکلی و ماهوی رسیدگی کرده و رأی بدهند.

این قضیه یک مقدار جای بحث دارد. از سوی دیگر ماده ۲۹۳ به دادستان کل کشور این اختیار را داده بود که در امور عام‌المنفعه و احکام قطعی‌ای که خلاف شرع تشخیص می‌دهد، بتواند نقض آن‌ها را از دیوان عالی کشور درخواست کند؛ ولی در اصلاحیه سال ۹۴ -که از این حیث اصلاحیه خوبی است- بیان شده که دادستان کل تنها می‌تواند نقض احکام را به رئیس قوه قضاییه پیشنهاد بدهد و نهایتاً ایشان تصمیم بگیرد که در واقع به نوعی اختیارات سابق را محدودتر کرده است.

در قانون آیین دادرسی سابق تعبیر «خلاف بین شرع» به‌کار رفته بود. این عبارت در قانون فعلی به‌صورت «خلاف شرع بین» تغییر کرده است که البته

در معنای آن تفاوتی ایجاد نمی‌کند و در هر دو عبارت «بین» به منزلهٔ صفت «خلاف» ذکر شده است. منتها شورای نگهبان جزء ایرادها و بحث‌هایی که مطرح کرد، بیان داشت که بهتر است از تعبیر اخیر استفاده شود.<sup>۱</sup>

با وجود اینکه قانون آیین دادرسی کیفری دادگاه اطفال و نوجوانان را پیش‌بینی کرده و از این حیث خود را با موازین بین‌المللی هماهنگ کرده است؛ درعین حال در تبصرهٔ ماده ۳۰۴ می‌گوید «طفل کسی است که به حد بلوغ شرعی نرسیده است». بلوغ شرعی نیز عبارت است از نه سال برای دختران و پانزده سال برای پسران؛ یعنی همان چیزی که در قانون مجازات اسلامی هم پیش‌بینی شده است. در هر حال گمان می‌رفت مقنن در قانون آیین دادرسی کیفری جدید دیگر به این سمت‌وسو نرود.

نکته آخر بحث من در اشاره به یکی از نواقص و مشکلاتی است که در سیستم قانونگذاری ما وجود دارد و آن بحث تصویب آزمایشی قوانین است. این قانون هم بعد از گذشتن این همه سال باز به صورت آزمایشی و موقتی به تصویب کمیسیون رسیده با سه سال مدت آزمایشی.

در سال ۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری به صورت آزمایشی و با مدت سه‌ساله تصویب شد. پس از آن مجدداً هر ساله -تا سال ۸۷- پیرو درخواستی که از مجلس صورت می‌گرفت قانون مذکور تمدید می‌شد. تا اینکه در سال

۱. این نکته هم جالب است که شورای نگهبان در نظریهٔ مورخ ۱۳۹۲/۵/۱۲ به مجلس اعلام داشته: در ماده ۴۷۷ اصلاحی و تبصره‌های آن در همه موارد باید عبارت «خلاف شرع» به «خلاف بین شرع» اصلاح شود و الا اشکال دارد. پس از آنکه مجلس عبارت خود را به همان نحو اصلاح و تصویب کرد شورای نگهبان در تذکر مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۲ به مجلس اعلام داشت: در ماده ۴۷۷ «خلاف بین شرع» به «خلاف شرع بین» اصلاح شود.

نقل از کتاب: قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ در پرتو نظرات شورای نگهبان از انتشارات پژوهشکده شورای نگهبان.

۸۷ مجلس حاضر به تمدید قانون نشد. از آن سال به بعد قوه قضاییه برای تمدید قانون از حکم حکومتی رهبری استفاده کرد. تا اینکه قانون فعلی تدوین شد و بنا بر آنچه در مقدمه توجیه طرح این قانون پیش‌بینی شده، قرار بود که قانونی جامع، کامل و دائمی باشد؛ ولی متأسفانه باوجود گذشت این زمان طولانی، قانون آیین دادرسی کیفری به‌صورت آزمایشی برای مدت سه سال تصویب شده و به‌طور موقت اجرا می‌شود.

به لحاظ محدودیت وقت، بحث اجمالی خود را در همین جا و با اکتفا به ذکر همین چند نکته به پایان می‌برم. توفیق همگان را خواهانم و امید استفاده بیشتر از مباحث مطروحه از سوی اساتید محترم دارد. والسلام.



# حدود استقلال بازپرس در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲

علیرضا میرکمالی<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم. با عرض سلام خدمت همه حضار گرامی و کسب اجازه از اساتید محترم. موضوعی که اینجانب در نظر گرفتم با عنوان «حدود استقلال بازپرس» است. قبل از اینکه به تبیین اصل موضوع بپردازم، اجازه می‌خواهم که یک مقدمه خیلی کوتاه در خصوص موضوع مطرح کنم.

## درآمد

نهاد بازپرسی یا بازپرس وجه تمایز بین سیستم‌های دادرسی کیفری است. در واقع جایی که صحبت از نهاد بازپرسی می‌شود، می‌توانیم بفهمیم که مراد از سیستم دادرسی، سیستم دادرسی تفتیشی است. مبنای پیدایش نهاد بازپرسی و همچنین مبنای تفکیک مقام تحقیق - نهاد بازپرسی - از مقام تعقیب که همان دادستان است، رعایت اصل بی‌طرفی در مرحله تحقیقات مقدماتی است. با پیش‌بینی این نهاد میان نماینده جامعه - کسی که ما با عنوان دادستان می‌شناسیم - و متهم که نظم جامعه را برهم زده است تعادلی را برقرار می‌شود؛ در راستای این تعادل، موضوع تساوی سلاح‌ها نیز مطرح می‌شود که در اینجا مجال ذکر آن نیست.

---

۱. استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ در مواردی به اصل بی‌طرفی اشاره کرده است، از جمله ماده ۳ این قانون که به طور عام مقام قضایی را مدنظر قرار داده و اشاره کرده است که مراجع قضایی باید با بی‌طرفی و استقلال کامل به اتهام انتسابی اشخاص رسیدگی و تصمیم مقتضی را اتخاذ کنند و به طور خاص در ماده ۹۳ به اصل بی‌طرفی اشاره کرده است. در ماده ۹۳ شخص خاص بازپرس مورد خطاب قانونگذار است. قانونگذار در این ماده اشعار می‌دارد که «بازپرس باید در کمال بی‌طرفی و در حدود اختیارات قانونی تحقیقات را انجام دهد و در کشف اوضاع و احوالی که به نفع یا ضرر متهم است فرق نگذارد»؛ البته قانونگذار در مواد ۹۴ و ۹۵ هم به اصول دیگری که حاکم بر تحقیقات مقدماتی است، اشاره کرده است.

#### ۱) اصل تفکیک مقام تعقیب از مقام تحقیق

در پی تصویب قانون اصول محاکمات جزایی در سال ۱۲۹۰ شمسی با بهره‌گیری از حقوق فرانسه در ایران نهاد دادسرا تشکیل شد. در این قانون اصل تفکیک مقام تعقیب از مقام تحقیق پذیرفته شده بود و مطابق ماده ۴۰ آن، تعقیب جرائم به عهده دادستان و تحقیق در باب کلیه جنایات (هم‌جنحه و هم‌جنايات) به عهده مستنطق یا بازپرس بود. متأسفانه در سال ۱۳۵۲ این ماده قانونی اصلاح شد و صلاحیت تحقیقات مقدماتی در جنحه از بازپرس سلب و به دادستان سپرده شد. به این ترتیب می‌توان گفت که اولین لطمه و صدمه به اصل بی‌طرفی از این اصلاحیه آغاز شد. این سیر تا قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ همچنان ادامه پیدا کرد؛ که البته در این بین یک سری تحولاتی -کما اینکه در جریان هستید- اتفاق افتاده که از بیان آن‌ها صرف‌نظر می‌کنم و به آخرین تحولی که در این حیطة اتفاق افتاده است می‌پردازم.

در ماده ۹۲ قانون آیین دادرسی کیفری قانونگذار اشعار داشته است که «تحقیقات مقدماتی تمام جرائم بر عهده بازپرس است. در غیر جرائم موضوع ماده (۳۰۲) این قانون، در صورت نبودن بازپرس، دادستان نیز دارای تمام وظایف و اختیاراتی است که برای بازپرس تعیین شده است...».

در واقع قانونگذار با تصویب این ماده قانونی همچنان همان روبه سابق را که از سال ۱۳۵۲ شروع شده بود، به نحوی در این ماده هم ادامه داده است و موضوع تفکیک مقام تعقیب از مقام تحقیق که در سال ۱۳۹۰ قانونگذار پذیرفته بود و این دو مقام را به طور کامل از هم جدا کرده بود در اینجا مشاهده نمی‌شود. در واقع با تصویب این ماده که به نظر می‌آید برای کمبود نیرویی که در این زمینه بوده است، یک سری از اختیارات بازپرس به دادستان واگذار شده است که موجب خدشه وارد کردن به اصل بی‌طرفی است. علاوه بر این، با استناد به بعضی از مواد دیگری که به آن‌ها اشاره خواهیم کرد به این نتیجه می‌رسیم که جایگاه قاضی تحقیق و یا بازپرس تا حدودی متزلزل شده است؛ یعنی نه تنها استقلال بازپرس در این مواد قانونی دیده نمی‌شود بلکه جایگاه وی نیز متزلزل شده است.

## ۲) حدود استقلال بازپرس

در این قسمت به مواد ۸۹، ۷۶، ۱۲۲ و ۲۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری اشاره می‌کنیم که استقلال بازپرس مورد توجه قانونگذار واقع نشده است.

### ۱،۲) ماده ۸۹ قانون آیین دادرسی کیفری

از جمله موادی که استقلال بازپرس نادیده گرفته شده است ماده ۸۹ قانون آیین دادرسی کیفری است. علی‌رغم اینکه در بند پ ماده ۶۴ یکی از جهات قانونی شروع به تعقیب را وقوع جرم مشهود در نزد بازپرس می‌داند، ماده ۸۹، این امر را مقید به ارجاع دادستان کرده است. در حالی که این موضوع مطابق

ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب سال ۱۳۸۱ به بازپرس سپرده شده بود و وی صلاحیت داشت به تحقیقات جرم مشهودی که در منظر او اتفاق افتاده را انجام دهد، متأسفانه مورد اصلاح واقع شده و ماده ۸۹ به گونه‌ای تدوین شده است که صرفاً در صورتی که دادستان صلاح بداند، ادامه تحقیق را از بازپرس می‌خواهد. در واقع، برخلاف بند د ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب سال ۱۳۸۱، در مواردی که خود بازپرس ناظر بر وقوع جرم باشد، تحقیقات را شروع می‌کند و بعد مراتب را فوری به اطلاع دادستان می‌رساند و در صورت ارجاع دادستان می‌تواند تحقیقات را ادامه بدهد.

### ۲،۲) ماده ۷۶ قانون آیین دادرسی کیفری

مورد دیگری که می‌توان اینجا به آن اشاره کرد، ماده ۷۶ قانون آیین دادرسی کیفری است که انجام برخی تحقیقات و اقدامات را بدون سپردن جریان تحقیق و بدون واگذار کردن پرونده تحقیق از سوی دادستان را برای بازپرس پیش‌بینی کرده است. در ماده ۷۶ قانونگذار اشعار می‌دارد: «دادستان پیش از آنکه تحقیق در جرمی را از بازپرس بخواهد یا جریان تحقیقات را به‌طور کلی به بازپرس واگذار کند، می‌تواند اجرای برخی تحقیقات و اقدامات لازم را از بازپرس تقاضا کند. در این صورت، بازپرس مکلف است فقط تحقیق را اقدام مورد تقاضای دادستان را انجام دهد و نتیجه را نزد وی ارسال کند».

درواقع اینجا شأن قضایی بازپرس که پرونده را در اختیار می‌گرفت و بررسی می‌کرد و براساس ادله‌ای که قبلاً جمع‌آوری کرده اظهارنظر می‌کرد، رعایت نشده و بازپرس باید صرفاً آن تحقیقاتی را که دادستان از وی خواسته است و مورد تقاضای دادستان است، انجام می‌دهد.

در اینجا بد نیست به یک نکته مثبت درباره انجام تحقیقات و تکمیل آن توسط بازپرس در قانون آیین دادرسی کیفری جدید اشاره کنیم. در واقع، ماده ۲۶۶ این قانون اصلاحیه‌ای در بنده ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (اصلاحیه مصوب ۱۳۸۱) به عمل آورده که از موارد قابل تحسین است. طبق ماده ۲۶۶ در مواردی که دادستان تکمیل تحقیقات را از بازپرس می‌خواهد، باید اولاً صرفاً مواردی را که برای کشف حقیقت لازم است بخواهد، عدم رعایت این امر موجب محکومیت انتظامی تا درجه سه است؛ ثانیاً این موارد را به طور واضح و بدون ابهام ذکر کند. ماده ۲۶۶ چنین اشعار می‌دارد: «چنانچه دادستان تحقیقات بازپرس را کامل نداند، صرفاً مواردی را که برای کشف حقیقت لازم است به تفصیل و بدون هرگونه ابهام در پرونده درج می‌کند و تکمیل آن را می‌خواهد. در این صورت، بازپرس مکلف به انجام این تحقیقات است.» تبصره: «هرگونه درخواست تکمیل تحقیقات که برای کشف حقیقت لازم نباشد، موجب محکومیت انتظامی تا درجه سه است.»

### ۲,۳) ماده ۱۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری

ماده دیگری که به نظر می‌آید شأن بازپرس رعایت نشده است ماده ۱۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری است. این ماده مقرر داشته است: «هرگاه به تشخیص بازپرس، مباشرت وی در انجام تحقیقی خارج از حوزه قضایی محل مأموریتش ضروری باشد، موضوع را به نحو مستدل به دادستان اعلام و پس از کسب نظر موافق وی، ضمن هماهنگی با دادستان محل و تحت نظارت او، نسبت به اجرای مأموریت اقدام می‌کند...». به این ترتیب که اگر بازپرس لازم بداند که انجام تحقیقات از حوزه قضایی خودش خارج شود، حتماً باید از دادستان کسب تکلیف کند و موافقت وی را جلب کند؛ یعنی اینکه مطابق

ماده ۱۲۲ بازپرس وظیفه دارد در این موارد از نظر دادستان تبعیت کند که این موضوع می‌تواند به شأن و استقلال مقام تحقیق لطمه وارد کند.

#### ۴،۲) ماده ۲۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری

مورد آخر، که با این بحث ارتباط دارد، ماده ۲۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری است. مقام تحقیق (بازپرس) می‌تواند، پس از تفهیم اتهام و در صورت وجود دلایل کافی، به منظور دسترسی به متهم و تضمین حقوق بزه‌دیده، یکی از قرارهای تأمین را صادر می‌کند. این قرار با توجه به نوع جرم متفاوت خواهد بود. برابر ماده ۲۱۷ قانون جدید ده نوع قرار تأمین پیش‌بینی شده است که از قرار التزام به حضور با قول شرف تا قرار بازداشت موقت را شامل می‌شود. در مرحله صدور قرار تأمین در یک مورد کسب نظر دادستان برای بازپرس ضروری است و ملزم به قبول آن است و آن اینکه قرار کفالت صادر شده باشد و ملائت کفیل نزد بازپرس احراز نشود مراتب را فوراً به نظر دادستان می‌رساند و دادستان موظف است در همان روز رسیدگی و اظهارنظر کند. تشخیص دادستان برای بازپرس الزامی است و باید تبعیت کند. در قانون سابق چیزی درباره این موضوع پیش‌بینی نشده بود؛ اما ماده ۲۲۱ قانون جدید مقرر داشته است: در مواردی بازپرس می‌تواند با تشخیص اینکه کفیل ملائت کافی را ندارد، او را رد کند؛ اما اگر در همان مصداق دادستان احراز کند که شخص ملائت کافی را دارد، باید از نظر دادستان تبعیت شود. البته این مورد از این رو که نتیجتاً به نفع متهم است و هدف از تفکیک نهاد تعقیب و تحقیق نیز رعایت حقوق متهم است، ایراد و نقدی به قانونگذار وارد نیست.

## نتیجه گیری

چنان که بیان شد، تفکیک نهاد تعقیب از نهاد تحقیق موجب تأمین بهتر حقوق متهم می‌شود. مبنای پیدایش نهاد بازپرسی و مبنای تفکیک مقام تحقیق از مقام تعقیب رعایت اصل بی‌طرفی در مرحله تحقیقات مقدماتی است. در مواردی که این تحقیق بر عهده دادستان باشد و یا بازپرس از نظر دادستان تبعیت کند استقلال او منتفی و اصل بی‌طرفی نقض می‌شود. در مواد ۸۹، ۷۶ یا ماده ۱۲۲ هر چند که شاید خدشه‌ای به استقلال قاضی تحقیق وارد نکند، اینکه در همه این موارد بازپرس باید از دادستان اجازه بگیرد و برای مثال حق ندارد که در پرونده‌ای که خودش ناظر جرم بوده است، رسیدگی کند، یا در مواردی که دادستان پرونده را برای تحقیقات به وی واگذار نمی‌کند و صرفاً از وی انجام تحقیقات خاصی را مطالبه می‌کند و یا در انجام تحقیقات خارج از حوزه قضایی خودش حتماً باید از دادستان کسب تکلیف کند و موافقت وی را جلب کند، به نظر می‌رسد که جایگاه بازپرس زیر سؤال رفته است. خصوصاً در سیستم‌های دادرسی فعلی در جهان که اهمیت و جایگاه بازپرس رو به افزایش است و نظام‌های کیفری تلاش می‌کنند که این مقدار هم که بازپرس تحت نظر دادستان است را حذف و یک مقام مستقل کاملاً را شکل بدهند. حتی خیلی از کشورها به این سمت رفته‌اند که نهاد بازپرسی را یک نهاد مستقل از دادسرا قرار دهند. بنابراین، به نظر می‌رسد تصویب قوانینی که جایگاه مهم بازپرسی را متزلزل می‌کند، مناسب نیست و بهتر بود اصلاحات در صدد بهبود وضعیت حال باشد در غیر این صورت، همان مواردی را که در قانون سابق به آن اشاره شده بود، رعایت می‌کرد.





# نگاهی کوتاه به برخی از نوآوری‌های قانون آیین

## دادرسی کیفری ۱۳۹۲

حسین میرمحمدصادقی<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

ز شمع مرده سحر این لطیفه آموزد خوشا دلی که چراغ خرد بیفروزد  
در آغاز اجازه می‌خواهم از سوی گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده  
حقوق دانشگاه شهید بهشتی، به همه شما عزیزان خیرمقدم گفته و از اساتید  
محترمی که مقاله ارائه خواهند کرد و از حضار محترم تشکر و قدردانی کنم.  
یادم می‌آید زمانی که در خارج از کشور درس می‌خواندم، یکی از درس‌هایی  
که انتخاب کرده بودم درس آیین دادرسی بود. جمله‌ای را استاد مربوطه بسیار  
مطرح می‌کرد که در متون مختلف راجع به آیین دادرسی هم آمده است و آن  
جمله این بود که «آیین دادرسی قلب حقوق است».<sup>۲</sup>

شاید در ابتدا ما قدری تردید می‌کردیم که منظور از این جمله چیست و  
قدری غلو را در آن می‌دیدیم؛ اما نکته قابل توجه این است که همه آن حقوق  
ماهوی (چه در امور مدنی و چه در امور کیفری) از طریق حقوق شکلی قابل  
دستیابی است؛ بنابراین حتی اگر حقوق ماهوی بسیار خوب و بی‌نقصی هم  
داشته باشیم، اما آیین دادرسی مناسبی که زمینه نیل به اهداف حقوق ماهوی  
را فراهم می‌کند وجود نداشته باشد، طبعاً می‌توان بیش بینی کرد که اهداف

---

۱. استاد و مدیر گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

2. procedure is the heart of the law.

حقوق ماهوی نیز چندان قابل دستیابی نباشد؛ بنابراین اهمیت آیین دادرسی از اینجا روشن و عیان می‌شود.

به همین دلیل شاید موجب تعجب نباشد که از بیش از انقلاب، مثلاً مرحوم آقای دکتر منوچهر خزانی که در این دانشکده آیین دادرسی کیفری تدریس می‌کردند و استاد من قبل از انقلاب و همکار من بعد از انقلاب بودند همواره متمرکز روی همین درس بودند. اکنون نیز همکار ما جناب آقای دکتر گلدوست که این درس را مطرح می‌کنند، سال‌هاست روی همین درس متمرکزند و همچنین سایر دوستانی که این درس را تدریس می‌کنند. این نکته در آیین دادرسی مدنی هم به همین شکل قابل ملاحظه است؛ برای مثال، جناب آقای دکتر شمس که در همین دانشکده از پیش از انقلاب درس آیین دادرسی مدنی را به ما می‌گفتند همچنان تمرکزشان بر روی همین درس است. این نشانگر این است که این موضوع، موضوع مهمی است، هرچند شاید ما به اهمیت آن توجه کافی نداشته باشیم.

در هر حال، از این مقدمه که بگذریم، قانون آیین دادرسی مصوب ۱۲۹۰ ده‌ها سال حاکم بود تا اینکه در سال ۱۳۷۸، پیرو قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری تصویب شد. در باب قانون جدید مورد بحث ما نیز که در ۵۷۰ ماده و ۲۳۰ تبصره تصویب شده است، مستحضرید که فرآیند تصویب نهایی آن بسیار طولانی شد؛ یعنی از آغاز روی کار آمدن رئیس سابق قوه قضاییه - آیت‌الله هاشمی شاهرودی - ایشان تلاش‌هایی کردند که اصلاحاتی در قانون آیین دادرسی کیفری، از جمله در بحث احیای دادرسی، صورت بگیرد. این فرآیند از آن زمان تا تصویب این قانون جدید (که بر اثر مشکلات مختلف عملاً اجرای آن

از تیرماه ۱۳۹۴ آغاز شد) ادامه یافت و در واقع قانون جدید یک فرآیند پانزده‌ساله را برای تصویب طی کرده است.

لیکن متأسفانه حتی پس از گذشت این مدت طولانی ما شاهد تصویب قانون آیین دادرسی کیفری به شکل آزمایشی هستیم. این مشکل را ما در فرآیند تصویب قانون مجازات اسلامی بسیار شدیدتر شاهد بوده‌ایم که از سال ۱۳۷۰ این قانون به صورت آزمایشی تصویب و همین‌طور تمدید شد تا سال ۱۳۹۲ که گمان می‌رفت بعد از گذشت ۲۲ سال از زمان قانون مجازات قبلی و سال‌ها (۳۵ سال) از پیروزی انقلاب، یک قانون مادر مثل قانون مجازات اسلامی به صورت دائمی تصویب بشود که متأسفانه مجدداً این قانون به شکل آزمایشی تصویب شد. به نظر من تأثیر نمادین این قضیه بدتر است؛ یعنی در واقع اتخاذ این شیوه پیام نادرستی را به مردم ابلاغ می‌کند که مجلس ما به وظیفه مهم قانونگذاری (که در کنار نظارت دو وظیفه مهم مجلس است) توجه کمتری می‌کند.

طبعاً بحث تفصیلی در باب مفاد قانون آیین دادرسی کیفری را باید دوستان و اساتیدی که تخصصشان در این حوزه است مطرح کنند؛ اما در یک نگاه کلی می‌توان گفت مجموعه‌ای از نقاط مثبت و منفی در این قانون به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسد نوآوری‌های خوبی هم در این قانون پیش‌بینی شده است که اگر زمینه اجرای آن‌ها فراهم شود مسائل تأثیرگذاری خواهند بود. از سوی دیگر درباره برخی مواد نکات ابهامی مطرح است که مثلاً آیا دستگاه قضایی آمادگی و نیروی لازم را برای اجرایی کردن این موارد دارد یا خیر؟ البته اینکه قانون آیین دادرسی کیفری به صورت آزمایشی تصویب شده است این حسن را دارد که مباحث مطروحه در جلسات نقدی که دوستان فرهیخته

ما برگزار می‌کنند، می‌تواند کمک کند که تصویب نهایی قانون منقح و بی‌عیب و نقص باشد.

به نظر من بخش اول قانون اخیرالتصویب، یعنی در واقع مواد یک تا هفت آن گام بلندی است در راستای نظام‌مند کردن دادرسی؛ بنابراین تصریح مقنن به مواردی چون، اصل برائت، اهمیت و احترام به حریم خصوصی و این قبیل مسائل بسیار حائز اهمیت است. حتی به نظر می‌رسد ماده یک در تعریف آیین دادرسی کیفری تحولی است نسبت به آنچه قبلاً وجود داشته است. عباراتی مانند تعقیب متهم، تحقیقات مقدماتی، میانجیگری، صلح میان طرفین و غیره هم که در این قانون آمده، نوآوری و پیش رفتی نسبت به قانون سابق است. برای مثال، مقنن در بحث تعقیب از لفظ تعقیب «مجرم» استفاده کرده بود و ما از همان ابتدا این نقد را داشتیم که مقنن فردی را که در واقع متهم است، در قانون مجرم خطاب کرده است. در سایر مواد نیز اصلاحات و نوآوری‌هایی صورت گرفته است که می‌توان به برخی از آن‌ها به شرح اشاره کرد:

- پیش‌بینی پلیس اطفال در ماده ۳۱؛
- احترام و ارزش قائل شدن برای سازمان‌های مردم‌نهاد که آن‌ها بتوانند براساس ماده ۶۶، در مقام شاکی در برخی پرونده‌ها ورود پیدا کنند؛
- پیش‌بینی پرداخت خسارت ایام بازداشت ناروا و در واقع عملی کردن آنچه در قانون اساسی هم به آن اشاره شده است؛
- پیش‌بینی ماده ۲۲۵ و بیان این نکته در آنکه در پرونده‌های مهم حضور سه قاضی ضروری است؛
- وجود ماده ۹۲ که بیان می‌دارد تحقیقات مقدماتی تمام جرائم بر عهده بازپرس است. البته این مطلب از لحاظ امکانات دستگاه قضایی می‌تواند در عمل مشکلاتی را ایجاد کند؛ اما طبعاً اصل پیش‌بینی آن نکته مثبتی است؛

- پیش‌بینی حضور وکیل در مرحله مقدماتی در ماده ۴۸؛  
- موضوع دادرهای تخصصی که در ماده ۲۵ قانونمند شده است و این امکان را می‌دهد که در حوزه‌های مختلفی، همچون مسائل مربوط به محیط‌زیست، مسائل اقتصادی و غیره، دادرهای تخصصی تشکیل شود. این امر طبیعتاً کار تعقیب جرائم و مجرمان را تسهیل و توأم با کارایی بیشتری خواهد کرد؛

- برخی موارد خاص دیگر هم در قانون آمده و نکات ابهامی را روشن کرده است. برای مثال، همیشه این پرسش وجود داشت که آغاز شروع انفصال موقت در مورد افرادی که هم به حبس و هم به انفصال موقت محکوم شده‌اند، از چه زمانی است. نظرات مختلفی راجع به این موضوع مطرح شده بود. نهایتاً در قانون آیین دادرسی ۹۲ در ماده ۵۲۱ تصریح کرده است که در این موارد زمان آغاز انفصال موقت از پایان مدت حبس خواهد بود.

اجازه دهید در رابطه با بحث اهمیت اقرار و مطلبی که قبل از من توسط سخنران محترم بیان شد، من نیز اشاره‌ای داشته باشم و چند نمونه را که برخی از آن‌ها را در کتاب حقوق جزای اختصاصی یک - جرائم علیه اشخاص - نیز ذکر کرده‌ام، بیان کنم. نکته قابل ذکر در این خصوص این است که هنگامی که می‌گوییم اقرار مادر دلایل است و معمولاً وقتی طرف اقرار کند خوشحال می‌شویم که کارها، در مقام قاضی و بازپرس و دادیار آسان شده است، باید توجه کنیم واقعاً گاه اقرار قابل اعتنا نیست و تجربه نشان می‌دهد بسیار اقرارهای نادرست و غلطی هم انجام شده است. نه تنها برای اینکه اقرار گاه با نقض موازین حقوق بشر اخذ شده، بلکه گاه اقرار در راستای نجات‌دادن فرد دیگری بوده است تا او در مظان اتهام قرار نگیرد یا مواردی بوده است که طرف جنون اقرار کردن داشته است یا اقرار کرده تا مشهور بشود و از این قبیل

انگیزه‌ها! یک نمونه هم به خاطر دارم که زمانی در انگلستان یک ایرانی مشکلی پیدا کرده بود و البته درحقیقت مرتکب عمل مجرمانه مورد اتهام هم شده بود؛ درعین حال نمی‌خواست صراحتاً اقرار کند. از سوی دیگر او می‌دانست که اگر اقرار نکند و پرونده طولانی بشود و در انتها از سوی دادگاه گناهکار یافت شود، قاضی مجازات بیشتری را برای وی تعیین خواهد کرد. به همین سبب، ظاهراً فرمولی پیش خود فکر کرده بود که به نظرش بسیار هوشمندانه هم بود. به این صورت که می‌گفت من نزد قاضی حاضر می‌شوم و می‌گویم من حقیقتاً مرتکب این عمل نشده‌ام؛ ولی از آنجایی که وقت و حوصله رفت‌وآمد به دادگاه را ندارم و نمی‌خواهم وقت قضات محترم را بگیرم، اقرار می‌کنم که گناهکارم و شما اقرار به گناهکاری را برای من ثبت کنید. در آنجا وکیل مربوطه به او گفت این کار را نکنند، چون به محض اینکه این مطلب را بیان کند قاضی از فحواي کلام وی متوجه می‌شود که قصد اقرار واقعی ندارد و واقعاً معتقد به گناهکاری خود نیست و همین مطلب، یعنی اعتقاد به عدم گناهکاری را، ثبت و محاکمه را دنبال می‌کند. از این قبیل موارد بسیار است.

و نکته آخر من بحثی است که در حوزه آیین دادرسی کیفری بسیار با آن مواجه می‌شویم و آن عبارت از بحث تقابل امنیت کشور و موازین حقوق بشر است، یعنی security در برابر human rights.

امروزه، این موضوعی است که در پرتو عملیات‌های تروریستی و کارهایی که در دنیا انجام می‌شود، دغدغه جدی همه نظام‌های کیفری است. بالاخره واقعیت این است که مردم، شاید بیش از هر چیز دیگر، طالب امنیت هستند. در پرتو امنیت است که حقوق دیگر معنا پیدا می‌کند. در یک جامعه ناامن دیگر بحث آزادی بیان و آزادی مطبوعات و اجتماعات و از این قبیل مسائل قابل طرح شدن نیست؛ بنابراین امروز این یک دغدغه اساسی برای همه

نظام‌های کیفری و کشورهای مختلف است و طبعاً می‌توان گفت، هر نظامی که بتواند این تقابل را بیشتر به نفع موازین بنیادین حقوق بشر حل کند، کامیاب‌تر است و مسیر صحیح‌تری را طی می‌کند که البته امنیت بلندمدت آن کشور را هم بیشتر تأمین خواهد کرد.





# آیین دادرسی کیفری: جدال قدرت-امنیت و حقوق- آزادی‌های فردی

علی حسین نجفی ابرندآبادی<sup>۱</sup>

## درآمد

آیین دادرسی کیفری از رشته‌های هنجارمند (حقوقی) علوم جنایی است که به مطالعه تشکیلات قضایی و تشریفات دادرسی می‌پردازد و در مقام تضمین امنیت و آزادی، یعنی مصالح و منافع جمعی از یک‌سو و حقوق و آزادی‌های فردی، از سوی دیگر است. افلاطون در باب اهمیت آیین دادرسی می‌گوید «آیین رسیدگی نامطلوب را نمی‌توان با حقوق کیفری کیفی و مطلوب بهبود بخشید» و در اهمیت نقش قضات در رسیدگی‌ها، به‌طور کلی، این اعتقاد را دارد که «قوانین بد با حضور قضات عالم و مجرب می‌تواند قابل تحمل شود».<sup>۲</sup> قانون آیین دادرسی کیفری و جهت‌گیری‌های کلی آن، به‌نوبه‌خود می‌تواند معیاری برای ارزیابی مدل سیاست جنایی دولت‌ها نیز باشد. ماریو پاگانو، حقوق‌دان ایتالیایی سده هجدهم، در همین زمینه عبارت پرمعنایی دارد: هرگاه وارد کشور ناشناخته‌ای شدید و مایل بودید بدانید آزادی‌های مدنی شهروندان توسط حاکمان حمایت می‌شود یا خیر و اگر حمایت می‌شود، به چه میزانی، کافی است به قانون آیین دادرسی کیفری آن کشور رجوع کنید.<sup>۳</sup> در

---

۱. استاد دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

2. Pradel, Jean, *procédure pénale*, Cujas, 13 éd, 2006, p.14.

۳. پرادل، ژان؛ «به دنبال اصول راهبردی مشترک آیین‌های دادرسی کیفری مختلف اروپایی»؛

ترجمه منوچهر خزانی؛ مجله دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، شماره ۲۱، سال ۱۳۷۶، ص ۷۱.

این قانون از یک‌سو، حدود و میزان اختیارات کنشگران عدالت کیفری یعنی ضابطان، دادستان‌ها، قضات و... تعیین می‌شود و از سوی دیگر، حقوق متهم و شاکی در مراحل مختلف فرآیند کیفری احصا و تعریف می‌شود. رویکرد دولت‌ها به کرامت انسانی و حقوق شهروندی مردم تابع ماهیت سیاسی آن‌ها است.<sup>۱</sup>

اصل «برابری و تساوی سلاح‌ها» بین دادستان، شاکی و متهم، که امروزه یکی از اصول دادرسی عادلانه را تشکیل می‌دهد، در واقع نماد مدل سیاست جنایی دموکراتیک یا سیاست جنایی دولتی-جامعوی<sup>۲</sup> (مدل مختلط) محسوب می‌شود. در مدل سیاست جنایی مختلط، دادگستری به‌طور متوازن از امنیت عمومی جامعه، امنیت حاکمیت و حقوق و آزادی‌های شهروندان دفاع می‌کند و در برابر تعدیات کنشگران عدالت کیفری و عوامل حکومتی -به ویژه ضابطان- علیه حقوق شهروندان، همان واکنشی را اتخاذ می‌کند که در برابر مجرمان علیه نظم عمومی و حاکمیت.

کنشگران عدالت کیفری در مدل سیاست جنایی مردم‌سالار از نظم عمومی‌ای حمایت می‌کنند که حقوق مردم و جامعه مدنی هم در آن محاسبه شده باشد. بدین‌سان، اصل‌های برائت، منع شکنجه و رفتارهای غیرانسانی، اصول دیگر دادرسی عادلانه را در مفهوم موسّع تشکیل می‌دهد. امروزه، ارکان دادرسی عادلانه، در مدل سیاست جنایی دموکراتیک، اعتبار اصول قانون

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: دبیرزاده، الهه؛ «جدال قدرت و آزادی در دادرسی‌های کیفری»؛ رساله دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی؛ دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، مهرماه ۱۳۹۴/گسن، رمون؛ «ملاحظه‌هایی درباره هدف آیین دادرسی کیفری»؛ ترجمه شهرام ابراهیمی؛ مجله حقوقی دادگستری، شماره ۵۶ و ۵۷، پاییز و زمستان ۱۳۸۵، ص ۳۳۳ به بعد.

۲. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: دلماس مارتی، می‌ری؛ نظام‌های بزرگ سیاست جنایی؛ ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی؛ تهران: نشر میزان، چاپ دوم، پاییز ۱۳۹۳.

اساسی را نیز کسب کرده و به سطح اعتبار آن قانون ارتقا پیدا کرده است؛ مؤسسان قانون اساسی دست کم با دو هدف، مفهوم و لوازم دادرسی عادلانه را «اساسی سازی»<sup>۱</sup> می‌کنند. از یک سو، به منزلهٔ ضامن حقوق متهم و شاکی در هر دولتی که به دنبال انتخابات دوره‌ای، اداره امور کشور را به دست می‌گیرد و از سوی دیگر، به منزلهٔ اصول راهبر و راهنمای قانونگذار که ترکیب سیاسی آن نیز ممکن است به دنبال انتخابات دوره‌ای تغییر کند.<sup>۲</sup> بدین ترتیب، قانون اساسی پاره‌ای اصول کیفری تقنینی را در سطح اصول کیفری فراتقنینی، تأسیسی، یا اصول کیفری اساسی ارتقا می‌دهد و با این ساز و کار از آن‌ها در برابر آثار تغییرات و تحولات سیاسی قوه مجریه و قوه مقننه حمایت می‌کند و برای تضمین این حمایت، تأسیس دادگاه صیانت از قانون اساسی را نیز پیش‌بینی می‌کند.<sup>۳</sup>

حقوق کیفری ایران، در پرتو اصول کیفری قانون اساسی، با تصویب قانون مجازات اسلامی در ۱۳۹۲/۲/۱ و قانون آیین دادرسی کیفری در ۱۳۹۲/۱۲/۴ از نظر ماهوی و شکلی متحول شد. اجرای قانون اخیرالذکر با الحاقات و اصلاحات بعدی از اول تیر ۱۳۹۴ آغاز شد. این تحول تقنینی موجب نگارش مقاله‌ها، پایان‌نامه‌ها و کتاب‌های زیادی<sup>۴</sup>، از یک سو و برگزاری نشست‌ها و

---

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ درآمدی بر اساسی‌سازی حقوق کیفری؛ در: در تکاپوی حقوق عمومی؛ به کوشش علی‌اکبر گرجی؛ تهران: انتشارات جنگل، چاپ اول، ۱۳۹۳، ص ۹۸۸ به بعد.

۲. قانون اساسی ایران بدون آنکه به مفهوم دادرسی عادلانه اشاره کند در پاره‌ای اصول خود مانند اصل‌های ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸ و ۳۹ لوازم آن را پیش‌بینی کرده است.

۳. برای اطلاع از این دادگاه‌ها ر.ک: فاوورو، لویی؛ دادگاه‌های قانون اساسی، الگوی اروپایی دادرسی اساسی؛ برگردان علی‌اکبر گرجی؛ تهران: انتشارات جنگل، چاپ دوم، ۱۳۹۲.

۴. از جمله: خالقی، علی؛ آیین دادرسی کیفری؛ تهران: انتشارات شهر دانش، جلد اول، چاپ بیست و هفتم، مهرماه ۱۳۹۴ / طهماسبی، جواد؛ آیین دادرسی کیفری؛ تهران: نشر میزان، جلد اول،

همایش‌های چندی، از سوی دیگر شده است. گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی نیز به نوبه خود با برگزاری نشست‌های نیم‌روزه، جنبه‌های مختلف قانون آیین دادرسی کیفری جدید را با حضور استادان و متخصصان به بررسی و نقد گذاشت. مقاله پیش رو در مقام جمع‌بندی این نشست، نخست به معرفی کلی قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ می‌پردازد و سپس تحولات عمده مفاد قانون آیین دادرسی کیفری جدید را بررسی می‌کند.

### الف) از قانون اصول محاکمات جزایی تا قانون آیین دادرسی کیفری

۱۳۹۲

نظام کیفری نوین ایران، به طور کلی، با تصویب نخستین قانون اساسی و متمم آن در سال‌های ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ خورشیدی اصول‌مند و متولد شد. اصول کیفری چندی، در چارچوب متمم قانون اساسی به آیین دادرسی کیفری اختصاص داده شد که ذکر بعضی از آن‌ها از نظر تاریخی و برای یادآوری و مقایسه با اصول قانون اساسی کنونی ایران مهم به نظر می‌رسد: «هیچ‌کس را نمی‌توان از محکمه‌ای که باید درباره او حکم کند منصرف کرد و مجبوراً به محکمه دیگر رجوع دهند» (اصل یازدهم)؛ «خیر از مواقع ارتکاب جنحه و جنایات و تقصیرات عمده، هیچ‌کس را نمی‌توان فوراً دستگیر کرد مگر به حکم کتبی رئیس محکمه عدلیه، بر طبق قانون و در آن صورت نیز باید گناه مقصر فوراً منتهی در ظرف ۲۴ ساعت به او اعلام و اشعار شود» (اصل دهم)؛ «هیچ

---

چاپ دوم، بهار ۱۳۹۵/رحمدل، منصور؛ آیین دادرسی کیفری؛ تهران: نشر دادگستر، ←  
 → جلد اول، چاپ دوم، ۱۳۹۴/مه‌آبادی، علی‌اصغر؛ آیین دادرسی کیفری کاربردی؛ تهران: انتشارات دوراندیشان، چاپ دوم، ۱۳۹۴/باقری‌نژاد، زینب؛ اصول آیین دادرسی کیفری؛ تهران: انتشارات خرسندی، چاپ اول، ۱۳۹۴/یوسفی، ایمان؛ آیین دادرسی کیفری؛ تهران: انتشارات میزان، جلد اول، چاپ دوم، ۱۳۹۵.

محکمه ممکن نیست منعقد شد، مگر به حکم قانون» (اصل هفتاد و چهارم)؛ «تعقاد کلیه محاکمات، علنی است...» (اصل هفتاد و ششم)؛ «حکام صادره از محاکم باید مدلل و موجه و محتوی فصول قانونیه که بر طبق آن حکم صادر شده است بوده و علناً قرائت شود» (اصل هفتاد و هشتم)؛ این اصول و اصول دیگر قانون اساسی مشروطه، در واقع موازین دادرسی عادلانه را به طور ضمنی در یک سده پیش وارد حقوق کیفری ایران کرد و بدین ترتیب، قانونگذار عادی را مکلف کرد که با تفصیل تقنینی این اصول، قانون آیین دادرسی کیفری را تنظیم و تصویب کند.

از جمله نخستین قوانینی که در اجرای قانون اساسی مشروطه در قلمرو حقوق کیفری به تصویب رسید، قانون موقتی اصول محاکمات جزایی ۱۲۹۱ خورشیدی<sup>۱</sup> در دوره قاجار است که با اقتباس و الگوبرداری از قانون تحقیقات جنایی (آیین دادرسی کیفری) ۱۸۰۸ فرانسه<sup>۲</sup> و اصلاحات بعدی آن (مشهور به گد ناپلئون) به دادرسی کیفری اختصاص داده شد و دومین قانون، چهارده سال بعد، یعنی در سال ۱۳۰۴ خورشیدی (دوره پهلوی)، با عنوان «قانون مجازات عمومی» به عبارتی حقوق کیفری عمومی و اختصاصی ایران را بنا نهاد و بدین سان حقوق کیفری موضوعه در ایران متولد شد. ماده ۱ قانون موقتی اصول محاکمات جزایی که در مقام تعریف آیین دادرسی کیفری است مقرر می‌داشت: «اصول محاکمات جزایی عبارت است از ترتیبات و قواعدی که وضع شده برای کشف و تحقیق جرائم و تعیین مسئولیت مجرمان برحسب مقررات

۱. عنوان دقیق این قانون در واقع «قوانین موقتی محاکمات جزایی» است که در رمضان ۱۳۳۰

قمری برابر با ۳۰ مرداد ۱۲۹۱ خورشیدی و ۲۲ آگوست ۱۹۱۲ میلادی تصویب شده است.

۲. ر.ک: آشوری، محمد؛ آیین دادرسی کیفری؛ تهران: انتشارات سمت، جلد اول، چاپ هجدهم، بهار

قانونیه»؛ این تعریف به اقتضای عصر خود ساده است، لیکن بر قانونمندی دادرسی کیفری تأکید می‌کند.

مفاد و رویکرد قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ (دوره جمهوری اسلامی) با تکیه بر اصول قانون اساسی، به‌ویژه اصل چهارم آن، از یک‌سو، برخاسته از تجربه‌های تقنینی، قضایی و تحولات سیاسی-اجتماعی یک سده اخیر ایران (از جمله قانون موقتی اصول محاکمات جزایی ۱۲۹۱ و اصلاحات بعدی آن) و از سوی دیگر، برگرفته از تعلیمات و آموزه‌های جرم‌شناسی، بزه‌دیده‌شناسی و حقوق بشر و نیز آورده‌های مطالعات حقوق تطبیقی در سنجه ملاحظات اسلامی-فقهی-سیاسی-عقیدتی قوه قضاییه (بند ۲ اصل ۱۵۸ قانون اساسی)، مجلس و شورای نگهبان است.

نویسندگان لایحه اول قانون آیین دادرسی کیفری جدید، عنوان فصل اول از باب اول را به «تعریف آیین دادرسی کیفری (ماده ۱-۱۱۱) و اصول دادرسی منصفانه» (مواد ۲-۱۱۱ تا ۷-۱۱۱) اختصاص داده و با الهام، به ویژه از ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ که جزء منابع فراملی حقوق کیفری ایران محسوب می‌شود، حقوق متهم و بزه‌دیده را در فرآیند کیفری احصا و تعریف کرده بودند. ماده ۲-۱۱۱ با تأکید بر رسیدگی کیفری عادلانه مقرر می‌داشت که «دادرسی کیفری باید منصفانه و عادلانه باشد، حقوق طرفین دعوا را تضمین کند و قواعد آن نسبت به اشخاصی که به سبب ارتکاب جرائم مشابه تحت تعقیب قرار می‌گیرند، به صورت یکسان اعمال شود»؛ ولی قانونگذار در نهایت از یک‌سو، عنوان فصل اول را به «تعریف آیین دادرسی کیفری و اصول حاکم بر آن» تغییر داد و از سوی دیگر، عبارت نخست ماده ۲-۱۱۱، یعنی «دادرسی کیفری باید منصفانه و عادلانه باشد» را

از مفاد ماده حذف و عبارت «*دادرسی کیفری باید مستند به قانون باشد*» را در متن ماده ۲ قانون آیین دادرسی کیفری جدید جایگزین آن کرد. بدین‌سان، مفهوم و عنوان «*دادرسی عادلانه و منصفانه*» که در عنوان ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، بند (e) ماده ۱۹/اعلامیه حقوق بشر در اسلام (اعلامیه قاهره، مصوب ۵ اوت ۱۹۹۰) و قسمت ب بند ۲ ماده ۴۰ کنوانسیون حقوق کودک مصوب ۲۳ نوامبر ۱۹۸۹ نیز آمده است و امروزه در چارچوب جهانی‌شدن اصول حقوق کیفری، به یک مفهوم «جهانی شده» تبدیل شده است، کنار گذاشته شد، لیکن مواد ۲ تا ۷ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ اصول و الزام‌های دادرسی منصفانه مندرج در مواد لایحه اولیه را ابقا کرد، که خود حاکی از تحولی «شگرف» در رویکرد قانونگذار به حقوق و آزادی‌های فردی محسوب می‌شود.

مواد ۱ تا ۷ قانون آیین دادرسی کیفری در واقع از یک‌سو، در مقام تبیین رویکرد کلی رسیدگی در قالب «*عدالت کیفری سنتی*»، «*عدالت ترمیمی*» (میانجیگری) و «*عدالت تصالحی*» (اصلاح ذات‌البین)<sup>۱</sup> (ماده ۱) و از سوی دیگر، به دنبال تعریف اصول راهبر حاکم بر تعقیب و دادرسی کیفری (مواد ۲ تا ۷) در حقوق کیفری نوین ایران است، اصول کلی‌ای که باید به هنگام اعمال مواد قانون آیین دادرسی کیفری، راهنمای رفتار حقوقی-انسانی قاضی و ضابط با مظنون، متهم، بزه‌دیده، شاهد، مطلع، وکیل و به‌طور کلی مردم یعنی رفتار کرامت‌مدار باشد. مفاد این مواد، افزون بر جنبه نمادین و آموزشی، جنبه

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ «از عدالت کیفری کلاسیک تا عدالت ترمیمی»، مجله الهیات و حقوق، فصلنامه تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۹ و ۱۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، ص ۳ به بعد/ نجفی ابرندآبادی، علی حسین و دیگران؛ «اصلاح ذات‌البین و نظریه عدالت ترمیمی»، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، شماره ۵۸، پاییز ۱۳۸۷، ص ۱۹۳ به بعد.

الزامی نیز دارد؛ زیرا قانونگذار ضمن احصای حقوق متهم، بزه‌دیده، مظنون و... در مراجع پلیسی-قضایی، عدم رعایت آن‌ها را در تمام مراحل فرآیند کیفری طی ماده ۷ «جرم/نگاری» و از گذر ساز و کار ارجاع-احاله، «کیفرگذاری» (ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵) کرده است. بدین ترتیب، می‌توان گفت که آزادی محوری و کرامت‌مداری که مبنای دادرسی منصفانه است امروزه رویکرد مبنایی سیاست کیفری تقنینی «شکلی» ایران را تشکیل می‌دهد.

مطالعه رویکرد کرامت‌مداری قانونگذار در فصل اول باب نخست قانون آیین دادرسی کیفری، در باب‌ها و فصل‌های بعدی این قانون، میزان پایبندی قانونگذار را به لوازم این رویکرد در کل قانون نشان می‌دهد.

### ب) تحولات عمده حقوق متهم، بزه‌دیده و دادرسی

قانونگذار حقوق بزه‌دیده و حمایت از شهود را در قانون آیین دادرسی کیفری جدید پاس داشته است. افزون بر پیش‌بینی حق بزه‌دیده بر مطلع‌شدن از حقوق خود در فرآیند دادرسی (ماده ۶)، برای بزه‌دیده فاقد تمکن مالی، با نظر دادگاه امکان استفاده از وکیل رایگان در نظر گرفته شده است (تبصره ماده ۳۴۷) و بدین ترتیب امتیازی که از دیرباز برای متهم فاقد امکانات مالی وجود داشته را به بزه‌دیده دارای شرایط مشابه تعمیم داده است. حمایت از بزه‌دیده، شهود، مطلع و... در برابر تهدیداتی که ممکن است تمامیت جسمانی آن‌ها را در معرض خطر قرار دهد یا جریان عادی فرآیند رسیدگی قضایی را دچار اختلال یا با مانع روبه‌رو کند<sup>۱</sup> به‌نوعی در ماده ۴۰ و ماده ۲۱۴ پیش‌بینی شده (پیشگیری از تکرار بزه‌دیدگی و ناملایمات و فشارهای جنبی دادرسی) بدون آنکه هزینه‌های ناشی از اقدام‌های حمایتی، از بزه‌دیده مطالبه شود (ماده ۶۲).

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: کوشا، جعفر؛ جرائم علیه عدالت قضایی؛ نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۸۹/یکرنگی، محمد؛ جرائم علیه اجرای عدالت قضایی؛ انتشارات خرسندی، چاپ دوم، ۱۳۹۱.



در چارچوب سیاست قضازدایی<sup>۱</sup> و کمینه‌ای کردن مداخله نظام کیفری<sup>۲</sup>، از یک‌سو گذشت شاکی، جبران خسارت او و یا موافقت بزه‌دیده یکی از شرایط مهم تعلیق تعقیب جرائم تعزیری درجه شش، هفت و هشت تعریف شده است (ماده ۸۱) و از سوی دیگر، مقام قضایی درخصوص همین جرائم که کیفر آنها تعلیق‌پذیر است، می‌تواند با جلب موافقت بزه‌دیده یا مدعی خصوصی و...، موضوع را برای حصول سازش بین طرفین به میانجیگری که یکی از جلوه‌های عدالت ترمیمی است ارجاع دهد (ماده ۸۲)؛ در جرائم قابل گذشت (مانند جرائم موضوع ماده ۱۰۴ و ماده ۳۵۵ قانون مجازات اسلامی) نیز بازپرس مکلف شده است که سعی در ایجاد صلح و سازش یا ارجاع امر به میانجیگری کند (ماده ۱۹۲).

سؤالی که در چارچوب این سیاست مطرح می‌شود این است که: چرا قانونگذار میانجیگری را برای سایر جرائم تعزیری پیش‌بینی نکرده است؟ زیرا هدف رویکرد ترمیمی-تصالیحی رفع تنش و خصومت ناشی از ارتکاب جرم بین بزه‌کار-بزه‌دیده و بازگرداندن آرامش در جامعه است، آرامشی که لزوماً با مجازات مرتکب حاصل نمی‌شود. چرا قانونگذار برای صلح و سازش بین طرفین (موضوع ماده ۱ و ماده ۱۹۲) ساز و کار مشخص همراه با ضمانت اجرا تعریف نکرده است؟ رویکرد اتصالیحی، حتی در جرائم غیر قابل گذشت، منجر به کاهش احساسات انتقام‌جویانه و خشونت در جامعه می‌شود و رفتار و روابط

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره این مفهوم ر.ک: نجفی ابرندآبادی، علی حسین و حمید هاشم بیکی؛ دانشنامه جرم‌شناسی؛ تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ چهارم، ۱۳۹۵، ص ۱۳۶ به بعد.  
 ۲. برای اطلاعات بیشتر درباره این مفهوم ر.ک: اصل حداقل بودن حقوق جزا؛ به کوشش حسین غلامی؛ تهران: نشر میزان، چاپ اول، تابستان ۱۳۹۳/ جوان جعفری بجنوردی، عبدالرضا و محسن نورپور؛ «تعقیب زدایی کیفری؛ بازتابی نوین از الغاگرایی کیفری»؛ مجله پژوهشنامه حقوق کیفری دانشگاه گیلان، سال ششم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، ص ۷۵ به بعد.

اجتماعی را تلطیف و گذشت و عفو را به نوبه خود فرهنگ‌سازی می‌کند و سرانجام اینکه چرا قانونگذار عدالت ترمیمی-تصالیحی را فقط در مرحله دادرسی متصور شده<sup>۱</sup> و پیش‌بینی کرده است؟ تعمیم این ساز و کارها به مراحل رسیدگی و اجرای مجازات نیز می‌تواند اهداف پیش‌گفته را محقق کند.

قانونگذار، در چارچوب رویکرد بالینی به جرم، با هدف «علت‌شناسی جنایی» و «اصلاح مجرمین»<sup>۲</sup> (موضوع قسمت اخیر بند ۵ اصل ۱۵۶ قانون اساسی) از یک سو، بازپرس را مکلف می‌کند که «پرونده شخصیت متهم» را در کنار «پرونده عمل مجرمانه» با کمک واحد «مددکاری اجتماعی»، که خود نهاد جدیدی در حقوق کیفری ایران محسوب می‌شود (مواد ۴۸۶ و ۴۸۷) و از لوازم جرم‌شناسی بالینی<sup>۳</sup> است، تشکیل دهد (ماده ۲۰۳) و از سوی دیگر، دادستان را ملزم کرده که در کیفرخواست، «خلاصه پرونده شخصیت یا وضعیت روانی متهم» را قید کند (ماده ۲۷۹). لیکن، جرائم تعزیری درجه پنج، شش، هفت و هشت را از این تکلیف مستثنا می‌کند. با توجه به اینکه درجه خطرناکی و نوع حالت خطرناک بزهکار، لزوماً با نوع جرم ارتكابی او منطبق نیست و محتوای پرونده شخصیت برای تعیین و صدور قرار تأمین و نظارت قضایی (ماده ۲۵۰) و مجازات «مناسب‌تر» به حال متهم (ماده ۳۷، ماده ۳۸ و ماده ۳۹ قانون مجازات اسلامی) مفید است، لذا تنظیم آن می‌تواند برای مرتکبان جرائم

۱. البته با توجه به اینکه جرائم تعزیری درجه هفت و هشت، به موجب ماده ۳۴۰، مستقیم در دادگاه مطرح می‌شود، لذا امکان توسل به میانجیگری برای این جرائم در دادگاه هم وجود دارد.

۲. برای اطلاعات بیشتر برای این مفهوم ر.ک: نیازپور، امیرحسین؛ «حقوقی‌سازی یافته‌های جرم‌شناسانه در کتاب اول قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲»، مجله تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۷۲، زمستان ۱۳۹۴. ص ۲۳۳ به بعد.

۳. برای اطلاعات بیشتر درخصوص این مفهوم ر.ک: بابایی، محمدعلی؛ جرم‌شناسی بالینی؛ تهران: نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۹۰.

دست کم درجه پنج و شش تعزیری نیز موضوعیت داشته باشد، به ویژه اینکه ماده ۲۸۶ تشکیل پرونده شخصیت کودکان و نوجوانان را برای جرائم تعزیری پنج و شش توسط دادسرا (ماده ۲۸۵) یا دادگاه اطفال و نوجوانان (مواد ۲۹۸ و ۳۱۵) الزامی کرده است؛ قانونگذار جدید بدین ترتیب، بزهکاری صغار را از نظر شکلی، به شرح مواد پیش گفته و ماهوی (مواد ۸۸ تا ۹۵ قانون مجازات اسلامی) مشمول سیاست کیفری/افتراقی<sup>۱</sup> کرده است.

سیاست کیفری ماهوی و شکلی جدید قانونگذار در حوزه اقدام‌های سلب‌کننده آزادی در دو قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ (برای نمونه، نهاد تعویق صدور حکم، نظام نیمه آزادی و کیفرهای اجتماعی) و قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ «بازداشت و حبس‌زدایی» است. نمود این رویکرد تقنینی را می‌توان در ماده ۲۳۷ قانون اخیرالذکر که به‌موجب آن اصل بر عدم توسل به «قرار بازداشت موقت» است (مگر در موارد پنج‌گانه و شرایط خاص تعریف‌شده در ماده ۲۳۸) جستجو و بررسی کرد. امکان صدور فقط، قرار «نظارت قضایی» برای متهمان جرائم تعزیری درجه هفت و هشت (تبصره ۱ ماده ۲۴۷) و تأکید بر اینکه قرار تأمین و نظارت قضایی باید با سابقه متهم، وضعیت روحی و جسمی، سن، جنس، شخصیت و حیثیت او متناسب باشد<sup>۲</sup> (ماده ۲۵۰) در ادامه سیاست «کاهش توسل به اقدام‌های سلب‌کننده آزادی»، فردی‌سازی قرار تأمین و رویکرد بالینی قابل مطالعه است.

---

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: پاک‌نیت، مصطفی؛ «مبانی و آثار افتراقی‌شدن دادرسی کیفری»؛ رساله دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، اسفندماه ۱۳۹۴.  
۲. گفتنی است که به‌موجب تبصره ماده ۲۵۰، اخذ تأمین نامتناسب، موجب محکومیت انتظامی قاضی از درجه چهار به بالا می‌شود که خود به‌نوعی ضرورت توجه به پرونده شخصیت متهم نیز است.

پیش‌بینی امکان تقاضای جبران خسارت مادی و معنوی ایام بازداشت متهمی که درباره او حکم برائت یا قرار منع تعقیب صادر می‌شود، در مواد ۲۵۵ و بعد (با رعایت ماده ۱۴)، خود یک نوآوری قانون ۱۳۹۲ و دلیل دیگری بر تأکید قانونگذار بر اهمیت رعایت تناسب قرار تأمین با ویژگی‌های شخصیتی و کیفری بزهکار است که وکیل به نوبه خود می‌تواند در آن نقش مهمی داشته باشد.

قانون آیین دادرسی امکان استفاده از وکیل رایگان را برای بزه‌دیده، همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، پیش‌بینی و بدین‌سان رسالت جدیدی را برای وکلا تعریف کرده است و هم‌زمان به آنان اجازه داده تا نظر هیئت عمومی دیوان را درباره «موضوع مورد اختلاف» درخواست کنند (ماده ۴۷۱)؛ وکلا از این طریق می‌توانند در تحولات روبه‌قضایی و آرای وحدت رویه (از منابع حقوق کیفری) و در نهایت در فرآیند قانونگذاری کیفری مشارکت کنند و منشأ قوانین جدید بشوند. افزون بر این، ماده ۳۵۴ وکلای اصحاب دعوی را از شمول و حکم این ماده مستثنا کرده و با «بزه‌نگاری انتظامی» اخلاف در نظم دادگاه‌ها از سوی وکیل، به قاضی اجازه داده تا وی را به دادرسی انتظامی وکلا معرفی کند که خود می‌تواند نوعی پیشگیری از سوءاستفاده احتمالی دادگاه‌ها علیه وکلا تلقی شود. ماده ۴۸، با گسترش اختیارات وکیل مبنی بر امکان ملاقات با شخص تحت نظر و ارائه ملاحظات خود به صورت کتبی برای درج در پرونده، نوعی محدودیت برای وکلا در مرحله تحقیقات مقدماتی، وقتی جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی و جرائم سازمان‌یافته از نظر مجازات، مشمول ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری مطرح است، ایجاد می‌کند: طرفین دعوی باید وکیل یا وکلای خود را از بین وکلای رسمی دادگستری که «مورد تأیید رئیس قوه قضاییه باشد» انتخاب کنند (تبصره ماده ۴۸). از آنجا

که وکلا از یک‌سو عضو نهاد خاص خود، که غیردولتی است، هستند و صلاحیت آنان پس از طی مراحل مختلف گزینش علمی-سیاسی-عقیدتی، تأیید می‌شود و در صورت ارتکاب بزه انتظامی، مشمول آیین دادرسی انتظامی ویژه کانون وکلا واقع می‌شوند و از سوی دیگر، مکلف به حفظ اسرار مرحله تحقیقات مقدماتی شده‌اند (ماده ۹۱)، چندان‌که در صورت نقض این تکلیف یعنی ارتکاب بزه کیفری افشای اسرار شغلی و حرفه‌ای از گذر ساز و کار کیفر ارجاعی-احاله‌ای با ضمانت اجرای کیفری ماده ۶۴۸ قانون مجازات اسلامی روبه‌رو می‌شوند، تبصره پیش‌گفته ضرورتی ندارد، به ویژه اینکه کانون وکلا از نهادهای زیرمجموعه قوه قضاییه که یک نهاد حاکمیتی است محسوب نمی‌شود؛ این تبصره به نوعی دست به «گزینش مضاعف وکلا» نزده است؟ و اصولاً فلسفه این گزینش دوباره یعنی کنترل فرآیند گزینش قبلی توسط رئیس قوه قضاییه چیست؟

قانونگذار همین رویکرد را نسبت به اعلام جرم و شرکت سازمان‌های مردم‌نهاد در مراحل دادرسی اتخاذ کرده است؛ تبصره ۳ ماده ۶۶ تأیید و تصویب رئیس قوه قضاییه را نسبت به سازمان‌های مردم‌نهادی که می‌توانند در اجرای این ماده اقدام کنند، الزامی کرده است. سازمان‌های مردم‌نهاد از شهروندان علاقه‌مند به مقوله‌های حقوق بشر، محیط‌زیست، حقوق کودکان و زنان، میراث فرهنگی، حقوق مصرف‌کننده و... که مربوط به منافع و مصالح عمومی جامعه و حقوق همه مردم است، تشکیل می‌شوند و در مقام یاور حاکمیت در این حوزه‌ها و «دادستان خصوصی» در جرائم علیه آن‌ها فعالیت می‌کنند، به طوری که در بعضی نظام‌های حقوقی، مانند فرانسه می‌توانند در مقام شاکی، مستقل از بزه‌دیده نیز اعلام جرم و در فرآیند کیفری شرکت

کنند.<sup>۱</sup> این سازمان‌ها، پس از تأییدهای مختلف حکومتی، با اساسنامه ضمانت اجرا دارِ خاص خود در وزارت کشور ثبت می‌شوند و بدین‌سان «انواع کنترل‌ها و نظارت‌های گزینشی معمول در جمهوری اسلامی» درباره آن‌ها صورت می‌گیرد؛ بنابراین در این مورد نیز تأیید رئیس قوه قضاییه چه ضرورت خاصی دارد؟ به ویژه اینکه این نهادها ماهیت جامعی دارند و از سازمان‌های تابعه آن قوه نیستند.

آیا چنین تبصره‌هایی خلاف روح، اصول و لوازم دادرسی عادلانه که قانونگذار خود در مواد ۲ تا ۷ به آن پایبند شده و ضمانت اجرا برای آن تعریف کرده است، نیست؟

مورد دیگری که از منظر دادرسی عادلانه قابل مطالعه است، امکان مداخله رئیس قوه قضاییه در آرای قطعی که جنبه امر مختومه و قضاوت شده پیدا کرده است، در هر زمانی که آن را خلاف «شرع بین» تشخیص دهد، است (ماده ۴۷۷). اعتبار امر مختومه بخشیدن به آرای مراجع قضایی در مقطعی از رسیدگی برای طرفین دعوا و کلاً جامعه، امنیت، اعتماد و اطمینان به ارمغان می‌آورد. بدین‌سان، از یک‌سو اعتماد به مراجع قضایی و احکام قطعی آن‌ها که همه راه‌های رسیدگی متعارف را طی کرده‌اند تقویت می‌شود و از سوی دیگر، مختومه‌شدن پرونده با رأی نهایی مراجع قضایی منجر به ارتقای اعتبار احکام قضات، اهمیت امر تخصصی قضا و بهادادن به توانمندی حرفه‌ای قضات دادگستری، پیشگیری از متزلزل‌شدن آرای قضایی و نیز رعایت قاعده منع محاکمه مجدد و درنهایت تقویت نظم قضایی که از مؤلفه‌های مهم نظم عمومی است، می‌شود.

1. Saghian, Mehdi, L'évolution des droits de victime dans les procédures pénales française et iranienne, these de Doctorat, Université de Poitiers, 2009.p.86 et s.

قضایی یا قضاوتی شدن مرحله اجرای مجازات<sup>۱</sup> نیز امروزه از لوازم دادرسی عادلانه محسوب می‌شود؛ زیرا از یک‌سو، محکوم در حال تحمل مجازات دارای حقوق خاص خود است و از سوی دیگر، بازپروری اخلاقی، روانی، فرهنگی، آموزشی و حرفه‌ای وی همچنان رسالت مهم کیفر، به ویژه کیفر سلب‌کننده آزادی است که در مرحله اجرا موضوعیت آن دوچندان می‌شود. برای همین است که برای مثال قانونگذار فرانسه ابتدا قاضی اجرای مجازات‌ها و سپس دادگاه اجرای مجازات‌ها را تأسیس کرد.<sup>۲</sup> این قاضی تخصصی در واقع متولی نظارت ماهوی بر چگونگی اجرا و تعیین رژیم خاص اجرای مجازات برای محکوم و نیز رعایت حقوق او و به‌نوعی مرجع تظلم‌خواهی برای مرحله اجرای کیفر و مرحله پساکیفری<sup>۳</sup> است.

قانونگذار ایران در ماده ۴۸۴، تأسیس معاونت اجرای احکام کیفری زیر نظر دادستان و در ماده ۴۸۹ وظایف قاضی اجرای احکام کیفری که جنبه شکلی دارند پیش‌بینی کرده است و بدین‌سان، دادگاه صادرکننده حکم اصلی همچنان برای تصمیم‌گیری در مورد نحوه اجرا و اعطای تعلیق، آزادی مشروط، نظام نیمه آزادی، آزادی تحت نظارت، سامانه‌های الکترونیکی و... صالح است (مواد ۵۵۱ و بعد).

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ قضایی شدن مرحله اجرای کیفر؛ دیباچه در: جعفرزاده، فخرالدین؛ اجرای احکام کیفری در حقوق ایران و فرانسه؛ تهران: انتشارات دادیار، چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ۱۲ به بعد.
۲. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: بولک، برنار؛ کیفرشناسی؛ ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی؛ تهران: انتشارات مجد، چاپ هشتم، ویراست پنجم، ۱۳۸۷، ص ۱۳۲ به بعد.
۳. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: واقفی، مریم؛ «مطالعه حقوقی-جرم‌شناختی، مرحله پساکیفری در فرآیند کیفری»؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه مفید، قم، اسفندماه ۱۳۹۰.

## نتیجه‌گیری

آیین دادرسی کیفری قانون‌مدار، یعنی مبتنی بر اصول دادرسی عادلانه، از شاخص‌های «حکمرانی خوب» یا «حکومت تدبیر»<sup>۱</sup> محسوب می‌شود، چندان‌که امروزه مبنای ارزیابی مردم و سازمان‌های بین‌المللی درباره ماهیت و کیفیت حکمرانی نظام‌های سیاسی (دولت‌ها) و به ویژه مدل سیاست جنایی آن‌ها واقع می‌شود.<sup>۲</sup> این ارزیابی، معمولاً بر پایه دو شاخص صورت می‌گیرد: بررسی دادرسی عادلانه در سطح تقنینی، یعنی در قانون آیین دادرسی کیفری و قوانین شکلی، از یک‌سو و برآورد «دادرسی عادلانه» در سطح قضایی-پلیسی، یعنی در رویه و آرای مراجع قضایی و رویه ضابطان عام و ضابطان خاص، از سوی دیگر.

بدین‌سان، آنچه اکنون مهم می‌کند، بررسی تحول سیاست کیفری قضایی شکلی و سیاست کیفری/اجرایی، در حفظ توازن میان «قدرت-امنیت و حقوق-آزادی‌های فردی و به سخنی دیگر در حفظ تعادل میان حق شهروندان بر امنیت جانی-مالی و حق شهروندان بر داشتن تأمین در برابر کنشگران عدالت کیفری یعنی امنیت حقوقی-قضایی-پلیسی<sup>۳</sup> است. این

۱. برای اطلاعات بیشتر در این خصوص ر.ک: نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ قوه قضاییه در سنجه حکمرانی خوب؛ دیباچه در: آماده، غلامحسین؛ نقش رئیس قوه قضاییه در فرآیند کیفری؛ تهران: نشر دادگستر، چاپ اول، بهار ۱۳۸۸، ص ۹ به بعد.

۲. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ حقوق کیفری در آغاز هزاره سوم؛ دیباچه در: پی. فلچر، جورج؛ مفاهیم بنیادین حقوق کیفری؛ ترجمه سید مهدی سیدزاده ثانی؛ مشهد: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، چاپ اول، ۱۳۸۴، ص ۱۵ به بعد.

۳. بند ۱۴ اصل ۳ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «تأمین حقوق همه‌جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون». برای اطلاعات بیشتر ر.ک: نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ درباره امنیت‌شناسی (از حق بر امنیت تا حق بر تأمین)؛ دیباچه در: رضوانی سودابه؛ مدیریت انسان‌مدار ریسک جرم؛ تهران: نشر میزان، چاپ اول، پاییز ۱۳۹۱، ص ۱۱ به بعد.



مطالعات در واقع میزان تأثیر گفتمان قانونگذار در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ را بر رویه و رفتار دادگستری، نیروی انتظامی و ضابطان خاص نشان خواهد داد.

# تحلیل گفتمان شورای نگهبان قانون اساسی در فرآیند تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲

رحیم نوبهار<sup>۱</sup>

۱. مقصود از «تحلیل گفتمان»<sup>۲</sup> واکاوی متن یا اظهارات کسی برای پی بردن به حساسیت‌ها و رویکردهای صاحب متن یا گفتار است. تحلیل گفتمان یکی از شاخه‌های دانش زبان‌شناسی است. در تحلیل گفتمان، پژوهشگر از تفسیر ساده متن فراتر می‌رود و می‌کوشد تا نه تنها معنای ظاهری یا ابتدایی متن که دغدغه‌ها، انگیزه‌ها و رویکردهای صاحب متن را هم دریابد. بخشی از این کار با تکیه بر موقعیت‌های گفتاری، اکتفانکردن به یک متن و توجه به متن‌های مرتبط با آن امکان‌پذیر است. یکی از اهداف تحلیل متن نشان‌دادن رابطه میان متن و باورهای گوینده یا نویسنده است. به‌ویژه روان‌شناسی گفتمانی<sup>۳</sup> نوعی از تحلیل گفتمان را توسعه داده است تا بتواند راه‌هایی که از آن طریق هویت‌های شخصی، اندیشه‌ها و احساس‌ها شکل می‌گیرند و از طریق تعامل اجتماعی انتقال می‌یابند را توضیح دهد و نقش این فرآیندها را در تغییرات اجتماعی و

---

۱. دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

2. Discourse Analysis.
3. Discursive psychology.

فرهنگی نشان دهد.<sup>۱</sup> در روان‌شناسی گفتمانی، افراد هم در مقام محصولات گفتمان و هم در مقام تولیدکنندگان گفتمان مورد توجه قرار می‌گیرند.<sup>۲</sup>

۲. تا آنجا که به گفتمان شورای نگهبان بازمی‌گردد، اتفاق فرخنده‌ای که رخ داده این است که پس از سال‌ها درنگ و تأخیر، مشروح مذاکرات شورای نگهبان در حال انتشار است. اطلاع دارم که جناب آقای دکتر حسین مهرپور که سال‌ها عضو پرافتخار حقوقدان شورای نگهبان بودند و بسیاری دیگر از حقوق‌دانان اصرار داشته‌اند که مشروح مذاکرات، آرا یا دیدگاه‌های شورای نگهبان باید عمومی شود. این یک اصل مسلم در حقوق امروزی است. اظهارات و دیدگاه‌های کسانی که درباره امر عمومی تصمیم می‌گیرند و اظهارنظر می‌کنند باید عمومی باشد. اصل عمومیت به این معنا یک اصل اسلامی است. به حکم اینکه مردم، ناظران نهاد حکومت و حتی صاحبان آن هستند باید به طور شفاف از دیدگاه‌های کسانی که درباره آنان و سرنوشتشان تصمیم می‌گیرند آگاه باشند تا آن‌ها را نقد کنند. ضمن اینکه دولت و حکومت شفاف که تصمیماتش را در معرض دید و شنود مردم قرار می‌دهد به طور طبیعی از بسیاری از مفاسد برکنار می‌ماند. افزون بر این‌ها این مذاکرات و جزئیات تصمیم‌های نهادی، چون شورای نگهبان بخشی از تاریخ و میراث یک ملت است، برای آیندگان می‌تواند آموزنده باشد.

خوشبختانه پژوهشکده شورای نگهبان، هم درمورد قانون آیین دادرسی کیفری و هم درمورد قانون مجازات اسلامی، اقدام مناسبی کرده و ملاحظات، اشکالات و دیدگاه‌های شورای نگهبان درباره متن اولیه این دو قانون را تدوین و منتشر کرده است. وجود این دیدگاه‌ها به طور رسمی امکان درک نظریات

---

1. Jorgensen, Marianne & Philips, Louise, Discourse Analysis as Theory and Method, Sage Publication, London, 2002, P. 6.

2. Ibid.

شورای نگهبان و از آن جمله تحلیل گفتمان حاکم بر این شورا درباره این قانون را فراهم می‌سازد. اکنون می‌توان با تکیه بر این مجموعه‌ها در پی پاسخ به این پرسش بود که دغدغه‌ها و حساسیت‌های شورای نگهبان چیست؟ شورای نگهبان در تزامن میان امنیت و آزادی، یا به تعبیری امنیت و حقوق شهروندی و آزادی‌های فردی بیشتر جانب کدام مقوله را می‌گیرد؟ نیز اینکه شورا با نهادهای نوپیدای عدالت کیفری چگونه تعامل می‌کند؟ آیا از آن‌ها استقبال می‌کند، یا از شناسایی آن‌ها به کلی می‌پرهیزد، یا به راهی میانه می‌رود؟ مشی و منش شورا در برداشت از متون دینی چیست؟ آیا رویکرد شکل-گرایی را پی می‌گیرد، یا به اهداف و مقاصد متون دینی هم چشم دارد؟ معیارهای شورا در سازگار قلمدادکردن مصوبات مجلس با موازین شرع یا ناسازگارشمردن آن‌ها چیست؟ تحلیل گفتمان شورای نگهبان در ابعاد گوناگون البته به فرصت زیادی نیاز دارد؛ اما در این نوشتار کوتاه به چند نکته که درعین حال به نظر مهم می‌رسند می‌پردازیم.

۱. نخست به نظر می‌رسد که گفتمان شورای نگهبان در تعامل با مجلس شورای اسلامی گفتمانی امری و دستوری است. این مطلب، بسیار مهم است. مرور ملاحظات شورای نگهبان بر مصوبه اولیه مجلس شورای اسلامی نشان می‌دهد که شورای محترم نگهبان در موارد بسیاری به مجلس شورای اسلامی دستور می‌دهد که باید چنین و چنان شود.<sup>۱</sup> به‌کارگرفتن این لحن و آهنگ در

۱. این موارد فراوان است. تنها برای نمونه ن.ک: قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در پرتو نظرات شورای نگهبان؛ به کوشش فهیم مصطفی‌زاده؛ تهران: پژوهشکده شورای نگهبان، چاپ اول، ۱۳۹۳، صص ۱۸۰، ۱۷۲، ۱۳۰. این گفتمان دستوری و امری البته به قانون مورد بحث ما یعنی قانون آیین دادرسی کیفری اختصاص ندارد. برابر گزارش منتشرشده توسط شورای نگهبان در جریان تصویب قانون مجازات اسلامی و مباحث ماهوی هم همین گفتمان آشکارا به چشم می‌خورد. تنها برای نمونه ن.ک: قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در پرتو نظرات شورای نگهبان؛ ←

رفتار با مجلس با موقعیت و شأن قانونی شورای نگهبان مناسب نیست. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصول متعددی -از جمله اصل ۴، ۷۲، ۹۱ و ۹۶- وظیفه شورای نگهبان را آشکارا مشخص کرده است. وظیفه شورا تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس با احکام و مبانی اسلامی و قانون اساسی است؛ اما اینکه شورای نگهبان به مجلس فرمان دهد که مصوبات چگونه باید باشد، تغییر شأن شورای نگهبان به قانونگذاری است؛ امری که به لحاظ قانونی در حدود صلاحیت شورای نگهبان نیست. برخی از مداخلات شورای نگهبان در مصوبات مجلس از این رو، تعجب برانگیز است؛ مثلاً در مصوبه اولیه مجلس آمده است که: اگر ضرورت تحقیقات اقتضا کند می‌توان برای ارتباط شخص متهم با خانواده‌اش محدودیت‌هایی قائل شد. شورای محترم نگهبان مجلس را این‌گونه هدایت کرده است که لازم نیست که ضرورت مربوط به «تحقیقات» باشد؛ بلکه ضرورت‌های دیگر هم می‌تواند موجب این محدودیت‌ها باشد.<sup>۱</sup> آیا مصوبه اولیه مجلس خلاف شرع بوده است که به شورا اجازه دهد این‌گونه به آن ورود کند؟ به‌ویژه اینکه لحن و آهنگ مصوبه اولیه حتی بیانگر حصر و انحصار هم نبوده است تا شورا نگران مخالفت آن با شرع از این جهت باشد. پس هرگاه مصوبه‌ای به خودی خود مخالف با شرع نباشد توصیه به کاستن از آن یا افزودن بر آن در قلمرو وظایف شورای نگهبان نیست.

نمونه دیگر مداخله شورای نگهبان در جهت‌دادن به مجلس شورای اسلامی برای تصویب امکان غیرعلنی برگزار کردن دادگاه رسیدگی‌کننده به جرم

---

→ تهیه و تنظیم: فهیم مصطفی‌زاده؛ پژوهشکده شورای نگهبان، چاپ اول، ص ۱۱۴، ذیل ماده ۳۴۹، ص ۱۲۸، ذیل ماده ۴۰۴، زمستان ۱۳۹۲.

۱. ن.ک: قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در پرتو نظرات شورای نگهبان؛ ص ۳۲.

سیاسی و مطبوعاتی است. توضیح اینکه اصل ۱۶۵ قانون اساسی برگزاری محاکمات را مطلقاً علنی دانسته است؛ جز اینکه علنی بودن دادگاه با عفت عمومی یا نظم عمومی منافات داشته باشد یا در دعاوی خصوصی طرفین تقاضا کنند که رسیدگی غیرعلنی باشد؛ اما اصل ۱۶۸ رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی را مطلقاً علنی دانسته است. این به معنای آن است که در خصوص جرائم سیاسی و مطبوعاتی راه برای غیرعلنی بودن جلسه دادگاه گشوده نیست. مجلس شورای اسلامی هم همین مضمون را که عرفاً از این دو اصل برداشت می‌شود، مورد توجه قرار داده است؛ اما شورای نگهبان علنی بودن دادگاه را در مواردی که منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد خلاف موازین شرع شناخته است.<sup>۱</sup> بدین سان شورای نگهبان تجویز کرده است که در محاکمات سیاسی و مطبوعاتی هم دادگاه بتواند در صورت تنافی علنی بودن دادگاه با عفت و نظم عمومی، آن را غیرعلنی برگزار کند. امری که به نوبه خود می‌تواند دستاویز برگزاری محاکمات سیاسی و مطبوعاتی به طور غیرعلنی باشد. این در حالی است که این گونه محاکمات به نظارت افکار عمومی نیازمند است. دغدغه‌مند بودن نسبت به اخلاق و عفت عمومی البته شایسته تقدیر است؛ اما نباید از یاد بُرد که حساسیت نسبت به حقوق و آزادی‌های مردم و اهتمام به نظارت عمومی بر قدرت نیز به وجهی دیگر به دستیابی به جامعه‌ای اخلاقی کمک می‌کند. در حال حاضر در عمل به موجب ماده ۳۰۵ که به ماده ۳۵۲ ارجاع می‌دهد، محاکمات مطبوعاتی و سیاسی هم می‌تواند غیرعلنی برگزار شود.

۴. تأکید بی‌اندازه بر نص در گفتمان شورای نگهبان بسیار برجسته است، حتی اگر آن نص با اعتبارات و قضاوت‌های عقلایی روشن ناسازگار باشد. برای

۱. همان، ص ۱۱۳.

نمونه، امروزه عقلای عالم کیفر دادن دیوانه را روا نمی‌دانند. کسی که دیوانه می‌شود به‌طور طبیعی این احساس را در جامعه برمی‌انگیزد تا جامعه با تمام وجود برای رفع مشکل او اقدام کند؛ نه اینکه او را به دلیل جرمی که در حال سلامت روان مرتکب شده مجازات کنند. توجه به این مطالب و خواندن نصوص در پرتو این تحولات عقلایی از ضرورت‌هایی است که نه در نهاد قانونگذاری و نه در نهاد ناظر چنان که بایسته است به آن توجه نمی‌شود. گمان نمی‌رود هیچ‌یک از جوامع متمدن بشری در حال حاضر بپذیرند که فردی به وصف دیوانگی محاکمه شود. طبیعی است که مجلس شورای اسلامی هم در جریان تصویب قانون آیین دادرسی کیفری به این امر عقلایی توجه کند و جنون را مطلقاً از اسباب موقوفی تعقیب قلمداد کند؛ بی‌آنکه از این جهت میان حد و تعزیر تفاوتی بگذارد.<sup>۱</sup> شورای نگهبان اما با لحاظ نکردن این امر کاملاً عقلایی گفته است: اطلاق متوقف‌شدن تعقیب در مواردی که ثابت شود مرتکب در حال ارتکاب جرم عاقل بوده است، به نحوی که اگر در حال تعقیب و صدور حکم، عاقل هم بود نمی‌توانست از خود رفع اتهام کند، خلاف موازین شرع است. می‌بینیم که در این اظهار نظر دیوانه، همسنگ عاقل قلمداد شده است؛ امری که در عمل امکان‌پذیر نیست. خوشبختانه در اصلاحات اخیر سال ۹۴ این موضوع مقید شده و در تبصره ۲ ماده ۱۳ پیگیری تعقیب دیوانه به موارد حق‌الناس محدود شده است. شاید نظر شورای محترم نگهبان نیز بحث حق‌الناس بوده است؛ ولی برای حل این مشکل راه‌حل‌های دیگری نیز وجود

---

۱. همان، ص ۱۹، ذیل تبصره ۲ ماده ۱۳.

داشت که با تمسک به آن‌ها می‌توان مطلقاً به عدم ممنوعیت محاکمه دیوانه نظر داد.<sup>۱</sup>

۵. نکته دیگری که نشانگر گفتمان شورای نگهبان است موضع این نهاد درباره جبران خسارت است. برابر یک اصل عقلایی که در سطح وسیع پذیرفته شده و به‌دشواری می‌توان نظر مخالفی برای آن تصور کرد، هرگاه کسی خسارتی به دیگری وارد کرد، باید آن را جبران کند. مجلس نیز این امر عقلایی را که به‌زعم شماری از فقها اسلامی است، تصویب کرده است؛ اما شورای نگهبان پرداخت خسارت‌های مازاد بر دیه را خلاف موازین شرع دانسته است. اگر نظریه‌ای در فقه به واقع مشهور باشد، یا مشهور تلقی شود، به معنای آن نیست که نظریه مقابل آن خلاف موازین شرع است. درست است که برابر قانون اساسی، مصوبات مجلس باید براساس مبانی اسلامی باشد؛ اما مبانی اسلامی لزوماً نه نظرات مشهور است و نه حتی منحصراً آرای فقیه‌ای که بالفعل عهده‌دار رهبری است. همین گفته در مورد خسارت‌های معنوی هم که شورای نگهبان در موارد دیه و تعزیرات منصوص شرعی آن را خلاف شرع دانسته<sup>۲</sup> صادق است.

۶. ویژگی دیگر گفتمان شورای نگهبان، بی‌توجهی به ضرورت انعطاف قوانین و مقررات و اصرار بر سدّ باب تحولاتی است که اتفاقاً می‌توان به‌آسانی آن‌ها را مشروع قلمداد کرد. اصل در کیفر و مجازات بی‌ثباتی و تعیین و تناسب آن با خصوصیات جرم ارتكابی و لحاظ مصالح بیرونی است. حال اگرچه شورای

۱. برای ملاحظه تفصیلی بحثی درباره امکان صدور قرار موقوفی تعقیب در موارد عارض شدن جنون بر متهم ن. ک: نوبهار، رحیم؛ اصل قضایی بودن مجازات‌ها: تحلیل فقهی حق بر محاکمه عادلانه؛ تهران: شهر دانش، صص ۱۸۵-۱۹۲، چاپ دوم، ۱۳۹۴.

۲. همان، ص ۲۰، ذیل تبصره ۲ ماده ۱۴.



نگهبان بر پایبندی به شناسایی احکام ویژه‌ای برای حدود اصرار دارد، بسیاری از فقیهان در عمل موارد تعزیرات منصوص را به تعزیر ملحق کرده و آن را مشمول احکام تعزیرات به وصف کلی دانسته‌اند. حتی بسیاری پایبندی به میزان تعزیر ذکر شده در این دست روایات را لازم ندانسته‌اند. به نظر برخی دیگر پایبندی به میزان مجازات ذکر شده در روایات تعزیرات منصوص لازم است؛ اما کمتر فقیهی این گونه تعزیرات را به حدود ملحق کرده است.<sup>۱</sup> در شورای نگهبان اما تمایلی به انقباض وجود دارد. بدین‌سان با حاشیه‌های متعددی که این شورا بر مصوبات مجلس درزمینه تعزیرات منصوص زده اکنون نهادی به قوانین کیفری ما راه یافته است با عنوان «تعزیرات منصوص» که حقیقتاً موجب سردرگمی است. مبحثی که حدود سی‌وچند سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی در قوانین جمهوری اسلامی که تلاش می‌کند به موازین شرع پایبند باشد موجود نبود و مشکلی هم ایجاد نمی‌کرد.

شورای محترم نگهبان باید بهتر از فقیهانی که درگیر مشکلات اجرایی نیستند توجه کند که هرگاه روایتی کیفر معینی را به منزله تعزیر برای جرمی تعیین می‌کند اگر سخن امام (ع) قضاوت آن حضرت برای تعیین کیفر در همان مورد خاص نباشد؛ در هر حال چنین روایتی در مقام نفی جبران خسارت مازاد نیست. حتی باوجود شک در اینکه روایت از این جهت در مقام بیان است یا نه، نیز می‌توان بنا را بر عدم بیان گذاشت و در نتیجه روایت را از این جهت فاقد اطلاق دانست. بنابراین، دشوار است که مقدمات حکمت را

۱. برای نمونه آیت‌الله خویی برخلاف مشهور متقدمان و رویه متأخران نوعاً موارد تعزیر منصوص را به حدود ملحق کرده و شمارگان حدود را به شانزده رسانده‌اند. (ن.ک: موسوی خویی، سید ابوالقاسم؛ مبانی تکملة المنهاج؛ قم: مؤسسه احیای آثار الامام الخوئی، ج ۴۱، صص ۲۹۷، ۲۹۸ و ۳۸۴، چاپ سوم، ۱۴۲۸ ق. امری که هم برخلاف اصل و هم مغایر با مقتضای ظاهر ادله مربوط است.

نسبت به بیان چنین امری کامل دانست و به عدم جواز جبران خسارت نظر داد.

باری یکی از مشکلات روش‌شناسی موجود همین تمسک‌های بی‌اندازه به اطلاعات است که به انسداد و انقباض انجامیده است و اصولاً جدا از اینکه به گشایش یا انقباض بینجامد در هر حال احراز آن‌ها در اوج دشواری است. با چنین اطلاعات لرزانی نمی‌توان از بناهای عقلایی به‌آسانی چشم‌پوشی کرد. نمونه‌ای دیگر از همین دست این است که قانون آیین دادرسی کیفری مواد مفصلی را به مرخصی زندانیان -البته با احکام و ترتیبات ویژه‌ای- اختصاص داده است. بسیار طبیعی، معقول و حتی شرعی است که قانونگذار از این جهت میان حد و تعزیر تفاوت نگذارد؛ اما شورای محترم نگهبان به مصوبه اولیه مجلس ایراد کرده است که اگر زندانی، به علت ارتکاب جرم حدی زندانی شده باشد، نمی‌تواند مرخصی بگیرد.<sup>۱</sup> این اندازه رویکرد سخت‌گیرانه و در عین حال فاقد مبنای فقهی استوار هرگز به روزآمدی مقررات فقهی در هیچ حوزه‌ای کمک نمی‌کند. آیا به راستی ادله‌ای که کیفر سرقت در بار سوم را حبس ابد ذکر می‌کند در مقام بیان نفی مرخصی بوده است؟ آیا با توجه به عدم رواج نهاد مرخصی اساساً این قید در فضای صدور روایات برای شنوندگان قابل تصور بوده است تا گفتار معصوم (ع) ناظر به نفی آن‌ها باشد؟ به‌ویژه اگر ماهیت مطلق، لحاظ قیود و رفض آن‌ها باشد چنین قیدی در فضای مخاطبه قابل تصور نبوده تا نفی شود.<sup>۲</sup> اگر هم در این باره به دلیل شک در چیستی اطلاق

۱. اطلاق صدر ماده ۵۲۰ در خصوص اعطای مرخصی نسبت به مواردی که شخص شرعاً باید دائماً در زندان باشد خلاف موازین شرع شناخته شد. (قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در پرتو نظرات شورای نگهبان، ص ۱۸۲).

۲. در واقع می‌توان گفت یکی از موارد عدم امکان تقیید، به‌مثابه یکی از مقدمات حکمت، فرضی است که قید در فضای مخاطبه قابل تصور نبوده است. با عدم تصور قید حتی برای مخاطب

یا خصوصیت ادله مربوط شکی باشد در هر حال شک را باید بر مبنای سهل بودن شریعت تفسیر و تعبیر کرد و مرخصی را از زندانی محکوم به جرم حدی دریغ نکرد؛ نه اینکه با نهایت شدت و سخت گیری فتوا داد. متأسفانه در موارد مشابه با پیش فرض گرفتن اطلاق و تمام بودن مقدمات حکمت باب هرگونه تحول و به ویژه راه یابی نهادهای نو پیدا به حدود بسته شده است. این امر، تجدیدنظر جدی شورای محترم نگهبان در مواجهه با مسائل را می طلبد. به هر روی محصول گفتمان شورای نگهبان در این باره در حال حاضر، تبصره ۶ ماده ۵۲۰ است که به موجب آن، مواردی که شخص باید به موجب مقررات شرعی به طور دائم در زندان باشد مشمول مقررات بهره مندی از مرخصی نخواهد شد.

۷. گاه شورای نگهبان مصوبه مجلس را که با بسیاری از فتاوی معتبر فقهی سازگار، اما با فتاوی برگزیده شده در تحریرالوسیله امام خمینی ناسازگار است خلاف شرع قلمداد می کند و مجلس شورای اسلامی را با لحن و آهنگ امری ارجاع می دهد که به «تحریرالوسیله» امام خمینی مراجعه کند؛<sup>۱</sup> بی آنکه حتی به مخالفت آن با شرع، که بیان آن وظیفه اصلی شورای نگهبان است، پردازد. تحریرالوسیله با آنکه متن ارزشمندی است عصاره تمام فقه و فقاقت شیعی نیست. بگذریم که اگر امام خمینی -رحمه الله- در فضای پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در محیط اجرای حدود و مجازات ها و اجرای قضای اسلامی تحریرالوسیله را می نگاشت چه بسا بسیاری از مسائل به گونه ای دیگر نگارش

---

به تنهایی، شرط امکان تقیید که از شروط تمسک به اطلاق است مخدوش می شود و بنابراین کلام اطلاقی ندارد تا برای توسعه حکم بتوان به آن استناد کرد.

۱. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در پرتو نظرات شورای نگهبان؛ تنظیم فهیم مصطفی زاده؛ ص ۱۸۳. مواردی از این دست در قانون مجازات اسلامی هم فراوان است.

می‌یافت. ایشان حتی در مواردی که به فتاوی فقہی نیاز بود دستگاه‌های حکومتی را به فقیهان دیگر ارجاع می‌داد. به‌ویژه با لحاظ اینکه فقہ شیعی تجربه گسترده‌ای در اجرای عملی مقررات جزایی و احکام و مقررات قضایی نداشته است در بسیاری موارد چه‌بسا نیاز پیدا شود که به فتوایی عمل شود که با مبانی شرع سازگار است؛ اما ضرورتاً فتوای برگزیده مرحوم امام خمینی در تحریرالوسیله یا فتوای مشهور نباشد.

۸. امروزه، به مجازات به اعتباری به‌مثابه حق بزهکار هم توجه می‌شود و در اعمال مجازات و به‌ویژه کیفیت اعمال و اجرای آن‌ها گاه به خواست و انتخاب بزهکار هم توجه می‌شود. این دیدگاه، مبانی خاص خود را دارد. بر پایه همین دیدگاه در مصوبه اولیه مجلس شورای اسلامی درباره جرائم مشمول نظام نیمه آزادی، اشتغال به کار در زندان منوط به شرایطی از جمله درخواست محکوم است. شورای نگهبان اما در پرتو نگاه سنتی که به مجازات در همه شکل‌های آن دارد و مجازات را حکمی الزامی می‌داند که دولت آن را یک‌طرفه و بدون لحاظ رضایت و خواست محکوم اجرا می‌کند این اندازه اختیار را برای محکوم برنتابیده و در قالب جمله‌ای امری مجلس را فرمان داده است که: این ماده باید اصلاح شود.<sup>۱</sup> گمان نمی‌رود اعطای چنین اختیاری به محکوم در مجازاتی که جنس آن حد نیست و باب اختیارات در آن گسترده است، با موازین شرع اقدس ناسزاوار باشد. قانونگذاران نظر به لزوم حفظ حرمت و کرامت محکومان و زندانیان به آنان در دایره‌های کوچکی از اختیار، حق انتخاب برخی گزینه‌ها را می‌دهند. به‌علاوه بسیاری از تمهیدات درمورد چندوچون اجرای کیفر زمانی کارآمد است که محکوم داوطلبانه پذیرای آن باشد. مثلاً الزام افراد به آموزش

۱. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در پرتو نظرات شورای نگهبان؛ به کوشش فهیم مصطفی‌زاده؛ ص ۱۹۴.

حرفه که یکی از اهداف نظام نیمه آزادی است، زمانی که محکوم تمایلی به فراگرفتن حرفه ندارد موفقیت‌آمیز نخواهد بود.

۹. انصاف ایجاب می‌کند که بگوییم در مواردی مداخلات شورای نگهبان در فرآیند تصویب قانون آیین دادرسی کیفری بهنگام و در راستای حمایت از حقوق و آزادی‌های افراد بوده است. گاه شورای نگهبان نسبت به مصوبات مجلس دقت‌های خوبی دارد که در راستای حفظ حقوق و آزادی‌های مردم است؛ همان چیزی که از فلسفه‌های اصلی پیش‌بینی این نهاد است. مثلاً شورای نگهبان در اظهارنظرهای خود راجع به کاهش دامنه بازداشت موقت به درستی حساسیت به خرج داده و تلاش کرده دامنه آن را محدود کند.<sup>۱</sup> این دقت نظر در مواردی دیگر هم مشهود است؛ مانند مخالفت با حبس محکومی که محکوم‌له تقاضای اجرای کیفر درباره او را نکرده و در نتیجه امکان آزادی او وجود دارد، یا مخالفت با اخذ تأمین از محکومی که استحقاق آزادی را دارد.<sup>۲</sup> نیز دقت شورای نگهبان در ارتقای شرایط کیفی ضابطان و پیش‌بینی شرط وثاقت و اطمینان آن‌گونه که اکنون در ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی کیفری منعکس شده است،<sup>۳</sup> بجا به نظر می‌رسد.<sup>۴</sup> مخالفت شورای نگهبان با تعیین ضابط به‌موجب مصوبه شورای عالی امنیت ملی<sup>۵</sup> نیز در راستای انسجام و یکپارچگی نظام عدالت قابل ارزیابی است.

مورد دیگر توجه به حریم خصوصی بزه‌دیدگان است. برای نمونه، در مصوبه اولیه مجلس آمده است که ضابطان باید به حریم خصوصی بزه‌دیدگان احترام

۱. همان، صص ۹۲ و ۵۴۱.

۲. همان، ص ۱۹۱، ذیل ماده ۵۴۱.

۳. همان، ص ۲۶، ذیل ماده ۳۰.

۴. همان، ص ۲۶، ذیل ماده ۳۰.

۵. ن.ک: همان، ص ۲۵ ذیل ماده ۲۹ ناظر به تعیین ضابطان دادگستری.

بگذارند. شورای نگهبان به درستی تأکید کرده است که به حریم خصوصی دیگر اشخاصی هم که پای آنان در پرونده در میان است، باید احترام گذاشته شود.<sup>۱</sup> همچنین شورای نگهبان الزام شاکی به ارائه سابقه کیفری خود را خلاف موازین شرع دانسته است.<sup>۲</sup> احتمالاً دغدغه شورا این است که این الزام نیز در عمل به نقض حریم خصوصی افراد می‌انجامد. شاید هم آنچه بیشتر در ذهن شورا بوده مسئله ممنوعیت اشاعه فحشا باشد.

در جایی دیگر مصوبه اولیه مجلس به‌طور مطلق احضار فرد مطلع یا شاهد را تجویز کرده است؛ اما شورای نگهبان یادآور شده است که احضار مطلع یا شاهد تنها در فرض ضرورت مجاز است. همین دیدگاه اکنون در ماده ۳۲۰ انعکاس یافته و جلب مطلع یا شاهد در صورت وجود ضرورت حضور امکان‌پذیر است.<sup>۳</sup> بنیاد فقهی این قید به اصل عدم ولایت دولت بر اشخاص برمی‌گردد. مسلماً باید ضرورتی برای حضور مطلع یا شاهد وجود داشته باشد تا بتوان آن‌ها را احضار کرد؛ چه به مقتضای «قاعده سلطه» مردم اختیار جان و تن خویش را دارند و جز گاهی که به دلیل استوار ثابت شود کسی بر دیگری ولایت ندارد. دولت و حاکمیت هم مشمول «اصل عدم ولایت کسی بر دیگری» است و شهروندان را به‌گزاف نمی‌توان به انجام فعل یا ترک فعل الزام کرد.

به این ترتیب شورای نگهبان گاه به مسائلی که جلوه حق‌الناس است توجه مناسبی کرده است. برابر مصوبه اولیه مجلس هرگاه مصلحت طفل اقتضا کند ممکن است تمام یا قسمتی از دادرسی در غیاب او به عمل آید؛ ولی رأی

۱. همان، ص ۴۹/ همچنین برای ملاحظه حساسیت مناسب شورا به جنبه‌هایی از حریم خصوصی

متهم ن.ک: ص ۷۶ در ارتباط با مفاد ماده ۱۹۳.

۲. همان، ص ۳۷.

۳. همان، صص ۵۶ و ۱۱۹.

دادگاه در هر صورت حضوری محسوب می‌شود. شورای نگهبان در خصوص حضوری قلمداد کردن چنین رأیی یادآور شده است که هرگاه بالغ شرعی در تمام دادرسی حضور نداشته باشد اشکال دارد.<sup>۱</sup>

۱۰. در مجموع به‌رغم توجه شورای نگهبان به این‌گونه موارد آنچه از تحلیل گفتمان شورای نگهبان به‌دست می‌آید اینکه گاه شورای نگهبان با مجلس شورای اسلامی گفتمان مقتدرانه‌ای دارد. در اینکه شورای نگهبان برابر وظایف قانونی‌اش می‌تواند درباره مغایرت یا عدم مغایرت مصوبات مجلس با موازین شرع و قانون اساسی اظهار نظر کند تردید نیست؛ اما شورای نگهبان هم‌زمان باید از قانونگذاری و حتی مواردی که شائبه این امر را دارد بپرهیزد و در این‌باره از گفتمان قانونگذاری بپرهیزد و به بیان ناسازگاری موارد مغایر با شرع و یا قانون اساسی بسنده کند. در واری مصوبات مجلس با موازین شرع، شورا باید به کل فقه شیعی به مثابه یک میراث کهن بنگرد و فتاوی و راه‌حل‌های روزآمد را از میان فتاوی معتبر برگزیند و خود را به چند منبع معین فقهی محدود نکند. ارجاعات فراوان شورای نگهبان در فرآیند تصویب قوانین مختلف به کتاب تحریرالوسیله به این نگرانی دامن می‌زند که شورای نگهبان کل میراث فقه شیعی را به این کتاب که به‌نوبه‌خود ارزشمند است فرو کاسته است. تلاش برای پرهیز از تحدید ناروای انواع حقوق و آزادی‌های مردم از رسالت‌های اصلی این شورا است. پیشنهاد شورا به نهاد قانونگذاری برای توسعه دامنه تحدید حقوق و آزادی‌های افراد نه جزء وظایف شورای نگهبان است و نه با رسالت بنیادین این نهاد سازگاری دارد. به همین ترتیب، مقاومت در برابر نهادها و مفاهیم نوپیدا صرفاً با تکیه بر اطلاعاتی که مقدمات حکمت درمورد آن‌ها ناتمام یا مشکوک است، درست نیست. به‌ویژه اگر در مورد بحث، این

---

۱. همان، ص ۱۴۲، ذیل ماده ۴۱۴.

احتمال هم قویاً وجود داشته باشد که بنای عقلایی مقید اطلاق ادله موجود باشد.

باری برخورداری از جامعه‌ای امن و باثبات بدون شناسایی و تضمین مناسب حقوق و آزادی‌های شهروندان ناممکن است. شورای نگهبان می‌تواند و باید در برابر تحدید حقوق و آزادی‌های مردم به‌مثابه حق‌الناس حساسیت بیشتری نشان دهد. احترام به حق‌الناس به حق‌های خصوصی و حریم مسائل جنسی افراد محدود نیستند. حق‌های مرتبط با حوزه عمومی چه‌بسا از حق‌های حریم خصوصی بااهمیت‌ترند. تقدم حق‌الناس بر حق‌الله باید در یکایک تصمیمات شورای نگهبان نمود یابد و مخاطبان آرا و نظریات شورا آن را حس کنند.



## منابع

- قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در پرتو نظرات شورای نگهبان؛ تهیه و تنظیم: فهیم مصطفی زاده؛ تهران: پژوهشکده شورای نگهبان، چاپ اول، ۱۳۹۳.
- قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در پرتو نظرات شورای نگهبان؛ تهیه و تنظیم: فهیم مصطفی زاده؛ پژوهشکده شورای نگهبان، چاپ اول، زمستان ۱۳۹۲.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم؛ مبانی تکمله المنهاج؛ ج ۴۱، قم: مؤسسه احیای آثار الامام الخوئی، چاپ سوم، ۱۴۲۸ ق.
- نوبهار، رحیم؛ اصل قضایی بودن مجازات‌ها: تحلیل فقهی حق بر محاکمه عادلانه؛ تهران: شهر دانش، چاپ دوم، ۱۳۹۴.

- Jorgensen, Marianne & Philips, Louise, Discourse Analysis as Theory and Method, Sage Publication, London, 2002, P. 6.



# هنجارمند شدن آموزه‌های جرم‌شناسانه در قانون

## آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲

امیرحسین نیازپور<sup>۱</sup>

### درآمد

آیین دادرسی کیفری از برجسته‌ترین شاخه‌های علوم جنایی است؛ زیرا در این عرصه است که در نهایت نوع و چگونگی برخورد سامانه عدالت کیفری با کنشگران دعوای کیفری خصوصاً متهمان، بزه‌کاران و بزه‌دیدگان تبلور پیدا می‌کند. بدین‌سان، آیین دادرسی کیفری، از یک‌سو برای برخورداری از مخاطبان خاص (انسان‌ها) و از سوی دیگر، با توجه به مأموریت ویژه‌ای که در زمینه پاسخ‌دهی به مرتکبان جرم دارد، شاخه‌ای مهم به‌شمار می‌رود.<sup>۲</sup> برای همین است که در فرآیند تهیه و تدوین اسناد بین‌المللی حقوق بشری، مثل «اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸» و یا «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶»، شماری از مواد به چگونگی ترسیم نظام عدالت کیفری و شناسایی ضوابط آیین دادرسی کیفری اختصاص یافته است. برای نمونه، می‌توان به ماده ۱۴ میثاق اشاره کرد که شمار قابل توجهی از مصادیق دادرسی منصفانه در آن شناسایی شده است.

---

۱. استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

۲. نیازپور، امیرحسین؛ آیین دادرسی کیفری کرامت مدار؛ دیپاچه در: نیازپور، امیرحسین؛ توافقی شدن آیین دادرسی کیفری، نشر میزان، چاپ دوم، ص ۱۷، ۱۳۹۲.

این توجه صرفاً در اسناد و سیاست جنایی بین‌المللی صورت پذیرفته است، بلکه در قلمرو مقررات ملی نیز آیین دادرسی کیفری و معیارها و موازین ناظر به آن، از سوی سیاست‌گذاران جنایی، در سطح‌های مختلف تقنینی، شناسایی شده‌اند تا به این ترتیب اهمیت شاخه مذکور کاملاً نمایان شود. در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اصول متعددی در فصل سوم، زیر عنوان «حقوق ملت» به این مباحث ناظر شده‌اند تا به این واسطه شماری از اصول و معیارهای مربوط به آیین دادرسی کیفری جنبه اساسی پیدا کنند. اصل سی و هفتم که به انگاره بی‌گناهی<sup>۱</sup> اشاره می‌کند، نمونه‌ای بارز در این زمینه است. این رویکرد خبرگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۵۸، اسباب اساسی‌سازی اصول ناظر به آیین دادرسی کیفری را که در تضمین حق‌ها و آزادی‌های شهروندان نقش‌آفرین است، فراهم آورده است؛ زیرا اساسی‌سازی به تبدیل یک هنجار عادی به هنجار برین و در واقع بالا رفتن اعتبار یک پدیده حقوقی و به شکل اصل درآمدن می‌انجامد.<sup>۲</sup> علاوه بر این، تهیه و تدوین قانون جداگانه در خصوص آیین دادرسی کیفری از نشانه‌های اهمیت این شاخه است. تصویب قانون موقتی اصول محاکمات جزایی در سال ۱۲۹۱ و یا تهیه و تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ در قالب ۶۹۹ ماده و همچنین تغییر و بازنگری‌های متعدد این دسته از مقررات در این یک سده، همه و همه علامت اهمیت‌داشتن آیین دادرسی کیفری است. براساس این، تصمیم‌گیران سیاست جنایی برای مطلوب‌بودن عملکرد آیین دادرسی کیفری و بالابردن

۱. براساس اصل مذکور «اصل، برائت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت شود».

۲. برای آگاهی بیشتر ن.ک: نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ درآمدی به اساسی‌سازی حقوق کیفری؛ در: گرجی ازندریانی، علی‌اکبر؛ در تکاپوی حقوق عمومی؛ انتشارات جنگل، چاپ نخست، ۱۳۹۳.

کارایی آن، همواره به آموزه‌های حقوق بشری و تضمین آن‌ها توجه می‌کنند تا به این واسطه حق‌ها و آزادی‌های فردی در قلمرو فرآیند کیفری به‌صورت مناسب شناسایی شوند.<sup>۱</sup>

سیاست‌گذاران جنایی به منظور بهبود عملکرد و افزایش اثربخش بودن آن‌ها تنها به شناسایی و تضمین یافته‌های حقوق بشری بسنده نکرده‌اند، بلکه با توجه به توسعه جرم‌شناسی<sup>۲</sup> و ارائه روش‌های متعدد از سوی جرم‌شناسان برای مهار مؤثر پدیده مجرمانه به وارد ساختن دستاوردهای این شاخه در پهنه مقررات آیین دادرسی کیفری مبادرت ورزیده‌اند تا از این رهگذر اسباب «حقوقی‌سازی یا هنجارمند شدن آموزه‌های جرم‌شناسانه»<sup>۳</sup> فراهم شود.

به‌هر حال، جرم‌شناسی نیز در کنار حقوق بشر با شناساندن روش‌ها و یافته‌های خود به آیین دادرسی کیفری، امکان رسیدگی منصفانه و دقیق‌تر به رفتارهای مجرمانه را می‌دهد. در پرتو جرم‌شناسی که یگانه شاخه تحلیل‌کننده بزهکاری است، علاوه بر علت‌شناسی و نظریه‌پردازی به ارائه مناسب‌ترین شیوه‌های کاهنده میزان بزهکاری نیز پرداخته می‌شود. براساس این، هریک از آموزه‌های آن به نوبه خود می‌توانند در به سرانجام رسانیدن مأموریت و بهبود وضعیت آیین دادرسی کیفری نقش ایفا کنند.

۱. برای آگاهی بیشتر ن.ک: دادرسی عادلانه؛ ترجمه فریده طه؛ نشر میزان، چاپ نخست، ۱۳۸۶/ فضایی، مصطفی؛ دادرسی منصفانه؛ مؤسسه پژوهش‌های حقوقی شهر دانش؛ چاپ نخست، ۱۳۹۲.
۲. دانش جرم‌شناسی با انتشار اثر سزار لمبروزو با عنوان انسان بزهکار در سال ۱۸۷۶ پا به عرصه علوم جنایی گذاشته است. از آن هنگام، شاخه مذکور با تحولات متعددی مواجه شده است و شماری از آن‌ها به توسعه و رشد این شاخه انجامیده است. برای آگاهی بیشتر ن.ک: نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین؛ سیر تحولات جرم‌شناسی؛ دیباچه در: دانشنامه جرم‌شناسی آکسفورد؛ ترجمه حمیدرضا ملک محمدی؛ نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۹۴.
۳. برای آگاهی بیشتر ن.ک: نیازپور، امیرحسین؛ «حقوقی‌سازی یافته‌های جرم‌شناسانه در کتاب اول قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲»؛ مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۷۲، ۱۳۹۴.

سیاست‌گذاران جنایی ایران در سال ۱۳۹۲ و در فرآیند تهیه و تصویب قانون آیین دادرسی کیفری به شکل‌های مختلف آموزه‌های جرم‌شناسانه را مورد توجه قرار داده‌اند تا در پرتو آن اسباب هنجارمند شدن این یافته‌ها فراهم شود. هنجارمند شدن یا به متن قانون درآمدن آموزه‌های جرم‌شناسانه، دارای کاربردهای متعددی است که از جمله آن‌ها می‌توان به بالابردن کارایی نظام عدالت کیفری، تقویت تعامل جرم‌شناسی و آیین دادرسی کیفری، دانش‌بنیان کردن سیاست‌های عدالت کیفری و عملیاتی‌ساختن آموزه‌های جرم‌شناسانه اشاره کرد.

جرم‌شناسی برای انجام مأموریت خود که همانا شناسایی چیستی و چرایی بزهکاری، بزه‌دیدگی و چگونگی مهار آن‌هاست، شاخه‌های متعددی دارد که در این میان جرم‌شناسی نظری و جرم‌شناسی کاربردی از شاخص‌ترین‌ها هستند. جرم‌شناسی نظری با گردآوری و پردازش آمارها و اطلاعات مربوط به بزهکاری به علت‌شناسی و نظریه‌پردازی و جرم‌شناسی کاربردی با بهره‌جستن از دستاوردهای ناشی از تحلیل‌ها به ارائه راهکارهای مناسب برای مهار جرم‌ها مبادرت می‌ورزد. براساس این، در این نوشتار هنجارمند شدن آموزه‌های جرم‌شناسی نظری (الف) و جرم‌شناسی کاربردی (ب) در قلمرو قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ مورد بررسی قرار می‌گیرند.

#### **الف) هنجارمند شدن آموزه‌های جرم‌شناسی نظری**

جرم‌شناسی نظری از بنیادی‌ترین شاخه‌های این دانش است که با تحلیل و پردازش آمار و اطلاعات مربوط به رفتارهای مجرمانه و شرایط بزهکاران و بزه‌دیدگان، از یک‌سو به علت‌شناسی جنایی و از سوی دیگر، به نظریه‌پردازی می‌پردازد. هریک از این دو عرصه در شناخت و سپس مهار جرم نقش اساسی دارند. از این رو، قانونگذار در چارچوب قانون پیش‌گفته، شماری از یافته‌های

آن را شناسایی کرده است تا به این واسطه بسترهای مناسب برای کاهش میزان بزهکاری فراهم شود.

### (۱) هنجارمند شدن علت‌شناسی جنایی

علت‌شناسی جنایی از شاخه‌های مهم جرم‌شناسانه است که در پرتو آن شناخت جنبه‌های مختلف بزهکاری و خصیصه‌های بزهکاران و بزه‌دیدگان امکان‌پذیر می‌شود. رفتارهای مجرمانه تحت تأثیر عوامل و شرایط متعددی ارتکاب می‌یابند که شناسایی آن‌ها برای پاسخ‌دهی دقیق به مرتکبان و زیان‌دیدگان جرم و تدوین روش‌های پیش‌گیرنده ضروری است. بزهکاری، بر پایه آموزه‌های جرم‌شناسانه در عوامل فرد، محیط و موقعیت مدارانه ریشه دارد. طبیعتاً، تأثیر هر یک از آن‌ها بر دسته‌های بزهکاران متفاوت است. از این رو، علت‌شناسی جنایی بسترهای مناسب را برای انتخاب شیوه دقیق پاسخ‌دهی به هر کدام از آنان فراهم می‌آورد.<sup>۱</sup>

در عرصه آیین دادرسی کیفری، شاخص‌ترین ابزار برای علت‌شناسی جنایی، پرونده شخصیت است؛ زیرا در پرتو آن مجموعه‌ای از اطلاعات در خصوص وضعیت بزهکاران و بزه‌دیدگان و ماهیت رفتارهای مجرمانه گردآوری می‌شود.<sup>۲</sup> این اطلاعات در شناسایی عوامل مؤثر در وقوع جرم و میزان خطرناکی بزهکاران و سهم بزه‌دیدگان در فرآیند ارتکاب بزهکاری که قاعدتاً در روند تصمیم‌گیری قضایی کیفری و نیز سیاست‌گذاری‌های پیشگیرانه نقش‌آفرین‌اند، تأثیر می‌گذارند.

---

1. Siegel, Larry, *criminology*, Thomson and wadsworth publishers, 2009.

۲. برای آگاهی بیشتر ن.ک: آقامیرسلیم، مرضیه سادات؛ «جایگاه پرونده شخصیت در نظام کیفری ایران و کانادا»؛ پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۰.

خاستگاه پرونده شخصیت، جرم‌شناسی بالینی است. در چارچوب این شاخه که بر بازپروری بزهکاران تأکید دارد، فردی‌سازی پاسخ‌های عدالت کیفری از برجسته‌ترین دستاوردها و اصول است. اینکه باید متناسب با وضعیت فردی و محیطی بزهکاران و در نظر داشتن نیازها و همچنین درجه خطرناکی به آنان پاسخ داد.<sup>۱</sup> بنابراین، پرونده شخصیت در این بستر و به منظور شناخت عوامل گرایش افراد به بزهکاری و اتخاذ و اجرای پاسخ‌های اصلاحی درمانی متناسب مورد توجه قرار گرفت. بر اساس این، مقنن از رهگذر مواد ۲۰۳ و ۲۸۶ قانون مذکور آن را به رسمیت شناخته است. در مواد پیش‌گفته «گزارش مددکاری اجتماعی در خصوص وضع مادی، خانوادگی و اجتماعی متهم» و «گزارش پزشکی و روان‌پزشکی» به‌منزله بخش‌های بنیادی پرونده شخصیت پیش‌بینی شده است. این گزارش‌ها که کارکردهای متعددی دارند، از یک‌سو در فردی‌سازی و اتخاذ تدابیر بازپرورانه و از سوی دیگر، در شناسایی عوامل جرم‌زا و پیشگیری از بزهکاری تأثیرگذارند. براساس این، نظام دادسرا باید برای اجرای درست این سیاست ساختارهای مناسب را تأسیس کند، تا به این واسطه تشکیل پرونده شخصیت صرفاً جنبه نمادین نداشته باشد.

به نظر می‌رسد، علاوه بر تأسیس واحد مددکاری اجتماعی که در ماده ۴۸۶ پیش‌بینی شده است و در ارائه مشورت‌های مناسب بالینی به مقام‌های قضایی تأثیرگذار است، باید در راستای ایجاد «واحد علت‌شناسی جنایی» در دادسراها هم گام برداشت؛ زیرا بزهکاری پدیده‌ای انسانی اجتماعی است که تحت تأثیر عوامل فرد، محیط و موقعیت مدارانه به وقوع می‌پیوندد. در فرآیند پیشگیری از جرم، شناخت سیمای بزهکاری و آشناسدن کارگزاران سیاست جنایی با جنبه‌های مختلف آن و چرایی گرایش شهروندان

۱. برای آگاهی بیشتر ن.ک: بابایی، محمدعلی؛ جرم‌شناسی بالینی؛ نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۹۰.



به بزهکاری از مهم‌ترین گام‌هاست. اتخاذ تدابیر پیشگیرانه بدون شناخت سیمای جنایی و به دنبال آن، علت‌شناسی جنایی دقیق از واقعیت‌ها فاصله می‌گیرد. به همین جهت، قانونگذار در چارچوب ماده ۲۰۳ از رهگذر الزام دادسرا به تشکیل پرونده شخصیت متهمان، به دنبال واگذاری تکلیف شناخت سیمای بزهکاری و علت‌شناسی این پدیده به نهاد مذکور بوده است. به هر حال، دادسرا نخستین مرجع عدالت کیفری است که با مرتکبان جرم رویارو می‌شود و می‌تواند با استفاده از ابزارهای مناسب علاوه بر گردآوری اطلاعات حقوقی قضایی که در فرآیند اثبات جرم نقش‌آفرین‌اند، نسبت به ابعاد مختلف شخصیت متهمان و عوامل مؤثر بر گرایش شهروندان به سمت بزهکاری آگاهی‌های لازم را به دست آورد. این اطلاعات از جهات مختلف دارای کاربردند که در این میان، نقش آن‌ها در فردی‌سازی پاسخ‌های عدالت کیفری و پیشگیری از جرم برجسته‌تر است.<sup>۱</sup>

دسته‌ای از جرم‌های پیش‌بینی‌شده در ماده ۲۰۳ که تشکیل پرونده شخصیت برای آن‌ها الزام‌آور شناسایی شده است، با شماری از کیفرهای تعزیری که ماهیت اصلاحی درمانی دارند، مواجه می‌شوند. مقام‌های قضایی می‌توانند نسبت به مرتکبان این نوع جرم‌ها به مناسبت از ساز و کارهای بازپرورانه در راستای فردی‌سازی کیفر بهره‌گیرند؛ اما علاوه بر این در سیاهه جرم‌های شناسایی‌شده در ماده پیش‌گفته رفتارهای مجرمانه‌ای وجود دارند که مجازات‌های ناظر به آن‌ها اساساً ماهیت اصلاحی درمانی ندارند. طبیعتاً، نسبت به این جرم‌ها که واکنش‌های تغییرناپذیر و یا نابازپرورانه (مانند کیفرهای بدنی) را در پی دارند، نمی‌توان در راستای فردی‌سازی و اصلاح و درمان

---

1. Siegel, Larry.J and Senna, Joseph.J, Introduction to criminal justice, Thomson and Wadsworth publishers, 2008.

بزهکاران گام برداشت. برای نمونه، از رهگذر این ماده که تشکیل پرونده شخصیت را برای مرتکبان قتل عمدی الزامی دانسته است، این پرسش به میان می‌آید که اصولاً در خصوص این نوع بزهکاری‌ها که کیفر ناظر به آن‌ها جنبه اصلاحی درمانی ندارد، تشکیل پرونده شخصیت و شناسایی عوامل مؤثر بر ارتکاب قتل عمدی چه سودی دارد؟

به نظر می‌رسد، قانونگذار به واسطه پیش‌بینی این سیاست به دنبال واگذاری تکلیفی دیگر و نقش نویافته‌ای به دادسرا بوده است. منظور مقنن از شناسایی مأموریت تشکیل پرونده شخصیت، برای مرتکبان جرم‌های دارای مجازات‌های تغییرناپذیر و بدنی، از سوی نهاد مذکور، شناخت دقیق سیمای این‌گونه بزهکاری‌ها، به‌منظور علت‌شناسی جنایی و سپس امکان‌پذیر ساختن اتخاذ تدابیر سنجیده پیشگیرانه است؛ زیرا برای فردی‌سازی کیفرها و به‌طور کلی پاسخ‌های عدالت کیفری سه شرط بنیادی باید وجود داشته باشد که طبیعتاً نسبت به این جرم‌ها مهیا نیستند.

در فرآیند فردی‌سازی پاسخ‌ها همواره، بودن ابزار بازپرورانه، کارگزاران اصلاحی درمانی و درنهایت روش‌های بازپرورانه از شرایط بنیادی‌اند که اساساً، شماری از آن‌ها در خصوص دسته‌ای از جرم‌های پیش‌بینی‌شده در ماده مذکور، منتفی است. اگرچه از طریق تشکیل پرونده شخصیت که یک ابزار بالینی است، شناخت سیمای بزهکاری امکان‌پذیر است؛ اما قضات نسبت به دسته‌ای از این جرم‌ها، مثل قتل عمدی و یا محاربه،<sup>۱</sup> برای شناسایی‌شدن کیفرهای تغییرناپذیر، اختیاری در راستای فردی‌سازی و نوسان‌دادن به کیفرها ندارند و

۱. گفتنی است که براساس ماده ۲۷۹ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ محاربه جرم حدپذیر بوده و مطابق بند الف ماده ۲۸۲ برای آن کیفر اعدام پیش‌بینی شده است. همچنین است به‌موجب مواد ۲۹۰ و ۳۸۲ که قانونگذار قتل عمدی را قصاص‌پذیر شناسایی کرده است.

در نتیجه اطلاعات مربوط به این جرم‌ها عمدتاً در فرآیند پیشگیری از بزهکاری به کار می‌آیند.

## ۲) هنجارمند شدن نظریه‌های جرم‌شناسانه

عرصه دیگر جرم‌شناسی نظری، همانا نظریه‌پردازی است. تاریخ جرم‌شناسی نشان می‌دهد که گام‌های نخستین آن در همین پهنه برداشته شده است. سزار لمبروزو از رهگذر شاخص‌ترین اثر خود، «انسان بزهکار»، به دنبال شناساندن نظریه سرشتی/جبری بودن پدیده بزهکاری و دسته‌بندی مجرمان به بزهکاران زادگانی، دیوانه و به عادت، بر پایه این معیار بوده است.<sup>۱</sup> پس از این، جرم‌شناسان زیادی با انگاره‌ها و رویکردهای مختلف، در راستا و گاه در برابر نظریه‌های پیشین خود به نظریه‌پردازی‌های جرم‌شناسانه اقدام کردند. نظریه‌هایی که در یک طبقه‌بندی فراگیر می‌توان آن‌ها را در دو دسته همسو با جرم‌شناسی متعارف (جریان پایه) و در برابر با جرم‌شناسی متعارف (جریان انتقادی) جای داد. پیدایش هریک از این نظریه‌ها به مناسبت در تکامل جرم‌شناسی و همچنین شناسایی شیوه‌های مناسب مهار بزهکاری تأثیرگذار بوده است؛ اما این پایان تأثیرگذاری یافته‌ها و نظریه‌های جرم‌شناسانه نبوده است، بلکه بیشتر آن‌ها به نوبه خود در فرآیند قانونگذاری هم نقش‌آفرین شده‌اند و در چارچوب قوانین کیفری و حتی غیرکیفری تبلور یافته‌اند. ره‌آورد این تأثیرگذاری به «حقوقی‌سازی نظریه‌های جرم‌شناسانه» انجامیده است. به این صورت که، شماری از نظریه‌ها و یا آموزه‌های آن‌ها به متن قانون درآمده‌اند و جنبه هنجارمند به خود گرفته‌اند.

---

۱. نجفی ابرنآبادی، علی حسین و حمید هاشم بیگی؛ دانشنامه جرم‌شناسی؛ کتابخانه گنج دانش، چاپ سوم، ۱۳۹۳، ص ۱۸۵.

مقنن در پرتو همین رویکرد در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ برای اتخاذ سیاست‌های سنجیده برای مهار جرم و پاسخ‌دهی مناسب به رفتارهای مجرمانه به شناسایی شماری از نظریه‌ها و یافته‌های جرم‌شناسانه پرداخته است.<sup>۱</sup> در بستر جرم‌شناسی متعارف برای مثال، می‌توان به نظریه‌های معاشرت‌های برتری یافته (ترجیحی) اشاره کرد. بر اساس این نظریه که از سوی ادوین ساترلند مطرح شد، بزهکاری از رهگذر تعامل افراد با محیط و البته با وجود یک سلسله شرایط فرا گرفته می‌شود. پس دور شدن افراد از محیط‌های دارای الگوهای مجرمانه می‌تواند تا اندازه زیادی در کاهش احتمال یادگیری رفتارهای بزهکارانه نقش‌آفرین باشد. در همین چارچوب، قانونگذار در بند د ماده ۸۱ «عدم ارتباط و ملاقات با شرکای جرم...» را در شمار دستورهای ناظر به تعلیق تعقیب دعوای کیفری پیش‌بینی کرده است تا به این واسطه میان متهمان به ارتکاب جرم و احیاناً محیط‌های دارای الگوی مجرمانه فاصله شکل گیرد. فاصله‌ای که می‌تواند در فرآیند تعامل مجرمانه و فراگیری دوباره بزهکاری تأثیرگذار باشد.

هنجارمند ساختن نظریه‌های جرم‌شناسانه در قانون پیش‌گفته فقط به نظریه‌های جرم‌شناسی متعارف محدود نمی‌شود، بلکه قانونگذار به مناسبت از میان نظریه‌های جرم‌شناسی انتقادی هم به شناسایی و حقوقی‌سازی یافته‌ها مبادرت ورزیده است. برای نمونه، می‌توان به نظریه تعامل‌گرایی که توسط شماری از جرم‌شناسان مثل ادوین لی مرت و هوارد بکر مطرح شد، اشاره کرد. براساس این نظریه، جرم رفتاری ساخته‌شده توسط قانونگذار است و در نتیجه بزهکاران، آن دسته از شهروندان‌اند که از سوی کارگزاران عدالت کیفری به

۱. برای آگاهی بیشتر ن.ک: شاملو، باقر و افشین عبداللهی؛ «دستاوردهای مدیریتی جرم‌شناسی در آیین دادرسی کیفری»؛ مجله پژوهش حقوق کیفری، شماره ۱۲، ۱۳۹۴.

این نام شناخته می‌شوند. پس مجرمان، آن گروه از افراد جامعه‌اند که دست‌اندرکاران عدالت کیفری به واسطه تشخیص، درک و سیاست خود، به آنان برچسب مجرم را می‌زنند. این اقدام کنشگران عدالت کیفری با پیامدهای متعددی همراه است که ایجاد زمینه برای تکرار بزهکاری (انحراف دومین) از جدی‌ترین آن‌هاست؛ زیرا به موجب این نظریه با شناخته‌شدن دسته‌ای از شهروندان در مقام بزهکار (انحراف نخستین)، جامعه و درواقع همگان از آنان حتی پس از خارج‌شدن از عرصه عدالت کیفری انتظار دارند چونان بزهکاران رفتار کنند. این برچسب و رویکرد زمینه شکل‌گیری هویت مجرمانه را در این دسته فراهم می‌آورد و آنان را به سمت ارتکاب دوباره رفتارهای مجرمانه سوق می‌دهد. برچسب مجرمانه و تأثیرات آن بر گرایش یافتن افراد به سوی تکرار جرم، آنگاه که حضور و ارتباط شهروندان با سامانه عدالت کیفری مدت‌دار باشد، بیشتر می‌شود. برای همین است که در پرتو این نظریه، ساز و کارهای جرم‌زدایی، کیفری‌زدایی و قضازدایی و به‌طور کلی راهبرد پسروری کیفری به سیاست‌گذاران جنایی پیشنهاد داده می‌شود؛ زیرا در چارچوب هریک از آن‌ها حضور افراد در بستر نظام عدالت کیفری کم‌مدت‌تر و در نتیجه احتمال ماندگاری برچسب مجرمانه و تمایل یافتن شهروندان به سمت ارتکاب دوباره بزهکاری کاهش می‌یابد.

قانونگذار با تأثیرپذیری از این جریان انتقادی جرم‌شناسانه در قلمرو قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، شیوه‌های بایگانی کردن پرونده‌ها (ماده ۸۰)، تعلیق تعقیب دعوی کیفری (ماده ۸۱)، میانجی‌گری کیفری (ماده ۸۲) و یا پلکانی کردن قرارهای تأمین کیفری و کوچک و تشریفاتی کردن پهنه قرار سلب‌کننده آزادی (مواد ۲۳۷ و ۲۳۸)، دورساختن متهمان تا پانزده سال از

قرار نگهداری موقت (ماده ۲۸۷) و مانند این‌ها را به منظور کاهش احتمال خوردن برچسب مجرمانه پیش‌بینی کرده است.<sup>۱</sup>

به این ترتیب، آشکار است که یافته‌های جرم‌شناسی نظری چه با ماهیت انتقادی و چه در چارچوب جریان متعارف جرم‌شناسی، در عرصه قانون مذکور مورد توجه قانونگذار قرار گرفته‌اند و از رهگذر به متن قانون درآمدن و هنجارمند شدن، به یک ساز و کار دارای ضمانت اجرا تبدیل شده‌اند.

### ب) هنجارمند شدن آموزه‌های جرم‌شناسی کاربردی

جرم‌شناسی کاربردی از مهم‌ترین شاخه‌های جرم‌شناسی است که به شناسایی مؤثرترین روش‌های مهار بزهکاری مبادرت می‌ورزد. در این بستر، از یک‌سو مناسب‌ترین شیوه‌های کنشی و از سوی دیگر، کارآمدترین روش‌های واکنشی مهارکننده جرم معرفی می‌شوند. براساس این، جرم‌شناسی کاربردی دارای سه شاخه جرم‌شناسی پیشگیری، بالینی و حقوقی<sup>۲</sup> است.

### ۱) هنجارمند شدن آموزه‌های جرم‌شناسی پیشگیرانه

پیشگیری از بزهکاری، شامل مجموعه‌ای از تدابیر غیر قهرآمیز است که پیش از وقوع جرم و برای کاهش یا از بین بردن عوامل فردی، محیطی و وضعی جرم اتخاذ می‌شود. براساس این، مهم‌ترین هدف جرم‌شناسی پیشگیری از وارد شدن شهروندان به پهنه بزهکاری است. پیشگیری از بزهکاری برای دسترسی به این هدف، با توجه به سطح تأثیرگذاری، به دو گونه فردمدار و موقعیت‌مدار

۱. برای آگاهی بیشتر ن.ک: نیازپور، امیرحسن؛ حقوق کیفری کودکان و نوجوانان؛ نشر میزان، چاپ نخست، ۱۳۹۲، از ص ۲۱ تا ص ۲۹.

### 2. Prevention criminology, Clinical criminology, Legal criminology.

برای آگاهی بیشتر ن.ک: نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ تقریرات مباحثی در علوم جنایی؛ به کوشش شهرام ابراهیمی؛ ویراست هفتم، ۱۳۹۳.

دسته‌بندی می‌شود. در پرتو شاخه یکم، یعنی، پیشگیری فرد مدار، هدف بسترسازی برای جامعه‌پذیرشدن شهروندان، پیروی آنان از الزامات اجتماعی و بایدها و نبایدهای کیفری از رهگذر به‌کارگیری اقدام‌های فردی و محیطی است؛ اما شاخه دوم، یعنی، پیشگیری موقعیت مدار، با تمرکز بر فرصت‌ها و اوضاع‌واحوال پیش از وقوع جرم، به دنبال نامناسب نشان‌دادن شرایط برای تحقق بزهکاری است.

قانونگذار، در چارچوب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ برای کاهش میزان بزهکاری و پیشگیری از واردشدن شهروندان به این ورطه، هریک از این دو شاخه جرم‌شناسی را شناسایی کرده و به‌گونه‌ای به‌کارگیری اقدام‌های مناسب در زمینه پیشگیری از جرم را به دادسرا واگذار کرده است. پیشگیری مذکور برای دسترسی به این هدف دارای دو نوع جامعه‌مدار و رشدمدار است. در پرتو گونه یکم، در محیط‌های دور و نزدیک، برای ایجاد زمینه‌ای مناسب برای هنجارمند شدن شهروندان از رهگذر اقدام‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مداخله‌های غیرکیفری صورت می‌پذیرد. بنابراین، در عرصه پیشگیری جامعه مدار، مطلوب‌سازی شرایط و دنیای پیرامون افراد به منظور اجتماعی‌شدن این دسته در محیط‌های اجتماعی عمومی و شخصی مثل خانواده، محیط دوستان و همسالان، محیط کار و محیط مدرسه به‌منظور تربیت و شکل‌گیری درست نظام رفتاری شهروندان هدف بنیادی است؛ اما نوع دیگر پیشگیری رشدمدار است که با استفاده از اقدام‌های روان‌شناسانه جامعه‌شناسانه درصدد ترمیم فرآیند تربیتی پرورشی کودکان مشکل‌دار است تا به این واسطه از پایداری آنان در ورطه بزهکاری پیشگیری شود. در واقع، این‌گونه پیشگیری با این انگاره که وجود معضل در فرآیند رشد کودکان موجبات مزمن‌شدن بزهکاری را در این دسته فراهم می‌سازد، بر بهره‌جستن از

اقدام‌های خانواده‌مدار، مدرسه‌مدار و اجتماع‌مدار برای از بین بردن مشکلات این کودکان و ایجاد شرایط متعارف برای تربیت درست آنان تمرکز می‌کند. به این‌سان، پیشگیری مذکور به واسطهٔ مداخله‌های روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه زودهنگام و برطرف ساختن چالش‌های فرآیند رشد کودکان دارای معضل به دنبال سالم‌سازی و سازمان‌دهی این فرآیند و پیشگیری از مزمن شدن بزهکاری در آنان است.<sup>۱</sup> پیداست که این دو گونه پیش‌گیری تربیت‌مدار بوده و با متمرکز شدن بر نظام رفتاری افراد به شکل‌گیری مطلوب سامانه شخصیت شهروندان توجه دارند.

شاخه دیگر که به آن پیشگیری موقعیت‌مدار گفته می‌شود، شامل مجموعه‌ای از تدابیر سیاست جنایی است که با ماهیت غیر کیفری، پیش از وقوع جرم و برای مداخله در وضعیت‌های پیش‌جنایی به کار گرفته می‌شود. این‌گونه پیشگیری با رویکردی موقعیت‌مدار و بی‌آنکه در فرآیند شکل‌گیری شخصیت افراد مداخله کند، به دنبال مناسب نشان دادن موقعیت‌ها (اوضاع و احوال) پیش از وقوع بزهکاری و منصرف کردن آنان از ارتکاب جرم است.<sup>۲</sup> به این ترتیب، در این عرصه به جای تمرکز بر نظام شخصیت افراد بر موقعیت‌ها و فرصت‌ها تمرکز صورت می‌گیرد. دشوار ساختن فرآیند وقوع جرم، کاهش جذابیت آماج و پرهزینه کردن ارتکاب بزه از شاخص‌ترین راهبردهای این نوع پیشگیری به‌شمار می‌روند. به هر حال، جرم‌شناسی از رهگذر این شاخه خود در راستای کاهش و از بین بردن تأثیرگذاری عوامل جرم‌گام بر می‌دارد.

۱. برای آگاهی بیشتر ن.ک: نیازپور، امیرحسین؛ بزهکاری به عادت؛ از علت‌شناسی تا پیشگیری؛ انتشارات فکر سازان، چاپ نخست، ۱۳۸۷.

۲. برای آگاهی بیشتر ن.ک: صفاری، علی؛ «مبانی نظری پیشگیری وضعی از جرم»؛ مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۳۳ و ۳۴، ۱۳۸۱.



در قلمرو جرم‌شناسی همواره «اصل بر پیشگیری فرد مدار» است. چه اینکه در پرتو آن بسترهای مناسب برای شکل‌گیری نظام رفتاری درست و هنجارمند شدن شهروندان فراهم می‌شود. برای همین قانونگذار در قلمرو قانون پیش‌گفته به جلوه‌های این نوع پیشگیری توجه نشان داده است. در پهنه آیین دادرسی کیفری، با وجود اینکه هدف رسیدگی به دعوای کیفری و پاسخ‌دهی به مرتکبان بزه‌کار است، گاه ارتکاب جرم از سوی کنشگران عدالت کیفری مانند ضابطان دادگستری و نقض بایدها و نبایدهای کیفری امکان‌پذیر است. در واقع، احتمال وقوع جرائم علیه حقوق شهروندی در این قلمرو همواره پابرجاست. براساس این، مقنن علاوه بر پیش‌بینی ساز و کارهای مناسب برای واکنش نشان دادن به این دسته از بزه‌کاران، به ایجاد بسترهای لازم به منظور پیشگیری از این جرم‌ها هم توجه کرده است. مطابق تبصره ۱ ماده ۳۰ قانون مذکور، دادستان مکلف شده است تا «... به‌طور مستمر دوره‌های آموزشی حین خدمت را برای کسب مهارت‌های لازم و ایفای وظایف قانونی برای ضابطان دادگستری برگزار کند». این سیاست دارای ابعاد متعددی است که از جمله شاخص‌ترین آن‌ها آموزش پیشگیری از جرم به ضابطان دادگستری است. در واقع، هدف مقنن از واگذاری این وظیفه به دادستان، بسترسازی برای شکل‌گیری شخصیت هنجارمند این دسته بوده است. به نظر می‌رسد، دادستان برای انجام دادن این تکلیف واگذارشده، باید در راستای آموزش پیشگیری جامعه‌مدار و به‌صورت خاص، اخلاق حرفه‌ای اقدام کند. چه اینکه آموزش رفتار نامه‌های حرفه‌ای، ضابطان دادگستری را با بایدها و نبایدها و درواقع ضوابط چگونه رفتار کردن با متهمان و دیگر مخاطبان سامانه عدالت کیفری آشنا می‌سازد. به‌این ترتیب، سیاست‌گذاران جنایی با شناسایی این سیاست

بستری مناسب برای پیشگیری جامعه‌مدار و هنجارمند کردن یافته‌های جرم‌شناسی پیشگیری در این زمینه ایجاد کرده‌اند.

پیشگیری موقعیت‌مدار اساساً بر این انگاره استوار است که وجود بزهکار انگیزه‌مند، بودن آماج مناسب و نبودن مانع جدی، شرایط را برای به فعلیت درآمدن اندیشه مجرمانه هموار می‌سازد. بنابراین، با استفاده از اقدام‌های موقعیت‌مدار و کاهش یا از بین بردن فرصت‌های مساعد می‌توان از احتمال ارتکاب جرم کاست. در واقع، این‌گونه پیشگیری بدون توجه به چگونه سپری شدن فرآیند جامعه‌پذیری افراد بر موقعیت‌ها متمرکز است. براساس این، با تکیه بر روش‌های فرصت زدا مثل افزایش خطر و دشواری ارتکاب بزهکاری، کاهش سود ناشی از جرم و محرک‌ها به دنبال پیشگیری از ارتکاب پدیده مجرمانه است. این نوع پیشگیری دارای توجیهات نظری متعددی است که نظریه‌های انتخاب عقلانی، شیوه و سبک زندگی، فضای دفاع‌پذیر و فعالیت‌های روزانه از شاخص‌ترین آن‌ها به‌شمار می‌روند. در پرتو هریک از این نظریه‌ها باید برای پیشگیری موقعیت‌مدار، اقدام‌های متنوع و البته متناسب با ماهیت، بزه‌دیده‌مدار و بزهکار مدار را به‌کار گرفت.

بزه‌دیدگان آن دسته از شهروندان‌اند که به واسطه ارتکاب جرم به‌ناحق متحمل خسارت می‌شوند. شاخص‌ترین ساز و کار برای حمایت از این دسته شناسایی حق دسترسی به نظام عدالت کیفری، طرح شکایت علیه مرتکبان جرم و در نهایت پیگیری کیفر دهی به آنان است. اقدام بزه‌دیدگان در این زمینه‌ها، این دسته را گاه در معرض خطر دوباره بزه‌دیده‌شدن قرار می‌دهد. چه اینکه شماری از مرتکبان جرم تلاش می‌کنند به وسیله تهدید بزه‌دیدگان و یا اطرافیان آنان اسباب انصراف آنان از مراجعه به سامانه عدالت کیفری و طرح شکایت را فراهم آورند. در واقع، شماری از مرتکبان جرم برای رهاساختن

خود از چنگال عدالت کیفری، به‌چالش کشیدن فرآیند تعقیب و چه‌بسا مجازات‌شدن، به خطر انداختن بزه‌دیدگان و یا نزدیکان آنان را، راه چاره‌ای مناسب تصور می‌کنند.

شیوه و سبک زندگی شاکیان/ بزه‌دیدگان، موجب می‌شود که این گروه در معرض خطر بزه‌دیدگی دوباره قرار گیرند. این شهروندان با طرح شکایت در مراجع عدالت کیفری به گونه‌ای خود را در موقعیت خطرناک قرار می‌دهند و برای همین باید از مجموعه تدابیر و اقدام‌های پیشگیرانه به‌منظور کاهش فرصت‌های مناسب برای ارتکاب جرم علیه این دسته بهره گرفته شود. درواقع، نظام عدالت کیفری باید با رویکردی حمایت‌گرایانه احتمال به وقوع پیوستن بزه‌دیدگی دوباره این دسته از شهروندان را؛ که پیش‌تر قربانی رفتارهای بزهکاران شده‌اند؛ از بین ببرد. این حق بزه‌دیدگان در قلمرو قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ شناسایی شده است تا به واسطه به‌کارگیری اقدام‌های مناسب پیشگیرانه بسترهای ارتکاب جرم علیه آن‌ها را کاهش دهد. مطابق ماده ۹۷ «بازپرس به‌منظور حمایت از بزه‌دیده ... یا خانواده آنان ... در برابر تهدیدات، در صورت ضرورت، انجام برخی از اقدامات احتیاطی را به ضابطان دادگستری دستور می‌دهد...». بنابراین، در پرتو این سیاست مقام‌های قضایی تکلیف یافته‌اند تا برای حمایت از بزه‌دیدگان و یا خانواده آنان تدابیر مناسب احتیاطی را که همانا تدابیر پیشگیری موقعیت‌مدار است را به‌منظور کاهش احتمال بزه‌دیدگی دوباره این دسته اتخاذ کنند. یا در همین راستا می‌توان به ماده ۲۱۴ اشاره کرد که به‌موجب آن بازپرس‌ها مکلف شده‌اند «هرگاه بیم خطر جانی یا حیثیتی یا ضرر مالی برای شاهد یا مطلع و یا خانواده آنان وجود داشته باشد، ... به منظور حمایت از شاهد یا مطلع و با ذکر علت در پرونده، در راستای اتخاذ تدابیر ... عدم مواجهه حضوری بین شاهد یا مطلع با شاکی یا

متهم (الف)، عدم افشای اطلاعات مربوط به هویت، مشخصات خانوادگی و محل سکونت یا فعالیت شاهد یا مطلع (ب) و استماع اظهارات شاهد یا مطلع در خارج از دادسرا با وسایل ارتباط از راه دور (پ) گام بردارند. این اقدام‌ها هریک به نوبه خود در کاهش موقعیت‌های ارتکاب جرائم علیه شاکیان، شاهدان و آگاهان جرم تأثیرگذارند. بنابراین، قانونگذار با شناسایی دو ماده پیش‌گفته به دنبال هنجارمند ساختن آموزه‌های پیشگیری موقعیت‌مدار بوده است تا در پرتو روش‌های مذکور، وضعیت این دسته از شهروندان که در راستای پیگیری حق‌های خود و اجرای عدالت کیفری گام برداشته‌اند، بستری برای تکرار بزه‌دیدگی ایجاد نکند. به این ترتیب، قانونگذار با شناسایی این تدابیر یک حق بنیادی را برای این گروه از کنشگران دعوای کیفری یعنی، «حق بزه‌دیدگان بر پیشگیری از جرم» شناسایی کرده است تا به این واسطه امنیت آنان در پهنه عدالت کیفری تأمین شود.

## ۲) هنجارمند شدن آموزه‌های جرم‌شناسی بالینی

جرم‌شناسی در شکل بالینی خود به شناساندن مجموعه‌ای از تدابیر به‌منظور اصلاح و درمان مجرمان و بازسازی نظام شخصیت این دسته و برطرف ساختن نیازهای فردی و محیطی آنان مبادرت می‌ورزد. در واقع، روش‌های مؤثر بازپروری مجرمان که اسباب بازگشت آنان به جامعه را فراهم می‌آورد در بستر جرم‌شناسی بالینی شناسایی شده و به حقوق کیفری عرضه می‌شود. این شاخه در میان گونه‌های جرم‌شناسی تعامل‌جدی‌تری با حقوق کیفری به ویژه آیین دادرسی کیفری دارد؛ زیرا شیوه‌های آن عمدتاً ناظر به بزهکاران در مقام اصلی‌ترین مخاطبان سامانه عدالت کیفری است.

آیین دادرسی کیفری مهم‌ترین پهنه حقوق کیفری برای پاسخ‌دهی به ناقضان بایدها و نبایدهای کیفری است. براساس این، از ظرفیت قابل توجهی،

برای بهره‌برداری از روش‌ها و یافته‌های جرم‌شناسی بالینی در فرآیند کیفری و پاسخ‌دهی به بزهکاری برخوردار است. راه‌آوردهای جرم‌شناسی بالینی برای حقوق و آیین دادرسی کیفری متنوع و متعدد است؛ اما در این میان پرونده شخصیت، به‌منزله ابزار بالینی و پاسخ‌های بازپرورانه و در قالب روش‌های مهارکننده جرم از برجسته‌ترین‌ها به شمار می‌روند.

پرونده شخصیت بزهکاران ساز و کاری است که با دربرگرفتن اطلاعات پیراحقوقی از مجرمان نقش بسزایی در فردی‌سازی واکنش‌های عدالت کیفری و اتخاذ متناسب‌ترین تصمیم قضایی کیفری ایفا می‌کند. قانونگذار در مواد ۲۰۳ و ۲۸۶، این ابزار بالینی را به رسمیت شناخته است تا به این واسطه زمینه‌های شناخت بالینی بزهکاران و گزینش روش‌های اصلاحی درمانی و در نتیجه بازگشت مجرمان به جامعه فراهم آید.

به‌هرحال، جرم‌شناسی بالینی برای اصلاح و درمان بزهکاران دارای مرحله‌های شناخت وضعیت فردی و محیطی مجرمان، تشخیص مشکل بزهکاری، انتخاب روش متناسب، اجرا و سپس پیگیری واکنش‌گزینش‌شده، است که پرونده شخصیت و اطلاعات جمع‌آوری‌شده در آن در مرحله یکم، پایه سایر مرحله‌ها را تشکیل می‌دهد.

علاوه‌براین، بازپروری بزهکاران که هدف بنیادی جرم‌شناسی بالینی است، در پرتو روش‌های متعددی صورت می‌پذیرد. شیوه‌های بازپروری پزشکی، بازپروری حرفه‌ای و بازپروری فرهنگی از آن جمله‌اند که هر یک با توجه به معضل بزهکاران می‌توانند نقش قابل توجهی در بازگشت مجرمان به جامعه

ایفا کنند.<sup>۱</sup> قانونگذار در چارچوب قانون پیش‌گفته، به مناسبت ابزارها و شیوه‌های بالینی را مورد توجه قرار داده است.

برای نمونه، می‌توان به مواد ۲۰۳ و ۲۸۶ اشاره کرد که به‌موجب آن‌ها پرونده شخصیت به منزله یک ابزار بازپرورانه مهم شناسایی شده است. یا همچنین می‌توان از بندهای ب و ج ماده ۸۱ نام برد که در پرتو آن‌ها «ترک اعتیاد از طریق مراجعه به پزشک، درمانگاه، بیمارستان...» و یا «شرکت در کلاس‌ها یا جلسات آموزشی، فرهنگی و حرفه‌ای...» در شماره پاسخ‌های ناظر به دسته‌ای از متهمان پیش‌بینی شده‌اند. به این ترتیب، یافته‌های جرم‌شناسی بالینی از سوی قانونگذار در پهنه قانون مذکور مورد توجه قرار گرفته‌اند تا به این واسطه الگوی بازپروری بزهکاران در قلمرو نظام عدالت کیفری به‌صورت نهادینه‌شده، رسمیت یابد.

### نتیجه‌گیری

در این زمانه، تأثیرگذاری یافته‌های جرم‌شناسانه بر سیاست‌گذاری‌های کیفری، انکارناپذیر شده است. به هر حال، در چارچوب این شاخه در راستای شناخت بزهکاری و ارائه مؤثرترین شیوه‌ها، برای پیشگیری از جرم و مقابله با این پدیده گام برداشته می‌شود. برای همین تصمیم‌گیران سیاست‌جنایی به هنگام تدوین و تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، شماری از آموزه‌های جرم‌شناسانه را به رسمیت شناخته‌اند تا به این واسطه یافته‌های این دانش در بستر قانون آیین دادرسی کیفری جنبه هنجارمند پیدا کند. با اتخاذ این رویکرد و با هنجارمند و یا حقوقی شدن، آموزه‌های جرم‌شناسانه دارای

۱. برای آگاهی بیشتر ن.ک: نیازپور، امیرحسین؛ «بازپروری بزهکاران در مقررات ایران»، مجله فقه و حقوق، شماره ۱۱، ۱۳۸۵/ ابراهیمی، شهرام؛ «بازپروری عادلانه مجرمان»، مجله آموزه‌های حقوق کیفری، شماره ۳، بهار و تابستان ۱۳۹۱.

ضمانت اجرا شده و در قالب یک سیاست کیفری دارای بنیان در پهنه جرم‌شناسی تبلور یافته‌اند. خواست قانونگذار در زمینه شناسایی یافته‌های جرم‌شناسانه و دادن بُعد حقوقی به آن‌ها اگرچه به سیاست‌گذاری کیفری جنبه واقع‌گرایانه و علمی می‌بخشد، آنگاه می‌تواند در اثربخش‌تر شدن تدابیر عدالت کیفری نقش‌آفرین باشد که فرهنگ و زیرساخت‌ها چگونگی استفاده از آن‌ها نیز فراهم شود.

آری، جرم‌شناسی با استفاده از رویکردها و جریان‌های نظری متعدد و تحلیل و پردازش اطلاعات جنایی به شناسایی شیوه‌های مؤثر مهار بزهکاری مبادرت می‌ورزد که طبیعتاً فقط به رسمیت شناختن آن‌ها در عرصه قانون برای بالابردن کارایی عملکرد نظام عدالت کیفری در کاهش میزان جرم کافی نیست، بلکه باید علاوه بر شناسایی آن‌ها، در زمینه ایجاد ابزارها و بایسته‌های اجرای این آموزه‌ها هم گام برداشت. بنابراین، برای عملیاتی‌شدن سیاست‌های شناسایی‌شده در چارچوب قانون پیش‌گفته فرهنگ‌سازی در میان کارگزاران عدالت کیفری - خصوصاً قضات - از طریق آموزش و ایجاد بینش جرم‌شناسانه به واسطه ساز و کارهای مدیریتی قوه قضاییه مثل صادر کردن بخشنامه‌های مناسب با رویکرد جرم‌شناسانه و آموزش این افراد و حتی پیش‌بینی درس جرم‌شناسی برای آزمون ورودی استخدامی و دوره کارآموزی قضات، از شاخص‌ترین اقدام‌هاست. به هر حال، به‌کارگیری شماری از سیاست‌های شناسایی‌شده در قانون مذکور که دارای ماهیت جرم‌شناسانه‌اند، جنبه اختیاری داشته و براساس این، ایجاد نگرش جرم‌شناسانه در میان این دسته می‌تواند در استفاده مناسب از این تدابیر و ساز و کارها نقش بنیادی داشته باشد.

در کنار این‌ها، ایجاد زیرساخت‌های مناسب برای اجرای سیاست‌های جرم‌شناسانه، از بایسته‌های ضروری است. به‌کارگیری رویکردهای بازپروانه، پیشگیرانه و ساز و کارهای جرم‌شناسانه به ابزارها، ساختارها و امکانات مطلوب نیاز دارد که دستگاه عدالت کیفری باید در این خصوص اقدام‌های لازم را انجام دهد. تشکیل پرونده شخصیت و پردازش اطلاعات گردآوری‌شده براساس آن و یا اجرای شیوه‌های پیشگیری از جرم به‌منظور حمایت از بزه‌دیدگان، از جمله ابتکارهایی هستند که باید در سطح اجرا به‌صورت جدی مورد توجه قرار گیرند تا به این واسطه هنجارهای حقوقی جرم‌شناسانه در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ صرفاً جنبه نمادین و تقنینی نیابند.

علاوه‌براین، به نظر می‌رسد از منظر یافته‌های جرم‌شناسانه از جمله شاخص‌ترین چالش‌های قانون پیش‌گفته عدم توجه دقیق به راهبرد افتراقی‌سازی آیین دادرسی کیفری و به‌ویژه پایه‌ها و پیامدهای جرم‌شناسانه آن است. افتراقی‌سازی، راهبردی است که در پرتو آن باید به خصیصه‌های فنی بزهکاری‌ها و بزهکاران درزمینه تدابیر ناظر به تشکیلات و تشریفات عدالت کیفری توجه کرد و متناسب با وضعیت هریک از آن‌ها در راستای پاسخ‌دهی گام برداشت.<sup>۱</sup>

در چارچوب قانون مذکور با وجود اینکه دسته‌ای از آموزه‌های جرم‌شناسانه به مناسبت شناسایی شده‌اند، این یافته‌ها درخصوص افتراقی‌سازی رسیدگی کیفری نسبت به جرم‌های اقتصادی، مجازی، سازمان‌یافته و مواردی مانند این‌ها چندان مورد اعتنا قرار نگرفته‌اند. بنابراین، قانونگذار برای تقویت قانون

---

۱. برای آگاهی بیشتر ن.ک: نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین؛ درباره سیاست جنایی افتراقی؛ دیپاچه در: لازرژ، کریستین؛ درآمدی بر سیاست جنایی؛ ترجمه علی‌حسین نجفی ابرندآبادی؛ نشر میزان، چاپ چهارم، ۱۳۹۲.



پیش‌گفته و ایجاد زمینه‌های مناسب به منظور اثربخش‌تر کردن تدابیر عدالت کیفری باید به پیش‌بینی فصل و سیاست‌های جداگانه‌ای، ناظر به رسیدگی به این جرائم مبادرت ورزد.